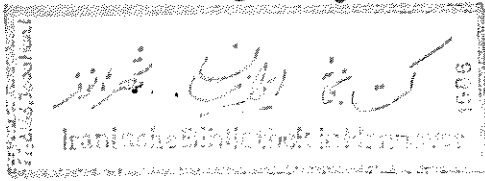


20.8.93



ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم

مرداد ۷۲ شماره ۲۳

### فرصتهای انقلابی و مصاف های عظیم

امواج نارضایتی سراسر ایران را فراگرفته است. حکام پلید اسلامی دچار درماندگی و هراسی عظیمند. آنها هارتر گشته اند زیرا خود را در بین توده ها از هر زمان منفرد تر و منفور تر می یابند. نه فقط ایران که کل نظام امپریالیستی از هم گسیخته شده و مشروعیت خود را بیش از پیش در میان مردم از دست می دهد. مشروعیت، فقط از آن شورش ستمدیدگان است. رشد خیزشهای توده ای و شکل گیری روحیات نوین انقلابی در چند ساله اخیر که شورش قهرمانانه مشهد تبلور برجسته آن بود، نوید دهنده امواج سهمگینی است که با نیروئی قدرتمند در راهند تا بیاباکانه بر کاخهای پوسیده ستمگران فرود آیند. حدت یابی تضادهای اصلی نظام ارتجاعی حاکم در سطح ملی و بین المللی دال بر تکوین یک رشته وقایع بزرگ اجتماعی در آینده می باشد. مشخصه اصلی تلاطمات کنونی جامعه ایران رها شدن انرژی انقلابی توده های وسیعی است که می توانند زنجیرهای اسارت را بگسلند و در راه ساختن جهانی نوین گام بردارند؛ توده هایی که درسهای مهمی از تجارب انقلاب ۵۷ و شکست آن آموخته اند. بقیه در صفحه ۲

### نوکر امپریالیسم بودن عاقبت خوئی ندارد!

#### درباره کشمکشهای آمریکا و جمهوری اسلامی

چرخشی نوین در سیاستهای آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی صورت گرفته است. چندی است که امپریالیسم آمریکا سیاست آشتی ناپذیری با جمهوری اسلامی را پیشه کرده و به تبع این سیاست به اشکال زیر آنرا تحت فشار قرار میدهد: فشارهای دیپلماتیک در مجامع بین المللی، فشار بر روی امپریالیستهای اروپائی و ژاپنی برای تحدید اعتبارات و وامها جهت تضعیف آن، تحدید فروش اسلحه به ایران، حمایت از برخی نیروهای اپوزیسیون رژیم اسلامی و غیره. در این میان، مقامات آمریکائی لیستی از موارد نارضایتی خود از جمهوری اسلامی ارائه داده اند که در بیانیه های اخیر وزارت امور خارجه آمریکا بدین قرار بازتاب یافته است: دفاع از تروریسم، اشاعه بنیادگرائی اسلامی در کشورهای خاورمیانه، مخالف خوانی در مقابل مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل، گسترش تسلیحاتی بویژه تلاش برای دستیابی به تسلیحات هسته ای، نقض حقوق بشر. در گذشته، آمریکا با بکار بردن سیاست «چماق و شیرینی» نسبت به جمهوری اسلامی رفتار و ترکیب دلخواهتری را در آن شکل میداد و رشته های پیوند آن با شبکه تحت سلطه خود را بقیه در صفحه ۳

### صد هجدهمین سالگرد

### تولد مائوتسکوف و دهن

### را جشن می گیریم!

۲۸

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

#### قطعه نامه و اطلاعیه

#### کمیته مرکزی

#### حزب کمونیست پرو

۱۴

نگاهی به کتاب خاطرات فردوست

۱۲

#### تلاطمات

#### سیاسی جاری

#### و تحرکات

#### قوای طبقاتی

۱۰

#### زهری که امپریالیسم

#### در گلوی اقتصاد

#### بیمار ایران

#### می چکاند

۱۶

## فرصتهای انقلابی

تحلیل دور جدیدی از ریاضت کشی بر مردم تأثیرات مهمی بر تضادهای جامعه و صف بندی های قوای طبقاتی بجا می گذارد. امروز سرمایه امپریالیستی دیگر توان آنرا ندارد که مانند دهه ۱۳۴۰ و اوائل دهه ۱۳۵۰ يك قشر میانی نسبتا وسیع را در شهرهای بزرگ شکل دهد تا عاملی برای ثبات سیاسی رژیم باشد. برخلاف دوران اصلاحات ارضی، امید اعطای زمین از سوی حکومت در بین بخشهایی از دهقانان هم دیگر عمل نمی کند. نتیجه این روند، استثمار شدیدتر کارگران، بیکارسازیهای وسیع، جابجائی و باز توزیع نیروی کار از حیطه ای به حیطه دیگر و خلع ید از دهقانان و خانه خرابی گسترده آنان است. اجرای فرامین «صندوق بین المللی پول» توسط جمهوری اسلامی، سطح زندگی توده ها را بطرز خطرناکی به قهقرا می کشاند و فلاکت بیشتری را دامن می زند. شکافهای طبقاتی گسترش یافته و اقشار میانی شهر و روستا بیش از گذشته دچار ورشکستگی و تجزیه می گردند. همه اینها مشقات زیادی را برای خلقهای ما ببار می آورد اما دشمن با دست خود گور خود را میکند؛ زیرا اردوی ستمدیدگان که منافعیشان با انجام انقلابی ریشه ای پیوند خورده، گسترده تر میشود.

اردوی دشمنان انقلاب با ضعف، تفرقه و چندپارچگی بیشتری روبرو گشته است. ضربات ناشی از انقلاب ۵۷ بر ماشین دولتی، گسترش نفوذ قدرتهای مختلف امپریالیستی در ایران و تشدید رقابتهای مابین آنان که شکاف و تفرقه بیشتری را میان طبقات ارتجاعی حاکم دامن میزند، و شیوع هرج و مرج در کشورهای همجوار همگی عواملی هستند که موجب تشدید ضعف ماشین دولتی می گردند. در اثر بحران مزمن و سابقه دار سرمایه بوروکراتیک، بازوان اداری - سیاسی دولت تضعیف شده و بیشتر معطوف به حفظ قدرت در مراکز شهری بویژه شهرهای بزرگ خواهد شد. این بمعنای کاهش بیشتر توان کنترل دولت بر روستاها و مناطق دور از مرکز و عقب مانده است. بکار بستن نسخه های امپریالیستی نظیر کاهش نقش دولت در اقتصاد، ایجاد مناطق آزاد تجاری و دیگر طرحهای اقتصادی بیش از پیش به آنارشی و اعوجاج ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران دامن زده و بر حدت این ضعف استراتژیک می افزاید.

در شرایطی که تضادهای جامعه حدت می یابد، کشمکش میان آمریکا و جمهوری اسلامی خطری جدی برای طبقات حاکم و امپریالیستها ببار می آورد. سیل خیزشهای توده ای می تواند از میان شکافهای موجود بیرون زده و باعث خرابیهای ترمیم ناپذیر در نظم کهن شود. امپریالیستها این را میدانند و در برنامه های خود به حساب می آورند. به همین علت در این شرایط سعی میکنند محتاطانه عمل کنند. اما طرف دیگر داستان

این است که عملکرد طبقات مرتجع در ایران و امپریالیستها تابع ضروریات نظامشان است. امپریالیستها قصد دارند توده های زحمتکش را با بازیهای سیاسی و وعده های رفرف منفعل و مسخ کنند. در عین حال برای اجرای برنامه هایشان نیاز دارند که توده ها را به صحنه فراخوانند و خواه و ناخواه به اشتباهی سیاسی آنها دامن بزنند.

در نتیجه این کشمکشها، یعنی زمانیکه سگهای بزرگ و کوچک برای یکدیگر پارس میکنند یا بجان هم می افتند، و بالائی ها مجبورند بیشتر به رتق و فتق امور داخلی خود و حل اختلافات فی مابین یا کنترل عوارض بی نظمی های درونیشان بپردازند، پنجه های اعمال قدرت ارتجاعی سست تر می گردد.

مجموعه این عوامل شرایط عینی مساعدتری را برای آغاز و گسترش جنگ خلق فراهم میکنند.

ظهور این شرایط و فرصتهای انقلابی که در افق نمایان است، مصافهای عظیمی را در مقابل پرولتاریای آگاه میگذارد. در چنین اوضاعی توده های زحمتکش ما بیش از هر زمان نیاز به حزبی انقلابی دارند. حزبی که به توده ها نشان دهد چگونه متحد شوند و نبرد انقلابی را منطبق بر منافع تمامی ستمدیدگان جهان به پیش برند؛ حزبی که به آنان چگونگی رها ساختن کامل توان و خلاقیت شان در راه کسب پیروزی را بیاموزد؛ حزبی که بجای وعده، راه حل واقعی در برابر مشکلات جامعه بگذارد و توده ها را از محدوده های شورش فراتر برد؛ حزبی که با سازماندهی توده ها در انقلابی پیروزمند قدرت را نصیب شان سازد؛ حزبی که دو عامل قدرتمند و شکست ناپذیر یعنی توده های عظیم ستمدیدگان و ایدئولوژی، سیاست و برنامه مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی را در هم آمیزد و راه ساختن آینده کمونیستی را در سطح جهانی هموار سازد. نتیجه درخشان چنین آمیزشی را امروز در جامعه پرو مشاهده میکنیم؛ جایی که دولت نوین انقلابی به نیروی سلاح توده های کارگر و دهقان و تحت رهبری حزب کمونیست پرو در حال شکل گیری است؛ تنها نقطه ای در جهان امروز که بخشهای بزرگی از ستمدیدگان تحت مناسباتی انقلابی حاکم بر سرنوشت خویشند و پوچی یاهو های مرتجعین و امپریالیستها مبنی بر «مرگ کمونیسم» را آشکار میکنند.

پرچم انقلاب پرولتری در ایران، در دست اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) قرار دارد. ما اعلام می کنیم که با تمام قوا و بی هراس از سختی و مرگ، نیاز واقعی توده ها یعنی ایدئولوژی انقلابی، خط و استراتژی پیروزمند و تشکیلات کمونیستی انقلابی را پاسخ خواهیم داد. ما در مسیر پی ریزی حزب کمونیست انقلابی ایران قرار گرفته ایم و این حزب پیشاهنگ و پیکارجو را خواهیم ساخت. ما دوران تدارک جنگ

درازمدت خلق را طی خواهیم کرد و این جنگ را آغاز خواهیم نمود. وظیفه همه کسانی که خواهان سرنگونی دولت کهن هستند، پیوستن به صفوف ما و تقویت ما از حیث ایدئولوژیک - سیاسی و به لحاظ نیروی انسانی و مادی است. با یاری زنان و مردان پیشرویی که میخواهند و میتوانند در صف مقدم انقلاب قهرآمیز قرار گیرند و توان و ظرفیت و تعهد تبدیل شدن به ستون فقرات حزب پیشاهنگ پرولتری را دارند، با یاری بیدریغ تحتانی ترین اقشار جامعه و نسل نوینی از مبارزین که پا به میدان گذارده اند، وظایف انقلابی خود را سریعتر عملی خواهیم ساخت و این حقیقت را با گلوله های جنگ خلق در مغز امپریالیستها و مرتجعین خواهیم نشانید که تاریخ را پرولتاریا و خلق می نویسند. ●

## آدرس پستی ما:

S. U. I. C  
BOX 47072  
40258 GOTEBOG  
SWEDEN

کمکهای مالی خود را به  
شماره حساب زیر واریز  
کنید:

NATWESTBANK  
SARBEDARAN  
ACC NO 27324958  
ARCHWAY BRANCH  
LONDON, U.K.

آدرس جنبش انقلابی  
انترناسیونالیستی:

BCM RIM  
LONDON WC1N 3XX,  
U.K.

## آدرس کمیته اضطراری

بین المللی برای دفاع از  
جان دکتر ابیمال گوسمان

BCM IEC  
27 OLD GLOUCESTER STREET  
LONDON WC1N 3XX, U. K.  
Telephone / Fax : 44-71-482-0853

## نوکر امپریالیسم بودن

محکمتر مینماید. امروزه در واشنگتن آشکارا صحبت از آن می شود که سیاست آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی از سیاست «چماق و شیرینی» به سیاست «محاصره و تضعیف» گذر کرده است. خاستگاه سیاستهای نوین آمریکا چیست؟ آیا منشا عمده آن، رفتارها و سیاستهای جمهوری اسلامی است یا اینکه منافع آمریکا اکنون اقتضا میکند که تضادش را با جمهوری اسلامی حاد کند؟

جمهوری اسلامی در طول عمر ننگین خود وابستگی اساسی ایران به بلوک امپریالیستی غرب (بسرکردگی آمریکا) را حفظ کرد و بر پایه منافع این بلوک در منطقه عمل کرد؛ بین حکام اسلامی و امپریالیسم آمریکا، در چارچوب این وابستگی، همواره تضاد و کشمکش موجود بوده است؛ هرچند امپریالیسم آمریکا و حکام اسلامی ایران در رابطه با کشمکشهای میان خود همواره تخم توهم و گیجی پراکنده اند اما این کشمکشهایی است در محدوده تضاد میان نوکر و ارباب (میان یک رژیم کمپرادوری و اربابان امپریالیست). امروز امپریالیسم آمریکا سعی میکند با حاد کردن تضادهایش با حکام اسلامی، بر مقاصد واقعیش در خاورمیانه و ایران پرده بپفکند، افکار عمومی را برای پیشبرد طرحهای خود در رابطه با خاورمیانه و ایران آماده سازد و به ازای ضدیت خود با حکام اسلامی منفور برای خود نیز در نزد اقشاری از مردم ما آبروی سیاسی بخرد. در این مقاله سعی میکنیم به وری تضاد میان آمریکا و جمهوری اسلامی رفته و منشاء سیاستهای نوین آمریکا در قبال جمهوری اسلامی و بطور کلی ایران را در تضادهای اصلی که عرصه سیاسی جهان را رقم میزنند و در خاورمیانه و ایران به اشکال مشخص بازتاب میابند، جستجو کنیم. در اینجا نشان خواهیم داد که حمایت یا عدم حمایت امپریالیسم آمریکا از جمهوری اسلامی را نیازهای بین المللی و منطقه ای امپریالیسم آمریکا تعیین میکند. در اوضاع جهانی تغییرات مهمی رخ داده و آمریکا باید منافع خود را بر بستر شرایط نوینی پیش براند. در دوران پس از «جنگ سرد» آمریکا میخواهد سلطه اش را بر نومستعمرات خود تحکیم کرده، سرکردگی سیاسی و نظامی اش بر جهان را حفظ نماید، و از این موقعیت حداکثر استفاده را برای تخفیف بحران اقتصادی خود بکند. اما آمریکای بحران زده با جهان پر تضاد روبروست؛ در این عرصه پیچیده بیش از همه دو تضاد اصلی است که سیاستهای کنونی آمریکا در خاورمیانه را شکل میدهد: تضاد بین آمریکا و قدرتهای امپریالیستی دیگر بالانحصار ژاپن و اروپائیه بر سر کسب امتیازات استراتژیک اقتصادی و سیاسی در «خاورمیانه جدید» که جمهوریهای آسیائی را هم در بر میگیرد؛ و تضاد بین امپریالیسم با پرولتاریا و خلقهای تحت ستم در این منطقه پرتلاطم.

هنگام تحلیل از سیاستهای نوین آمریکا در قبال ایران چند نکته مهم را باید در نظر داشت: قله اهداف آمریکا هنگام اتخاذ این یا آن سیاست در قبال ایران - منجمده در قبال حکومت - عبارتست از جویبگویی به ضروریات اقتصادی و سیاسی سرمایه داری جهانی و بالانحصار منافع آمریکا. آمریکا یک امپراتوری جهانی است؛ بنابراین برای طراحی سیاستهایش در رابطه با ایران باید نیازهای جهانی امپراتوری خود، اوضاع جهان و خاورمیانه را مد نظر قرار دهد. ایران یک حلقه مهم از شبکه تحت نفوذ آمریکا در خاورمیانه است و موقعیت و تحولات آن تأثیرات بسزائی در منطقه خاورمیانه دارد؛ شرایط خاص ایران امپریالیستهای آمریکائی را وادار به تسریع روند فعالیتها برای تحکیم سلطه خود در آن کرده است.

\*\*\*\*\*

## آمریکا و دنیای پس از جنگ سرد

فروپاشی بلوک شرق به رهبری سوسیال امپریالیسم شوروی، که رقیب بلوک امپریالیستی غرب بسرکردگی آمریکا بود، تغییرات مهمی در مناسبات قدرت در عرصه جهانی پدید آورد، اما فروپاشی آن تنها تظاهری پر سر و صدا از بحران و خیم کل نظام سرمایه داری جهانی و خیررسان زمین لرزه های عظیمتر در این نظام بود. این واقعه با وجود اینکه یکی از تضادهای مهم امپریالیسم را تخفیف بخشید و آزادی

عملهای بیسابقه ای را برای امپریالیستهای غربی بوجود آورد، باعث تشدید تضادهای مهم دیگری مانند تضاد میان امپریالیستهای غربی، و تضاد بین سرمایه داری جهانی و پرولتاریا و خلقها در کشورهای تحت سلطه و در خود کشورهای امپریالیستی شد. بدین ترتیب با فروپاشی شرق نه تنها راه بروی درمان بحران اقتصادی که از اواسط دهه هفتاد میلادی گریبان سرمایه داری جهانی را گرفته است باز نشد بلکه موانعی جدید به ظهور رسید. تضاد بین دو بلوک امپریالیستی بر بسیاری از تضادهای دیگر بلوک غرب بالانحصار سرکرده آن آمریکا سرپوش گذارده بود. با تخفیف این تضاد، پوسیدگی امپریالیسم آمریکا و این واقعیت که قدرتی در سراسر است بوضوح نمایان گشت. امروز متحدین سابق آمریکا یعنی امپریالیستهای اروپائی و ژاپنی که بمدت چهل سال منافع سیاسی و اقتصادی خود را در اتحاد با آمریکا میدیدند، و سیاست خارجی و امنیتی و اقتصادی خود را تابع آمریکا کرده بودند، او را در کلیه این زمینه ها به مصاف طلبیده اند. امپریالیسم آمریکا برای نجات امپراتوری جهانی اش از چنگال بحران باید سبانه تر از همیشه به استثمار پرولتاریای خود و خلقها و پرولتاریای «جهان سوم» و غارت منابع آنان بپردازد. بدین ترتیب آمریکا در گستره و ابعادی بیسابقه در سطح جهانی (و در خود ایالات متحده) توده ها را به قیام علیه خود فرامیخواند.

اوضاع نوین، ضروریات نوینی را به امپریالیسم آمریکا تحمیل میکند. آمریکا برای حفظ سلطه خود بر جهان باید حضورش را در نقاط کلیدی جهان بازسازی کند. این یعنی اصلاح و تقویت ساختارها و نهادهائی که منافع آنرا تضمین میکرد ولی امروزه برای استخراج مافوق سودهای عظیم، سرکوب اهالی و تحت انقیاد نگاه داشتن آنها، و ممانعت از دست درازی رقبای امپریالیست به حیطة نفوذ و سلطه اش دیگر کافی نیستند. ساختارهای اقتصادی، امنیتی و سیاسی که آمریکا بر پایه قدرت خود پس از جنگ دوم جهانی برای سرکوب خلقهای ستمدیده و حفظ سلطه خود بر اکثر کشورهای «جهان سوم» و رقابت با سوسیال امپریالیسم شوروی بنا کرده بود، امروز از هم گسسته اند و کارآئی خود را از کف داده اند. آن ساختارهای اقتصادی و سیاسی که غرب را بعنوان یک بلوک بهم جوش میداد، قدرت اقتصادی و سیاسی را بین آنها توزیع مینمود (مثلا تقسیم مواد خام و بازار کار و کالا در کشورهای مختلف)، وظایف هر یک از دول را در قبال حفظ منافع بلوک غرب روشن میساخت، و سرکردگی آمریکا را تضمین میکرد، در حال فروپاشی است. بخشی از این اوضاع، روند فروپاشی و بی نظمی دولتهای نومستعمراتی وابسته به امپریالیستهای غربی و بالانحصار آمریکاست، اغلب رژیمهای کشورهای تحت سلطه بی پایه و متزلزلند.

منافع آمریکا ایجاب میکند که از این بی نظمی بکاهد و از فروپاشی ممانعت کند؛ تکه های پراکنده امپراتوری سابق سوسیال امپریالیسم شوروی را در «نظمی نوین» سازمان دهد؛ و برای تخفیف بحران بهر وسیله ای که شده با کارآئی و شدت بیشتری استثمار و بهره کشی از مردم و منابع جهانی را سازمان دهد. همه این کارها باید طوری صورت بگیرد که سرکردگی آمریکا بر اقتصاد و سیاست جهانی تقویت شود. اما «نظم نوین» باید در شرایطی زاده شود که بحران سرمایه داری جهانی هرج و مرج بی نظیری را در مناسبات بین امپریالیستها و کارکرد اقتصاد جهانی دامن میزند و رقابتهای افسارگسیخته آنان را برای کسب منابع و امتیازات اقتصادی باعث میشود. در این میان برخی از قدرتهای امپریالیستی مانند ژاپن و آلمان میخواهند در موقعیت ممتازی قرار گیرند.

امپریالیستها، برای فراهم کردن زمینه های تشدید بهره کشی توده های کارگر و دهقان و کسب حداکثر سود، در دزهای خود و در یکسری مناطق کلیدی جهان، نیازمند سرکوب و تحمیل توده های ستمدیده و برقراری نوعی از «ثبات» سیاسی اند. پرولتاریا و خلقهای جهان شدیدتر استثمار میشوند، از همیشه فقیرترند و بیشتر به اعماق رانده میشوند. بحران سرمایه داری جهانی باید بدوش آنان انداخته شود. این امر توده ها را به طغیان وامیدارد و در آنان انرژی انقلابی عظیمی را انباشته میکند که مانند توفان مهیبی در بسیاری از نقاط جهان بپا خواهد خواست. همانطور که مائوتسه دون گفت هرچا ستم باشد بقیه در صفحه ۴

## نوکر امپریالیسم بودن

مقاومت هم هست، از این نظر جهان در آستانه تکانهای بی نظیری است. امروز ابرقدرت شوروی نیست که از تزلزل حکومت‌های وابسته به آمریکا و شورش توده‌های عاصی در این کشورها برای گسترش هژمونی نوستعممراتی خود بهره‌جویی کند؛ اما تشدید فقر عمومی، ترک برداشتن، تضعیف و گاه فروپاشی ساختارهای نوستعممراتی به انواع و اقسام تضادها پا داده و حفظ حداقلی از ثبات و تعادل را برای امپریالیستها مشکل کرده است. امپریالیستها و بویژه امپریالیسم آمریکا، مجبورند بر زمین لغزانی گام بردارند.

## خاورمیانه

تضادهای اصلی جهان چگونه در خاورمیانه منعکس میشوند و عرصه سیاسی آنرا شکل میدهند؟ خاورمیانه یکی از نقاط کلیدی جهان برای امپراتوری آمریکاست - چه به لحاظ منبع سوده‌های کلان، و چه به لحاظ اهمیت سیاسی و نظامی اش. خاورمیانه دروازه‌ای برای ورود به آسیاست که اکنون یکی از مهمترین کانونهای فعالیت سرمایه‌های بین‌المللی و عرصه رقابتهای حاد اقتصادی و سیاسی قدرتهای بزرگ میباشد. فروپاشی بلوک شرق، فرصتهای مهمی را برای امپریالیسم آمریکا بوجود آورد که با استفاده از برتریهایش (قدرت نظامی و سیاسی مسلط جهان) به ترمیم و تحکیم حضور خود در این منطقه کلیدی و تحمیل سیاستهای اقتصادی و امنیتی خود بپردازد. جنگ آمریکا علیه عراق اعلام آغاز چنین «سبک کاری» بود. خاورمیانه بدلیل نقشی که در شبکه اقتصادی و نظامی جهان امپریالیستی دارد بطور فشرده نیازها و تضادهایی که امپریالیستها در اوضاع کنونی با آن مواجهند را متبلور میکند. در اینجا نیز آنها برای تداوم امپراتوری سود و غارتشان و تشدید بهره‌کشی نیاز به سرکوب توده‌ها و برقراری نوعی از «ثبات»، تحکیم موقعیت خود و برخی تجدید سازماندهی‌ها دارند (بطور مثال ضرورت تعیین موقعیت جمهوریهای آسیائی در شبکه‌های اقتصادی و امنیتی خود، تضاد منافع و رقابت قدرتهای امپریالیستی، سابقه مبارزاتی و روحیه قوی ضد امپریالیستی توده‌ها در خاورمیانه و بحرانی بودن اغلب حکومت‌های مرتجع این خطه موانع مهمی در راه این برنامه‌هاست.

آمریکا بدنیال آنست که در خلیج قدرت مطلق باشد؛ جایی که سه چهارم ذخائر نفتی شناخته شده جهان را داراست. برای دستیابی به این هدف، آمریکا باید بطرق خشونت بار به سرکوب خلق‌های منطقه بپردازد. دولت‌های دست‌نشانده‌ای مانند مصر، ایران، ترکیه و اسرائیل و غیره که آمریکا و دیگر امپریالیستها در این منطقه ساخته و پرداخته بودند تا به نیابت از سوی آنها به انجام این وظیفه جنایتکارانه بپردازند، متزلزل و شکننده‌اند و این یکی از منابع مهم نگرانی آمریکاست. یانکی‌ها حاضرند دست به هر جنایت و توطئه چینی بزنند که این دولت‌ها را از گزند توده‌ها مصون بدارند و در میان تلاطمات سیاسی خاورمیانه سلطه خود را حفظ کنند.

آمریکا کماکان قدرت مسلط در این منطقه بوده و بهیچوجه حاضر نیست که کسی این موقعیت را بمصاف بطلبد. این در حالیست که دیگر قدرتهای امپریالیستی بنوبه خود در حال صف آرایی مجدد میباشدند. پس از فروپاشی ابرقدرت شوروی، اروپائیه‌ها و ژاپن دیگر نیازی به آمریکا نمی‌بینند و در رقابت با آمریکا بر سر مواد خام و منابع سود در کشورهای نیمه مستعمره آزادی عمل و بخاطر ضعف اقتصادی آمریکا، فرصت بیشتری احساس میکنند. آمریکا هر چند حاضرست تحت رهبری خود بیش از گذشته به شراکت اقتصادی و «مشورت سیاسی و نظامی» با قدرتهای اروپائی و ژاپن بپردازد و روسیه را نیز بشرط همکاری نزدیکش با آمریکا از برخی امتیازات بهره‌مند سازد، اما اگر کسی زیاده‌خواهی کند یا در قلمروی رقابت «پا را از گلیم بیرون بگذارد» با تحریکات خطرناک آمریکا در این منطقه یا حتی در قلب اروپا (مثلا یوگوسلاوی) روبرو خواهد شد. پیام آمریکا به سایر دول امپریالیستی اینست که اگر مایلند منافعشان منجمله «جریان آزاد نفت به قیمت‌های معقول» در خاورمیانه حفظ شود باید به تقویت و حفظ این موقعیت یاری رسانند. یعنی نه تنها نباید

حاکمیت آمریکا را در این خطه تضعیف کنند، بلکه بدلیل ضعف بنیه اقتصادی آمریکا باید بخشی از هزینه حفظ این سلطه را نیز تقبل نمایند. بحث آمریکا اینست که این مناسبات قدرت به نفع «همه» است و به آنان اعلام کرده است که «بخاطر اهمیت خاورمیانه» تصمیم گرفته که «حفظ نظم» در این منطقه را به ارتش خود بسپارد. امپریالیسم آمریکا برای این کار بهانه‌هایی از قبیل «دفاع از مردم عراق» یا «مبارزه با خطر مذهب‌های افراطی» و امثالهم را بکار میگیرد. اعمال کنترل بر نفت خاورمیانه و بازار نفت جهان برای آمریکا بسیار جدی است. حاکمیت بر طلای سیاه نه تنها منبع سوده‌های کلان بلوک‌های سرمایه آمریکائی است، بلکه آمریکا را قادر میسازد ملل خاورمیانه را به اسارت در آورد و مضافاً بر قدرتهای صنعتی دیگر که به این ماده نیاز دارند نیز اعمال فشار بکند. (۱) از نظر آمریکا از این پس جمهوری‌های آسیائی (در شوروی سابق) چه از زاویه منابع و منافع اقتصادی نهفته در آنها و چه از نظر ملزومات سیاسی - نظامی و امنیتی باید بعنوان بخشی از شبکه ژئوپلیتیک تحت سلطه اش در خاورمیانه بحساب آیند و سایر قدرتهای امپریالیستی باید این نکته را درک کنند. آمریکا در راستای حفظ سرکردگی خود بر منطقه، نقش امنیتی و نظامی مهمی به دولت ترکیه واگذار کرده است. با توجه به پایان جنگ سرد دیگر جایگاه عمده ترکیه عضویت در ناتو و ایفای نقش بازوی جنوبی این پیمان نیست؛ بلکه قرار است هسته مرکزی سیستم امنیتی جدید آمریکا در بخشی از خاورمیانه باشد. (۲)

۱- نفت خاورمیانه بخش عظیمی از نیازهای امپریالیست‌های ژاپنی و اروپائی را تامین میکند. نفت خاورمیانه در دست آمریکا همیشه اهرم موثری برای اعمال فشار بر اقتصادهای ژاپن و اروپا بوده است. امروز که رقابت بین این قدرتها در حال تشدید است آمریکا خیال ندارد که چنین اهرمی را از کف بدهد. آمریکائیه‌ها طی کشمکش‌های آشکار و پنهان با این کشورها، کنترل خود را بر چاه‌های نفت جمهوریهای آسیای مرکزی نیز برقرار کردند. اهمیت روزافزون سلطه بر نفت خاورمیانه زمانی روشن میشود که به بحران اقتصادی آمریکا و تلاش‌های مایوسانه آن برای تخفیف این بحران توجه کنیم. اقتصاد خود آمریکا به نفت خاورمیانه وابستگی زیادی ندارد اما این ماده خام منبع سودآوری عظیمی برای سرمایه‌های آمریکائی است. بعلاوه اقتصاد کشورهای وابسته به آمریکا بشدت به آن وابسته‌اند. نفت کماکان ارزانترین انرژی مورد مصرف در جهان است و در دهه ۹۰ مصرف آن توسط اقتصاد جهانی ۴۰ درصد افزایش خواهد یافت. تضعیف سلطه آمریکا در خاورمیانه مسلماً انحصار آن بر بازار جهانی این طلای سیاه را نیز شل میکند. رژیم‌های مرتجعی که خارج از این «نظم» عمل کنند و طوری رفتار کنند که گویا این چاه‌های نفت «مال» خودشان است و نه «مال» آمریکا، از طرف ارباب گوشمالی خواهند شد. این یکی از پیام‌های آمریکا در جریان تجاوز به عراق بود. کمپانیهای نفتی امپریالیستی و بالاخص آمریکائی تعیین میکنند که نیازهای نفتی جهان صنعتی از کدامیک از کشورهای نفت خیز تامین شود و چاه‌های نفت کدامیک از کشورها بلا استفاده بماند. مثلاً امپریالیستها چاه‌های نفت عراق را تا مدت دلخواه از دور خارج کردند، توسعه اقتصادی آن کشور را سالها عقب راندند و طبقات حاکمه اش را آماده کردند که به جایگاه پائینتری در شبکه نوستعممراتی خاورمیانه رضا دهند.

۲- به اظهارات مشاور کلینتون در امور خاورمیانه (نقل شده در روزنامه انقلاب اسلامی شماره ۳۰۹) توجه کنید: «...با افول قدرت اتحاد شوروی پس از جنگ خلیج، آمریکا تنها قدرت مسلط منطقه است... اگر آمریکا با نیرومندی کار کند و از کمک دوستان و متحدان خود در منطقه برخوردار شود، امیدوار است که توازن را بسود آینده صلح آمیز برقرار نماید... پایان جنگ سرد اثرات عمیقی بر خاورمیانه دارد... ما با مسئولیتهای منطقه‌ای بزرگتری روبرو هستیم اما امکانات کمتری برای از عهده برآمدن آنها داریم... در ماه فوریه، ما در سیاست آمریکا در منطقه تجدید نظر کردیم... با پایان جنگ سرد ما باید منطقه را از نو توصیف کنیم. یعنی کشورهای آسیای میانه را نیز

## امپریالیسم آمریکا و عرصه ایران

در متن موقعیت ژئوپلیتیکی منطقه باید به جایگاه ایران پرداخت. بدنبال جنگ دوم جهانی و طی چهل سال، آمریکا ایران را بعنوان يك حلقه مهم اقتصادی - سیاسی زنجیره امپراتوری خود بافت. انقلاب ۵۷ اگر چه ضرباتی بر نظم موجود و سلطه آمریکا بر ایران وارد آورد و یکی از نوکران تراز اول یانکی ها را سرنگون نمود، اما نیمه کاره باقی ماند و نتوانست بندهای وابستگی اقتصادی و سیاسی ایران به نظام جهانی امپریالیستی را بگسلد. رژیم اسلامی، استمرار قدرت سیاسی بورژوا ملاکان با شکل و شمایل دیگر بود. تحت این رژیم، جایگاه ایران بعنوان يك کشور تک محصولی صادر کننده نفت در تقسیم کار بین المللی امپریالیستها حفظ شد، ماشین کهنه دولتی دست نخورده باقی ماند و استثمار کارگران و دهقانان و غارت منابع ایران در خدمت به سرمایه داری جهانی و دلان بومیش تداوم یافت. البته جمهوری اسلامی، حفاظت از مناسبات کهنه موجود را در پس پرده ای از گرد و غبار «ضد امپریالیستی» به پیش برد. شعارهای عوامفریبانه علیه «شیطان بزرگ»، «دفاع از مستضعفین» و «نه شرقی، نه غربی» از همان ابتدا وجوه اصلی استراتژی جمهوری اسلامی برای تامین ثبات سیاسی خود در عرصه ملی و بین المللی بود. هدف از این شعارها در صحنه داخلی فریب توده ها از طریق بازی با احساسات ضدامپریالیستی عمیق آنها، کسب وجهه و اعتبار برای رژیم ارتجاعی، تسویه حساب درونی و زدن رقبای حکومتی، و بهانه ای برای سرکوب بیرحمانه انقلاب و انقلابیون بود. حال آنکه در صحنه بین المللی، بدنبال بند بازی میان بلوک امپریالیستی غرب و شرق و قبولاندن خود به امپریالیستهای غربی بود. غربیها برای تهي کردن انرژی انقلابی مردم و همچنین برای ایجاد ترکیب مطلوبتری درون رژیم از طریق فشار گذاردن بر آن، جنگ ایران و عراق را براه انداختند. طی جنگ آمریکا کوشید از طریق فروش سلاح، و معاملات دیگر و فشارهای مختلف، صفی را درون رژیم اسلامی شکل دهد که برای غلبه سلطه مجددش مطلوبتر باشد. جنگ سریعاً تبدیل به محملی شد که رژیم از طریق آن خود را تا حدودی تثبیت کند، رقبا را کنار زند و مردم را سرکوب نماید. از سوی دیگر، جنگ به صحنه رقابتهای دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق بدل گشت. بطور کلی بلوک غرب به سرکردگی آمریکا تصمیم گرفت تا با همین رژیم و از طریق آن کار کند. جریان ایران - گیت، ملاقات پنهانی مقامات بالای کابینه ریگان با مقامات بالای جمهوری اسلامی، اوج این تلاشها بود و خمینی نیز کاملاً با آن توافق داشت. سرانجام غلبه تبانی بجای رقابت در روابط دو بلوک شرق و غرب، ظهور تناسب قدرت نوینی در سطح جهانی و منطقه، و موقعیت بحرانی و متزلزل رژیم در جبهه ها و جامعه، به خاتمه جنگ



در آن قرار بدهیم. پیدایش جمهوری های آسیائی ما را ناگزیر میکند که در استراتژی خود وجود این کشورهای را در نظر بگیریم. وقتی چنین میکنیم متوجه اهمیت رو به افزایش نقش ترکیه در محاسبات خویش در منطقه میشویم. در طول مدت جنگ سرد ترکیه بیشتر به منزله يك قدرت اروپائی در نظر گرفته میشد. عضو ناتو بود. حالا ترکیه در حال پیدا کردن نقش مهمی در آسیای میانه و نیز خاورمیانه است. ترکیه که همسایه ایران و عراق و سوریه است، از نظر سیاست ما در مهار رژیم صدام حسین و دادن ترتیبات برای مردم شمال عراق اهمیت پیدا کرده است.... افراطیهای مذهبی در ایران و سودان حمایت و پایگاه می یابند. کار ما... این است که به مردم و حکومتهای خاورمیانه کمک کنیم با این خطر مقابله کنند... هر دو رژیم ایران و عراق دشمن منافع آمریکا در منطقه هستند. با وجود این آمریکا دیگر سیاست پیشین را که عبارت بود از ایجاد تعادل نظامی میان کشورهای رقیب، ادامه نخواهد داد... بلکه از این نظر که هر دو رژیم مزاحمند، آمریکا ترجیح میدهد با حضور نظامی خود تعادل را در منطقه ایجاد کند.»

## هدف آمریکا از محکوم کردن

### تروریسم دولتی جمهوری اسلامی چیست ؟

منطقه را بخصوص در ارتباط با مسئله فلسطین اشغالی مهار کند. بعلاوه در شرایطی که رژیمهای نوکر آمریکا اسیر بحران اقتصادی و سیاسی و مورد تنفر توده های وسیع بوده و در معرض ضربات خیزشهای توده ای قرار دارند، جمهوری اسلامی نباید مزاحم آنها شود. فشار بر حکام اسلامی این کار کرد را نیز دارد که شاید قوت قلبی برای نوکران منطقه ای آمریکا باشد و اعتماد آنها به ارباب که متزلزل شده را تحکیم نماید.

از نظر کاخ سفید، انگشت گذاشتن بر موضوع تروریسم دولتی جمهوری اسلامی میتواند محوری برای ائتلاف کشورهای امپریالیستی حول رهبری آمریکا بوجود آورد. کشورهای اروپائی و ژاپن (و همینطور روسیه) بعلت مناسبات گسترده اقتصادی با ایران، موضع نرمتری در قبال جمهوری اسلامی داشته و دارند. بنابراین فشار تبلیغاتی آمریکا حول موضوع تروریسم، تلاشی برای خلق افکار عمومی در کل جوامع غربی و ژاپن نیز هست.

هدف دیگر آمریکا از تبلیغات «ضد تروریستی»، محکوم و سرکوب کردن هر نوع ابراز مخالفت با آمریکا در هر گوشه جهان نیز هست. میخواهد در ایالات متحده و دیگر کشورهای امپریالیستی حول این نکته خلق افکار کند که امنیت و رفاه و موقعیت برترمان در جهان از جانب باندهای تروریست مورد تهدید قرار گرفته است. آمریکا از طریق این تبلیغات میخواهد پایه های سیاسی حاکمیت و نفوذ خود را در دوره ای که مجبور است دست به عربان ترین اقدامات تجاوزکارانه و شنیع ترین جنایات علیه خلقها و ملل مستعبد شده جهان بزند، تحکیم کند.

وقتی از تروریسم جمهوری اسلامی بحث به میان می آید، معمولاً ترور شخصیتهای اپوزیسیون تداعی میشود. در حالی که موضوع بحث آمریکا این ها نیست. ترور رهبران اپوزیسیون (حتی آنها که جریانات طرفدار غرب را نمایندگی میکنند)، از نظر امپریالیسم آمریکا موضوعی نیست که باید کانون توجه قرار گیرد. منظور آمریکا از «تروریسم دولتی»، حمایت مادی، تدارکاتی و تسلیحاتی و ایدئولوژیک - سیاسی ایران از نیروهای معین در منطقه است که مهمترین آنها نیروهای حزب الله در جنوب لبنان و حماس میباشد؛ زیرا جمهوری اسلامی بمنظور اینکه در تحولات سیاسی منطقه و برنامه هایی که حول طرح امپریالیستی «صلح خاورمیانه ای» براه افتاده به بازی گرفته شود، از این نیروها بعنوان اهرم فشار و ابزار نفوذ یابی در کشورهای اسلامی منطقه استفاده میکند. رژیم ایران تلاش دارد تا از این طریق نرخ خود را نزد امپریالیستها بالا برده و از سقوط خود به جایگاهی حاشیه ای جلوگیری کند.

آمریکا با محکوم کردن جمهوری اسلامی در این حیظه اهداف گوناگونی را دنبال میکند. آمریکا بعد از سالها موفق شده با استفاده از نتایج خاتمه جنگ سرد و خالی شدن پشت نیروهای اصلی رهبری جنبش فلسطین که به الطاف سوسیال امپریالیسم شوروی امید بسته بودند، آنها را به پشت میز مذاکره (میز تسلیم طلبی و سازش) با دولت صهیونیستی بکشاند. دول مرتجع عرب نیز در این میان دست آمریکا را بازی میکنند. از این رو بر رژیم ایران فشار می آورد تا نیروهای اسلامی اپوزیسیون کشورهای

انجامد. طی تمام این سالها، غرب کوشید تا حد ممکن از عامل «بنیادگرائی اسلامی» که رژیم ایران پرچمدار آن بود نیز استفاده کند. آمریکا و متحدانش این عامل را علیرغم دردهائی که برای نوکرانشان در کشورهای عربی داشت، يك سد سیاسی - ایدئولوژیک در مقابل نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی در خاورمیانه، و نیز پایه گیری ایدئولوژی انقلابی راستین در میان توده های عاصی این کشورها بقیه در صفحه ۶

## نوکر امپریالیسم بودن

بحساب می آورند. خدماتی که جمهوری اسلامی و «بنیاد گرائی اسلامی» در این زمینه بالاخص در افغانستان به غرب نمود، چشمگیر بود. بعد از پایان جنگ سرد و حذف بلوک شرق این خدمات کم ارزش شد. بحرانی تر شدن وضع دولتهای دست نشانده غرب در کشورهای عربی نیز «جنبش اسلامی» را مغضوب نمود. تحت تاثیر این شرایط، حکام ایران «واقع بین» شده و از شعارهای «ضد امپریالیستی» خود کاستند. هر چند این حربه همچنان در جریان رقابتهای حکومتی، بسیج معنوی و عملی حزب الله، و یا چک و چانه زدن با امپریالیستهای غربی مورد استفاده قرار میگیرد. (۳)

بنابراین کشمکشهای میان جمهوری اسلامی و غرب هرگز به معنای وقفه افتادن در روند تولید سودهای کلان در ایران و غارت آن توسط سرمایه داری جهانی نبود و ایران در همه حال، حلقه ای از شبکه جهانی امپریالیستهای غربی باقی ماند. امپریالیستهای اروپائی و ژاپن در «غیاب» آمریکا و بدلیل نقشی که از سوی بلوک غرب در رابطه با وابسته نگاهداشتن ایران به آنان محول شده بود از خوان یغمای ایران آنچنان بهره بردند که سابقه نداشت. آنها در سیاست ایران نیز نفوذی بیسابقه بهم زدند. آمریکا نیز از این مناسبات اقتصادی بطور غیر مستقیم بهره برده، برخی رشته های کلیدی مانند نفت را کنترل کرده و از بابت فروش کالاهای تسلیحاتی به ایران سودهای کلان نصیب خود ساخته است. پایان جنگ سرد باعث شد که ایران اهمیت استراتژیک سابق خود بعنوان بخش مهمی از کمربند امنیتی در مرزهای جنوبی اتحاد شوروی را از دست بدهد. با این وجود، ایران عرصه ای نیست که آمریکا بخواهد یا بتواند از آن چشم پوشی کند. موضوع نفت و راههای آبی (خلیج و دریای عمان) که نه فقط اهمیت اقتصادی بلکه همچنان جایگاه مهم استراتژیک نظامی دارند، منابع زیرزمینی گسترده و جمعیت انسانی وسیع که تامین کننده بازار نیروی کار ارزان و جذب سرمایه و کالاست، همچنان مد نظر یانکی ها میباشند. حتی اگر از اهمیت ایران کاسته شده باشد یا اینکه آمریکا منابع کافی برای تجدید سازماندهی و سودآورتر کردن اقتصاد ایران در اختیار نداشته باشد، ایران بهر حال يك حلقه از زنجیر امپراتوری آمریکاست و به همین دلیل مجبورست به آن برخورد فعال کند. ضروریات حفظ سرکردگی آمریکا طلب میکنند که نگذارد امپریالیستهای رقیب در نومستعمراتش بیش از اندازه نفوذ یابند. نفوذ بیش از اندازه ژاپن و قدرتهای اروپائی در اقتصاد و سیاست ایران در شرایط کنونی جهان، برای آمریکا قابل تحمل نیست. از طرف دیگر، تامین منافع امپریالیستی در گروهی مهار کردن پتانسیل انقلابی توده های خلق در ایران است؛ طلایه بپاخیزی توده هائی که یکبار در جریان انقلاب ۵۷ سلطه آمریکا را زیر سؤال کشیده و بر آن ضرباتی ایراد نمودند،

دیگر بار بر بستر بحران جامعه آشکار گشته است.

## ایران دستخوش امواج بحران و مقاومت

تشدید بحران اقتصادی و سیاسی، دگرگونی را به خواست روز توده های مردم بدل کرده است. میل به تغییری عمیق در آنها انباشته شده و آماده اند که آن را مانند سیل بنیان کن رها کنند. توده ها تجربه يك انقلاب و شکستش را دارند و سطح آگاهی سیاسی آنها بالاست. رژیم بشدت بی پایه و منفرد است. انتخابات اخیر ریاست جمهوری بی پایه بودن رژیم را بیش از پیش نشان داد. نشان داد که توده ها تا چه اندازه ناراضینند، و تضادهای درونی چگونه رژیم را متفرق کرده است. نه فقط رژیم که اصولا طبقات بورژوا ملاک ایران از درد تفرقه و عدم انسجام سیاسی رنج میبرند. ساختارهای دولتی نیز فرسوده گشته است. طبقه میانی که زمانی با دلارهای نفتی ساخته شد و یکی از پایه های ثبات سیاسی حکومت در شهرهای بزرگ محسوب میشد، بشدت تجزیه گشته و آب رفته است. از اعتبار و نفوذ ایدئولوژی و تفکر اسارت باز مذهبی در سطح توده ها بحد چشمگیری کاسته شده و بقول معروف «مردم دین و ایمانشان را از دست داده اند.»

ریشه بحران کنونی در همان نظامی است که کارکردش انقلاب ۵۷ را برانگیخت. اما انقلاب شکست خورد و این نظام به موجودیت بحران زده و نکبت بار خود ادامه داد. اما بحران کنونی صرفا جنبه اقتصادی نداشته، بلکه روز به روز بعد سیاسی آن برجسته تر میشود. جمهوری اسلامی بمنزله يك رژیم سیاسی زیر علامت سؤال قرار گرفته و بامعضل «بودن یا نبودن» دست به گریبان شده است. در دوره متعاقب خاتمه جنگ ایران و عراق، جناح غالب در جمهوری اسلامی طرح «بازسازی» را جلو گذاشت و کوشید با دعوت از سرمایه گذاران و متخصصان ایرانی مقیم خارج جناحهای دیگر طبقات ارتجاعی را نیز حول همین رژیم متحد گرداند و تکیه گاهش را وسعتر کند؛ کوشید با وعده رونق اقتصادی و وفور و «لیبرالیزاسیون سیاسی» (از طریق دادن برخی امتیازات فرهنگی و ادبی برای راضی کردن نمایندگان اقشار میانی) حمایت اقشار میانی جامعه را ضمیمه این تکیه گاه کند؛ کوشید با تغییر چهره مجلس و کابینه، «وحدت کلمه» جدیدی را به جناحهای مختلف حکومت اسلامی تحمیل کند. امپریالیستهای غربی نیز موافقت خود با این طرح را اعلام داشته و پشت جناح رفسنجانی را گرفتند. بدون حسن نیت غربیها، رفسنجانی و شرکاء معضلات مربوط به از دست دادن خمینی را به این سادگی نمیتوانستند از سر بگذارند. اما این کوشش ها تماما شکست خورد. خیزشهای سال ۱۳۷۱، مهر تائید طلائی توده های زحمتکش بیای این حکم بود. اینک اوضاعی در حال شکل گیری است که در آن، اکثریت مردم نه تنها مخالف رژیمند، بلکه دیگر حاضر نیستند به ادامه این وضع تن دهند. این اوضاع زنک خطر را برای امپریالیستها بصدا درآورده است.

## حفاظت از دولت کهن و تحکیم سلطه، اتخاذ چه سیاستهایی را در دستور کار امپریالیسم آمریکا قرار داده است؟

آمریکا در پی دست زدن به تغییراتی در موقعیت دولت کهنه نومستعمره وابسته به غرب در ایران است. این سیاست میتواند وجوه زیر را در برگیرد: حك و اصلاح رژیم در خدمت از جوشش انداختن توده ها و حفظ ارکان دولت نومستعمراتی در ایران؛ تعیین جایگاهی جدید برای این دولت در شبکه خاورمیانه ای آمریکا با توان اقتصادی ضعیفتر از گذشته و نفوذ سیاسی و قدرت نظامی بمراتب کمتر و با موضعی تبعی نسبت به دولت ترکیه که قدرتمندترین دولت نومستعمره آمریکا در منطقه است؛ تامین سرکردگی آمریکا در عین بحساب آوردن نفوذی که رقبای اروپائی و ژاپنی امپریالیسم آمریکا در ۱۴ سال گذشته در سیاست و اقتصاد ایران بهم زده اند. کشمکشهای کنونی میان جمهوری اسلامی و آمریکا عمدتا برخاسته از اتخاذ این طرح ها، و عکس العمل به دورنما و نتایج عملی آن است.

۳- استفاده عوامفربانه از شعارهای ضد امپریالیستی و ناسیونالیستی، سیاستی مختص به رژیم اسلامی ایران نیست. رژیمهای عرب منطقه یا رژیمهای وابسته به آمریکا در آمریکای لاتین در مقاطع معین از این ترندها برای دست و پا کردن مشروعیت سیاسی در میان مردم استفاده کرده اند. مثلا مواردی بوده که دولت مکزیک مخالفان داخلی خود را بعنوان «جاسوسان امپریالیسم آمریکا» معرفی کرده و دفاع از خود را بزرگترین مبارزه علیه امپریالیسم یانکی قلمداد نموده است. معمولا امپریالیسم آمریکا چندان نگران این شعارها نیست؛ زیرا رُستهای ضد امپریالیستی حکام مرتجع، فوایدی هم دارد. یانکی ها هر چند از شعارهای ضد آمریکائی خوششان نمی آید اما آنرا تحمل می کنند؛ زیرا گاهی اوقات میتواند به تداوم ثبات سیاسی نوکرانش کمک کند. بدین صورت که بهنگام بپاخیزی توده ها، ریشه اصلی بدبختیهای مردم یعنی سلطه اقتصادی و سیاسی امپریالیسم از دیده ها پنهان می ماند و دلیل وضعیت فلاکت بار موجود صرفا بی کفایتی رژیمهای مرتجع وانمود میشود. این فرصتی برای امپریالیسم است که خود را از ضربات مستقیم در امان نگهدارد و زمینه مساعدی برای اجرای دسایس ضد انقلابی خود ایجاد کند.

## چرا آمریکا رژیم ایران را بعنوان پایگاه «بنیادگرایی اسلامی» مورد حمله قرار میدهد؟

جریان «بنیادگرایی اسلامی» را در مجموع، عاملی مزاحم و بی ثبات کننده بحال نظم موجود در این کشورها و خصوصا در ارتباط با دولت صهیونیستی بحساب می آورد و از این زاویه خواهان محدود کردن و کنترل آن است.

آمریکا با چنجال در مورد «خطر بنیادگرایی اسلامی» و تحت عنوان «منافع نظم جهانی» در خاورمیانه و آسیای مرکزی، میکوشد اروپای غربی و ژاپن و روسیه را وادار کند از گسترش نفوذ اقتصادی و محکم کردن جای پا در ایران و بسط مناسبات با جمهوری اسلامی بپرهیزند. و با علم کردن مترسک بنیادگرایی و لزوم مبارزه با آن میکوشد تا رقبا را حول رهبری خود متحد بکند.

مسئله دیگر اینست که کماکان بخش وسیعی از توده های محروم این کشورها بطور خودبخودی و بنا بر سستی راه نجات از سلطه امپریالیستی و نظم ارتجاعی را در چنگ انداختن به ایدئولوژی اسلامی و راههای سیاسی ارائه شده تحت این پرچم می بینند. امروز نوکران امپریالیسم در بسیاری از کشورهای اسلامی، اعمال سرکوبگرانه و مستبدانه خود را به بهانه «ضروریات مقابله با ارتجاع مذهبی» و «دفاع از تجدد و تمدن در مقابل بنیادگرایی» به پیش می برند. بنابراین مقابله امپریالیسم آمریکا با «بنیادگرایی اسلامی» بهانه ای برای سرکوب توده های کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا هم هست. ●

این دعوا بهیچوجه دعوی بین ادیان یا بین طرفداران دین و مخالفان آن نیست. دول امپریالیستی بالاخص آمریکا بهیچوجه مخالف نقش فعال مذهب در جامعه نبوده و اتفاقا آن را عامل مهمی برای اعمال نظم و قانون طبقات استعمارگر میدانند. در خود ایالات متحده سالانه صدها میلیون دلار صرف ترویج عقب افتاده ترین و پوسیده ترین ارزش های مذهبی و خرافی میشود. همانطور که لنین میگوید، جلا و روحانی دو وسیله مهم اعمال دیکتاتوری بورژوازی هستند. تحلیلگران امپریالیست بخصوص در دوره حاضر از نقش مهمی که مذهب و مناسک مذهبی در خالی کردن خشم توده های عاصی در جنگل جامعه طبقاتی ایفاء میکند، سخن می رانند و مشخصا، قابلیت بالای مساجد در سازماندهی و کنترل اهالی کشورهای اسلامی را مورد تاکید قرار میدهند.

«بنیادگرایی اسلامی» در دست رژیم ایران اهرم قدرتی است تا موقعیتی بالاتر از سایر نوکران امپریالیسم در منطقه نصیبش نماید و نرخش را در نزد اربابان بالا ببرد. خود آمریکا هم از این حربه طی دهه ۸۰، برای مقابله با نفوذ شوروی استفاده میکرد و کماکان سعی میکند بندهائی که با گردانندگان مرتجع این جریان دارد را از دست ندهد؛ چون از آینده رژیمهای بحران زده کمپرادور در کشورهای عربی مطمئن نیست و ممکنست مجبور شود از میان همین مرتجعین اسلامی آلترناتیو سازی کند. اما آمریکا

برخلاف تصور رایج، علت اتخاذ سیاستهای فوق الذکر این نیست که در آمریکا حکومت به دست حزب دموکرات افتاده است. دو حزب پس از مدتی بحث بر سر سیاستهای خاورمیانه ای آمریکا بر سر سیاستهای جدید امپریالیسم آمریکا در قبال ایران به اتحاد رسیدند. در واقع جناح های مختلف طبقه حاکمه آمریکا یکی دیگر از احزاب خود را به حکومت رساندند تا مجری و منعکس کننده سیاستهای جهانی و داخلی «نوین» امپریالیسم آمریکا گردد - سیاستهایی که قرار است جوابگوی نیازهای انباشت بین المللی سرمایه که در بحران شدیدی بسر میبرد، و حفظ موقعیت مسلط آمریکا در جهان که در حال تضعیف است، باشد.

علت اتخاذ این سیاستها اینهم نیست که گویا در جمهوری اسلامی برخی مخالف سیاست ادغام بیشتر ایران در اقتصاد جهانی (در واقع تجاوز عمیقتر سرمایه خارجی به اقتصاد ایران و استثمار شدیدتر مردم ما توسط سرمایه داری جهانی) یا نزدیکی علنی به آمریکا هستند و برخی موافق، واقعیت آنست که همه جناحهای رژیم اسلامی بر سر برنامه عمومی ادغام بیشتر ایران در شبکه استثمار و غارت جهانی امپریالیسم و اهداف کلی «اصلاحات اقتصادی» صندوق بین المللی پول توافق دارند و بر سر برقراری روابط «عادی» با آمریکا وحدت نظر اساسی. اما همه شان از رفتار جدید آمریکا بو کشیده اند که ماجرا به اینجا خاتمه نمییابد و آمریکا خواهان تغییرات مهمی در ترکیب رژیم فعلی است. آفانی که ساطور «حذف» را شامل حال خود می بینند و صاحب آتوریته های منبعث از «ولایت فقیه» هستند، موقعیت خود را بیش از دیگران در خطر دیده و به مخالفت خوانی با آمریکا و عجز و لایه در آستان قدرتهای اروپائی و ژاپن مشغولند. حکام اسلامی نظیر سایر هیئت حاکمه های کمپرادور در کشورهای تحت سلطه میدانند که قدرت سیاسی آنها بدون حمایت اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم امکان ادامه حیات ندارد. جنبه ای مهم از «انتقادات» جمهوری اسلامی به اربابان امپریالیستش ناظر بر همین مسئله است. جمهوری اسلامی برای رفع نیازهایش محتاج پشتیبانی قدرتها و سرمایه های امپریالیستی در جوانب گوناگون است. اما طرحها و اقدامات اقتصادی امپریالیستها در نهایت تابع حرکت آتاریستی سرمایه بین المللی در جستجوی حداکثر سود میباشد و ناظر بر یک عرصه بین المللی است و نه یک کشور یا حتی منطقه معین. بگذریم از اینکه جنبه ای از تحدید سرمایه گذارها در ایران، در چارچوب فشار سیاسی قابل بررسی است. «انتقاد» جمهوری اسلامی به اربابانش اینست که چرا تمام و کمال پشت ما را نمی گیرید، یا بقول تحلیل گران غربی: «نگرانی دولت ایران از اینست که به جایگاهی حاشیه ای رانده شود و در دوره جدید به بازی گرفته نشود.» (تایمز مالی، فوریه ۹۲، ضمیمه ویژه ایران) از این می ترسند که حتی از موقعیت فعلی هم عقبتر رانده شوند و به سطح «جهان چهارم» یا بزبان شوونیستی خودشان «تبدیل شدن به یک بنگلادش جدید» در آستانه قرن بیست و یکم سقوط کنند.

در مقابل، آمریکا هم نظیر سایر امپریالیستها نمیتواند بحران اقتصادی که ایران را به سرحد ورشکستگی کشانده نادیده بگیرد؛ زیرا ایران یک حلقه از زنجیر اقتصاد بین المللی آنهاست. اقتصاد ایران مال آنهاست. اما راه حل امپریالیستی برای «رفع» بحران اقتصادی ایران، داروی تلخ «صندوق بین المللی پول» است. دارویی که در شرایط بی پایگی و از هم گسیختگی درونی رژیمهای ارتجاعی میتواند به سوختن حکومت در آتش خشم مردم منجر شود. بعلاوه، خوردن این داروی تلخ تمام ماجرا نیست؛ سپس قرار است بر سفره ای که «صندوق بین المللی پول» تدارکش را دیده، سرمایه داری بین المللی بیش از پیش به چپاول و کسب مافوق سود بپردازد. کل این روند نیازمند وجود حکومتی است نسبتا «بائیات» و منسجم که بحد کافی توان تحمیل اهالی را داشته باشد. آمریکا میدانند که شکل گیری یک بحران انقلابی و بی ثباتی ایران میتواند خاورمیانه را سخت - و شاید شدیدتر از سال ۵۷ - تکان دهد. کلیه دولتهای وابسته به آمریکا در خاورمیانه در بحران هستند و در میان توده ها بی پایه. بحران اقتصادی ترکیه را به چنان وضعی کشانده که فقط با تزریقات مالی و مراقبتهای نزدیک امپریالیسم آمریکا و جامعه اروپا سرپا ایستاده، و علیرغم حضور قوای نظامی

آمریکا در آن کشور و بهره مندی کامل از همکاریهای سیاسی - امنیتی - نظامی نیروهای مرتجع وابسته به غرب که بر کردستان عراق حاکم هستند، نتوانسته جنگ را در کردستان ترکیه پایان بخشد. عامل بی ثبات کننده دیگری که باید بحساب آورده شود، بحران و جنگ داخلی در جمهوری آسیای شوری سابق و افغانستان است. در چنین دريائی از بحران و بی نظمی، امپریالیسم آمریکا نمیتواند اجازه دهد که خلقهای ایران بار دیگر یک رژیم تبهکار را سرنگون کنند و به انقلابی عمیق و دراز مدت که برای سوزاندن ریشه این کثافات ضروری است، مبادرت ورزند.

## نوکر امپریالیسم بودن

به همین خاطر، روحیه نوین مبارزه جویانه توده ها و بی پایه شدن رژیم تاثیر مهمی در شکل گیری سیاستهای نوین آمریکا و تسریع فعالیتهايش در رابطه با ایران و جمهوری اسلامی داشته است. امپریالیستهای آمریکائی در موقعیت فعلی رژیم دوامی نمی بینند. آنها جامعه را آبیستن تغییر ارزیابی میکنند و نمیخواهند مانند سال ۵۷ غافلگیر شوند. آمریکا نمیخواهد اوضاع از کنترل خارج شود و دستگاه دولتی (نیروهای نظامی، نیروهای امنیتی و آرشیههای اطلاعاتی آنها) در نتیجه مبارزات خلق ضربه بخورد و تداوم حاکمیت نظم و قانون و عرف و سنن ارتجاعی دچار اختلال شود. از این رو، یانکی ها آرزو دارند که ابتکار عمل تحولات آتی را بدست داشته باشند و مختصات تغییر در صحنه سیاسی ایران را خودشان تعیین کنند؛ می خواهند هم توده ها را از تب و تاب بیندازند، هم نفوذ قدرتهای امپریالیستی اروپا و ژاپن را در ایران کم کنند، و هم موقعیت مسلط در ایران را نصیب خود سازند. از دید آمریکا، این امور در گرو انجام برخی تغییرات در شکل و روش حکومتی در ایران است. این مهمترین دلیل دل چرکین شدن آمریکا از حکام اسلامی است؛ والا هیئت حاکمه ایران بر سر خوراندن زهر اقتصادی امپریالیسم به خلق، یا کشتار توده های بیپاخاسته و انقلابیون، و پیشبرد کارزار ضد کمونیستی هیچ حرفی نداشته و ندارد.

بعلاوه، یانکی ها در ایران خواهان حکومتی هستند که بتواند اتحاد بالنسبه محکمی میان طبقات ارتجاعی برقرار کند. حکومتی که بتواند با ارائه چهره های «مدرن» قشر وسیعی از تحصیل کرده های غرب و متخصصین را متحد کرده و بکار گیرد تا طرحهای آتی اقتصادی و سیاسی آمریکائی ها در ایران، با بازدهی بالاتری به اجرا درآید. آمریکا حکومتی میخواهد که از رانده شدن به جایگاهی پایینتر دل آزرده نشود، برای بالا بردن ارج و قرب خود بازی در نیاورد و بین آمریکا و قدرتهای امپریالیستی رقیبش مانور ندهد. حکومتی که حداقلی از «مشروعیت سیاسی» را داشته باشد تا حربه سرکوبش موثرتر باشد و بتواند با ترفندهای سیاسی به مردم این دروغ را حقنه کند که اگر چند سال دیگر رنج و فلاکت را تحمل کنید، به لطف عمو سام بهشت برین نصیب فرزندانتان خواهد شد. شاید اگر جمهوری اسلامی آن حد از پایه و ثبات اوایل انقلاب و سالهای آغازین جنگ با عراق را دارا بوده، آمریکا بیه انجام تغییرات حکومتی را به تن نمی مالید. اما وضع وخیم رژیم حکم میکند که آمریکا در عین تشویق پشت پرده سرکوب وحشیانه مقاومت مردم، از جمهوری اسلامی «تبری» جوید تا بدین ترتیب بین خود و توده های خلق فصل مشترکی ایجاد کرده، برای خود وجهه «مردمی» کسب کند. هدف آمریکا قرار گرفتن در موقعیتی است که بتواند در حرکت مبارزاتی توده ها خرابکاری کرده و سر رشته امور را در دست بگیرد. برقراری تماس و همکاری با برخی مخالفین جمهوری اسلامی مانند مجاهدین خلق نیز در خدمت به همین هدف آمریکاست. این سیاست طبعا مقاومت جمهوری اسلامی یا جناح هائی از آن را که دوست ندارند قربانی شوند، برمی انگیزد. تحت این فشارها در میان جناحهای جمهوری اسلامی تفرقه و توطئه چینی علیه یکدیگر افزایش می یابد و حتی هر کدام جداگانه به زدوبندهای پنهانی با مراکز قدرت جهانی جهت حفظ آینده دارودسته خود، می پردازند.

آیا امپریالیسم آمریکا میتواند هر چه اراده میکند را انجام دهد؟

آمریکا امیدوار است سیاستهای جدیدش بدون برخورد به موانع جدی جلو برود؛ اما دیگر قدرت سابق را ندارد. ذخایر استراتژیکش تهی شده است. کارکرد تضادهای درونی نظام جهانی سرمایه داری و چهار دهه مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای تحت ستم جهان، این قدرت معظم را از درون تهی کرده است. این هیولا هر چند دندانهای نظامی تیزی دارد، اما قدرت اقتصادیاش را از کف داده و ضربان قلبش کند و نا منظم شده است. آمریکا هر چند تنها ابرقدرت دنیاست، اما

## چرا آمریکا موضوع تلاش جمهوری اسلامی برای دستیابی به تسلیحات هسته ای را پیش کشیده است؟

بخاطر ممانعت از خطر بزرگتری است که میتواند منافع منطقه ای یا بین المللی ایالات متحده را از جانب رقبایش و تحت بهانه های گوناگون تهدید کند. با این وجود، دعوی اصلی آمریکا نه بر سر نفس دستیابی کشور تحت سلطه ای نظیر ایران به تسلیحات هسته ای، بلکه بر سر اینست که کدام امپریالیست کنترل آن را در دست خواهد داشت، آمریکا میدانند که برخی کشورهای اروپائی، و نیز چین، روسیه امپریالیستی و غیره شانس پیدا میکنند. فشار بر ایران در واقع فشار بر این کشورهاست که پا را از گلیم شان درازتر نکنند.

اما از لحاظ ایدئولوژیک، آمریکا يك هدف دیگر را هم دنبال میکنند. اعمال فشار بر جمهوری اسلامی در خدمت جا انداختن این نکته در میان جهانیان است که آمریکا تصمیم گیرنده و ارباب اصلی و صاحب حق ویژه در همه زمینه هاست، اوست که تعیین میکند چه کسی، چه سلاحی در اختیار داشته باشد و چه چیزهائی را حق ندارد داشته باشد. در شرایطی که یانکی ها خود از نقاط ضعفشان با خبر بوده و میدانند که موقعیت سرکردگی آنها بر جهان امپریالیستی در مقابل قدرت یابی رقبای آلمانی و ژاپنی متزلزل شده است، چنین قلدریهای جایگاه و اهمیت بسیار می یابد. آمریکائی که در مقابل دولتهای مرتجع و نوکر در «جهان سوم» نمایش قدرت ندهد و نتواند آنها را به اطاعت وادار کند، چگونه میتواند کماکان داعیه رهبری جهان را داشته باشد و در مواقع حساس، ائتلافات امپریالیستی را حول خود شکل دهد.

میگویند جمهوری اسلامی در پی دستیابی به تسلیحات هسته ای است؛ اما ایران همانند تمامی کشورهای تحت سلطه قادر نیست بدون وارد کردن تکنولوژی هسته ای که عمدتا در انحصار کشورهای امپریالیستی است و اتکاء دائمی به مواد و منابع ضروری که در اختیار دولتهای قدرتمند و انحصارات خاص است، به این تسلیحات دست پیدا کند. امپریالیستها در این عرصه با یکدیگر سخت در رقابتند. این امر هم توسط منافع اقتصادی و منطق حرص و آز امپریالیستی به آنها دیکته میشود، و هم اینکه در اختیار داشتن سرخ این بخش، نقش مهمی در کنترل و اعمال سلطه بر کشور مفروض بازی میکند.

در دوره کنونی، آمریکا از موضوع منع گسترش تسلیحاتی بعنوان يك سیاست عمومی برای پیاده کردن «نظم نوین جهانی» خود سود می برد و بنابراین، با بر هم زدن روند فوق از جانب هر کشوری مخالف است. زیرا چنین اقداماتی از جانب يك کشور کوچک میتواند بهانه تشدید گسترش هسته ای از جانب قدرتهای بزرگ رقیب آمریکا شود. بطور نمونه، این مسئله در دعوی کنونی آمریکا و کره شمالی نقش بازی میکند. هنری کیسینجر (از طراحان پشت پرده سیاست خارجی آمریکا) در اینمورد میگوید: «اگر آمریکا به حضور نظامی خود در کره پایان دهد، مطمئنا تسلیح مجدد ژاپن و همراه با آن دیگر کشورهای آسیائی را تسریع خواهد کرد... اگر نتوانیم بروشنی جلوی کره شمالی را در زمینه خطر هسته ای بگیریم، این امر دیر یا زود به هسته ای شدن ژاپن خواهد انجامید.» یعنی گاه دعوی آمریکا با يك کشور،



## نوکر امپریالیسم بودن

اهرمهایی که تا بحال برای تحمیل منافع و به کرسی نشاندن احکام خود در اختیار داشت، بشدت تضعیف شده است. ساختارهای امنیتی و مناسبات قدرتی که آمریکا با اتکاء به آن سلطه سیاسی و اقتصادی اش را تامین میکرد لرزان شده و بخشا فروپاشیده است. کلاف اوضاع بگونه ای در هم پیچیده که آمریکا نه قادر به جمع و جور کردن شبکه سلطه ۴۰ ساله جهانیست است و نه میتواند آنرا رها کند.

از طرف دیگر، این قدرت امپریالیستی با مبارزات بلا انقطاع توده های ستمدیده سراسر جهان روبروست. در تارک این مبارزات، جنگ خلق در پرو قرار دارد که تحت هدایت حزب کمونیست پرو ضربات محکمی بر منافع و موقعیت سیاسی آمریکا در این کشور و سراسر آمریکای لاتین وارد میآورد. آمریکا در مناسباتش با ملل ستمدیده خاورمیانه منجمله ایران نیز با دردهای عظیمی مواجه است. آمریکا قدرتی است که طی چند دهه گذشته، تنفر بیحساب توده ها را برای خود خریده است. در چهل سال گذشته، آمریکا استثمارگر اصلی خلقهای منطقه، تالانگر عمده منابع آنها و نابود کننده اقتصادهای بومی این کشورها بوده است. آمریکا به یاری پایگاه مهم خود، اسرائیل، سازمانهای جاسوسی رژیمهای ارتجاعی را تعلیم داده و مرتبا آنها را با پول و تکنولوژی تامین کرده است. توده های خاورمیانه به تجربه فهمیده اند که امپریالیسم مسئول اصلی فلاکت و تیره روزی و ستم و استثمار است که بر آنها میروند و هیئت های حاکمه فاسد و ارتجاعی آنها صرفا مهره های دست قدرتهای جهانی هستند. مردم دیده اند که در کشورهای آنها، عقب افتاده ترین مناسبات و روشهای کشت پر کشاورزی غالب است و بسیاری از نقاط نزدیک روستائی از جاده ارتباطی ماشین رو محرومند، اما امپریالیستها بویژه آمریکا پیشرفته ترین تکنولوژی را برای کنترل اهالی، سرکوب و شکنجه انقلابیون، و تبلیغ عقاید ارتجاعی حاکم در اختیار رژیمهای موجود نهاده اند. مردم دیده اند که امپریالیسم ارتش های ارتجاعی را برای سرکوب توده های کشور یا در صورتی که منافعش ایجاب کند، جهت جنگ با يك کشور فقیر دیگر به پیشرفته ترین و گران قیمت ترین تسلیحات مجهز کرده است. نفرت خلق از جمهوری اسلامی، یا کشمکش های میان آمریکا و رژیم ایران نمیتواند حافظه تاریخی توده ها را پاک کند و چشم آنها را بروی ماهیت و عملکرد جنایتکارانه امپریالیستها و مشخصا امپریالیسم یانکی ببندد. آمریکا روی این واقعیت حساب باز کرده که بخش بزرگی از مردم در مورد ماهیت پلید خمینی و اهداف رژیمش دچار اشتباه شدند و امروز به این اشتباه پی برده اند. یانکی ها خیال میکنند این فرصت مناسبی است برای پاک کردن احکام صحیح حک شده در قلب و روح خلق در مورد ماهیت استثمارگرانه و مستمکارانه آمریکا. میخواهند پشیمانی از قبول رهبری خمینی را به قبول این دروغ بزرگ تبدیل کنند که: انقلاب علیه آمریکا و نوکرائش غلط است! همه اینها خیالیبافی های يك امپریالیسم بحران زده و مضطرب است.

آمریکا اینبار نیز در پس فریبکاریهای جدید خود، تحفه ای برای توده های خلق ندارد مگر فقر و سرکوب بیشتر و استثمار و ستم فزونتر. تضادهای کنونی آمریکا و جمهوری اسلامی بهر ترتیبی که حل شود هیچ گرهی از معضلات جامعه ما را نخواهد گشود. چرا که معضل اصلی جامعه ما نظام ستم و استثمار است که امپریالیسم سازمان میدهد و به شکل سه کوه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم بر کرده ما سنگینی میکند. امروز جمهوری اسلامی سک نگهبان این نظام است و باید سرنگون شود. اما این تمام ماجرا نیست؛ چرا که جمهوری اسلامی فقط حافظ يك دستگاه دولتی مهیب است که ارگان حاکمیت طبقاتی ملاکین، کمپرادورها و امپریالیستها در ایران است. بدون نابود کردن این ماشین دولتی و قطع دستان امپریالیسم از طریق جنگ دراز مدت خلق برهبری حزب کمونیست انقلابی هیچ کدام از گره های مهم جامعه ما گشوده نخواهد شد. هر «تغییری» که آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی در شکل و روشهای حکومتی بوجود آورند، حقیقت فوق را ذره ای عوض نمیکند؛ گماشتگان این نظام ستم و استثمار و دستگاه کهن دولتی با هر شکل و شمایل آماج حملات توده های انقلابی قرار خواهند گرفت. حال که جمهوری

## آمریکا به مسئله نقض

### حقوق بشر در ایران چگونه نگاه میکند؟

خشم توده ها دور نگاه دارند و با چهره نمائی «دمکراتیک» و وعده اصلاحات، آنان را نسبت به آینده دلخوش سازند. «مخالفت» با نقض حقوق بشر در کشورهای تحت سلطه، پرده ای از این نمایش فریبکارانه است. میخواهند زهر تلخ ریاضت کشی را با شیرینی «حقوق بشر» به حلق توده ها بریزند. طلایه خیزشهای توده ای در ایران که به وضوح در تظاهرات های سال گذشته نمایان شد و بسط نارضایتی عمومی که نتایج آخرین انتخابات ریاست جمهوری تنها جلوه ای از آن بود، محرک و تشدید کننده تبلیغات «حقوق بشری» آمریکا می باشد. این مانورهای سیاسی میتواند اشکال خاصی نظیر «احترام به حقوق زنان و ملیتها»، «بسط آزادیهای فرهنگی بویژه برای جوانان» یا «رفع استبداد مذهبی و ولایت فقیه» به خود بگیرد.

هدف دیگر آمریکا و غرب از این تبلیغات، اعمال فشار بر جمهوری اسلامی برای دادن سهم و امتیاز به جناح های دیگری از طبقات ارتجاعی است. گردانندگان نهادهای امپریالیستی، چنین تدبیری را برای پیشبرد برنامه تشدید استثمار و تخفیف بی ثباتی و ترمیم شکافهای درون طبقات ارتجاعی ضروری می بینند. در واقع، منظور آنها از رعایت حقوق بشر، رعایت حال کل ارتجاع و دخالت دادن همه بورژوازملاکان در اداره امور است. این برنامه ای است که در برخی دیگر از کشورهای تحت سلطه در آمریکای لاتین نیز به اجراء درآمده است؛ هرچند نتوانسته معضل اصلی امپریالیسم و نوکرائش یعنی ضدیت توده ها با نظم موجود را تخفیف بخشد.

جمهوری اسلامی همانند سایر رژیم های مرتجع و نوکر امپریالیسم برای حفظ نظم موجود، عریانترین اشکال سرکوب توده ها را بکار میگیرد و در این راه از برقراری غیر انسانی ترین شرایط اجتماعی و سیاسی ابائی نداشته و ندارد. قدرتهای امپریالیستی منجمله آمریکا همواره طراح اصلی و مشوق چنین وضعیتی در کشورهای تحت سلطه بوده اند؛ چون منافعشان با ثبات دولت ارتجاعی و جلوگیری از مقاومت توده ای و انقلاب گره خورده است. ارتش، پلیس و دستگاه امنیتی این کشورها طبق طرح های امپریالیستی بوجود آمده و از تسلیحات، آموزش و تکنیک آنها بهره مند گشته است. بعلاوه، آنچه نقض حقوق بشر نام گرفته، در همه کشورها منجمله در خود کشورهای امپریالیستی به درجات مختلف و به اشکال گوناگون وجود دارد؛ بنابراین ادعاهای فریبکارانه آمریکا و همپالگانش در مورد اصول و ارزشهای دمکراسی غرب و ضدیت آنها با استبداد و سرکوبگری و «نقض حقوق بشر» حرف مفت است.

در دوره حاضر، امپریالیستها برای کنترل بحران جهانی نیازمند اجرای برنامه ریاضت کشی در کشورهای تحت سلطه هستند تا بتوانند کسب سودهای کلان از نومستعمرات را تضمین نمایند. اجرای این برنامه که باید بدست رژیمهای وابسته در این کشورها انجام گیرد، بناگزیر تضاد میان توده ها و حکام ارتجاعی را شدت خواهد بخشید و اوضاعی بی ثبات و خطرناک بحال نظم موجود را بوجود خواهد آورد و آورده است. تلاش آمریکا و همپالگان امپریالیستش اینست که حتی المقدور خود را از آتش نفرت و

اسلامی در بحران بود و نبود دست و پا میزند و آمریکا نیز در سراسیمه سقوط قرار گرفته، شرایط عینی برای آنکه پرولتاریا و خلقهای ما مختصات دگرگونی ضروری جامعه را خود تعیین کنند، مساعدتر از پیش گشته است. برای تحقق این امر باید آگاهانه و سازمان یافته، سخت و بیباکانه کوشید.

## تلاطمات سیاسی جاری و تحرکات قوای طبقاتی

در دست آلترناتیوهای امپریالیستی و دنباله روان آنهاست تا ترویج سیاست خویش در جامعه را تسهیل کنند.

تشدید بحران، حدت یابی تضادهای نظم حاکم بر ایران و تناقضاتی که شکست سیاست بازسازی حکومت رفسنجانی ببار آورده، موقعیت اقشار و طبقات گوناگون را بشدت تحت تاثیر قرار میدهد. تا آنجا که به طبقات تحتانی جامعه (کارگران، بیکاران، اقشار حاشیه تولید و صاحبان مشاغل موقت، دهقانان بی زمین و کم زمین) مربوط میشود، تیره روزی و فقر و استعمار بیشتر، به روندی غیر قابل برگشت و قهقرائی بدل میگردد. تحرك مبارزاتی و مقاومت این طبقات بشکل توده ای و انفجاری و غافلگیر کننده خاصه در میان نسل جوان آنها قابل رویت است و بر دامنه اش افزوده خواهد گشت. در همین زمینه تداوم و بسط مبارزات کارگری حول دستمزد و شرایط کار و علیه بیکارسازی، اعتراضات و درگیریهای دهقانی که دهقانان میانه حال و حتی مرفه را نیز در برمیگیرد و عموماً حول مسئله ارضی (منجمله علیه سیاست بازگرداندن اراضی به بزرگ مالکان) و دستیابی به امکانات تولید زراعی (کود و سم ارزان) در جریان است، و مقاومت سرسختانه و خونین زاغه نشینان علیه سرکوب و تعدیات خانمان برانداز نهادها و عوامل حکومتی را شاهدیم. در میان ملل ستمدیده، بطور مشخص در کردستان، نیز که سالها ستم ملی و طبقاتی روحیه مقاومت و مبارزه جوئی عمیقی را در آنان انباشته، توده ها با امید و نیروئی بیش از گذشته پا به میدان می گذارند. بی اعتمادی گسترده و نفرت عمومی نسبت به هیئت حاکمه فعلی، اندیشه سیاسی تغییر حکومت را حتی در ذهن بخشهای منفعل و محتاط درون طبقات تحتانی بیدار میکند. توده ها بدنبال نیرو، شخصیت، سیاست و برنامه ای میگردند که از وضع کنونی نجاتشان دهد. شعارهایی که دستیابی به نان و زمین و کار و بهبود وضع معیشت، رهائی از ستم جنسی و ملی و استبداد دینی، و تسویه حساب ریشه ای و مجازات قاتلان و غارتگران و فریبکاران حاکم را در خود فشرده کند، مقبول آنها خواهد افتاد. تکامل اندیشه عمومی این بخش از جامعه (اکثریت جامعه) بعد از انقلاب ۵۷ چنین مسیری را با افت و خیز پیموده است: «اوضاع باید تغییر یابد. تحت همین حکومت چنین تغییری میتواند صورت گیرد و باید به حکام فعلی یا لاقبل بخشهای با حسن نیت آن فرصت داد... اوضاع آنقدر خراب شده که دیگر هیچکس نمیتواند آن را درست کند. هیچکدام از حکام فعلی هم دلشان به حال ما نسوخته اما اسلحه در دست آنهاست

کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره می باشد. آنها در ارتباط با ایران تلاش دارند خود را مدافع دموکراسی، «حقوق بشر»، «آزادی زنان» و نماینده آزادیخواهی در مقابل استبداد حاکم معرفی کنند تا مردم چشم امید خود را به آنها یا نیروهای آلترناتیو تحت الحمایه شان بدوزند. یانکی ها برای اینکه در این تلاش موفق شوند، در پی خنثی کردن و به سازش کشاندن نیروهای مستعد و مذبذب هستند. بعلاوه آنها می خواهند عناصر پیشرو و توده های خواهان دگرگونی نظم موجود را از فلسفه و سیاست و تشکیل راستین کمونیستی انقلابی دور نگهدارند. آنها برای تحقق این هدف از هیچ خدعه و جنایتی رویگردان نیستند. آمریکا در حال حاضر بفرکر اپوزیسیون سازی و ایجاد تشکلات ناشناس و خلق الساعه هم هست که بتوانند ورای مرزبندی ها و اختلافات کهنه در جنبش سیاسی، پرچمدار ائتلافی از قوای گوناگون باشند؛ در عین حال روی جریاناتی کار میکنند که از توان نسبی برای فریب و کنترل توده ها و گرد آوردن يك پایه اجتماعی معین برخوردار باشند و تسلیم طلبی در برابر امپریالیسم و «قادر مطلق» بودن آمریکا را تبلیغ کنند. برخی نیروهای اپوزیسیون با تبلیغات تسلیم طلبانه مبنی بر طرد یا تمسخر انقلابیگری و ضدیت با امپریالیسم یا تحت پوشش این تز که «مبارزه برای دموکراسی نسبت به سایر امور عمدگی یافته»، خواسته یا ناخواسته در خدمت نقشه های آمریکا و غرب در ایران قرار میگیرند. در همین زمینه، يك فاکتور ذهنی بطور عمومی در جامعه عمل میکند که حاصل جمع بندی خودبخودی و غلط بخشهایی از مردم از رژیم جمهوری اسلامی بوده و شایان توجه و مبارزه ای معین برای زدودن آنست. از آنجا که این رژیم همچنان حدی از چهره نمائی های «ضد امپریالیستی» خود را حفظ کرده و از آنجا که کشمکشهای معینی میان این رژیم با اربابان امپریالیستش وجود دارد، اندیشه مجزا بودن جمهوری اسلامی از امپریالیسم و به همان ترتیب اندیشه جدائی مبارزه علیه جمهوری اسلامی از مبارزه ضد امپریالیستی رایج است. چه بسا بسیاری در عکس العمل به شعارهای فریبکارانه رژیم، تمایل و توجهی به مواضع ضد امپریالیستی نداشته باشند. بدون آنکه قصد قیاسی بی کم و کاست داشته باشیم، میتوانیم شرایط ذهنی در جنبشهای ضد حکومتی اروپای شرقی را مثال بیاوریم که چگونه در میان مبارزان ضد آن نظام، ذهنیت ضد کمونیستی رواج داشت؛ زیرا دشمن خویش را به نادرست «کمونیست» میدانستند. این فاکتور اهرمی

تعمیق بحران سیاسی و اقتصادی و تحولات مهم سالهای اخیر در سطح ملی و بین المللی، اقشار و طبقات گوناگون را به تحرکی چشمگیر واداشته و تغییرات محسوسی در گرایشات و صف آرائی های طبقاتی بچشم میخورد. در این میان، بازیگران اصلی صحنه مردمی هستند که يك انقلاب عظیم اما ناقص و شکست خونین آن را تجربه کرده اند و بدین اعتبار از آگاهی سیاسی بالائی برخوردارند؛ هرچند این آگاهی حاصل جمعبندی خودبخودی و ناکامل آنها از تجارب ۱۵ ساله اخیر باشد. در برابر این توده که اکثریت اهالی را تشکیل میدهند، طبقات ارتجاعی و نمایندگان سیاسی آنها و اربابان امپریالیستشان قرار گرفته اند. تعمیق بحران برای اینان بی ثباتی، شکافهای درونی، تشدید رقابتها و مخاطرات بیشتر را به ارمان آورده است. تحت این وضعیت، مسوالات نوین هم در اردوی خلق و انقلاب، هم در صف دشمنان انقلاب و هم در میان نیروهایی که بین این دو صف در نوسانند شکل میگیرد و پاسخ می طلبد. خلق میخواهد بداند که موقعیت دشمن را چگونه باید معنا کند؟ تدابیر دشمنان چیست؟ تغییر صف بندیهای سیاسی چگونه است؟ آمادگی در قبال همه اینها چه مفهومی دارد؟ و از همه مهمتر امکانات و فرصتهای بدست آمده برای پیشروی بر جاده انقلاب کدامند؟ در اردوی دشمن، پرسشها بر سر چگونگی حفظ و تداوم منافع استثماری و از سر گذراندن خطرات فوری و درازمدتی است که نظم کهن را تهدید میکند.

دول غربی دور جدیدی از اقدامات سیاسی و دیپلماتیک که با تشدید تهدیدات و فشارها بر جمهوری اسلامی رقم میخورد را آغاز کرده اند. هدف از تدابیر جدید امپریالیسم، تامین نظم و ثبات مطلوب و ضروری برای استخراج سودهای هنگفت و غارت منابع در منطقه و ایران، و حفاظت از دولت کهن در مقابل بحران و امواج مقاومتی است که در نتیجه تشدید ستم و استعمار سربلند میکنند. طرح های امپریالیستی (مشخصاً آمریکا) جهت حك و اصلاح رژیم فعلی در خدمت اهداف فوق الذکر بوده که با توجه به شرایط و امکانات موجود و الزامات و تحولات آتی اشکال مختلف بخود خواهد گرفت. بطور کلی آمریکا از سیاست پیشروی از چند کانال پیروی میکند. یعنی آلترناتیوهای مختلف را برای احتمالات گوناگون (از درون یا بیرون قدرت حاکم) پرورش داده یا مورد توجه قرار میدهد. این نتیجه جمعبندی امپریالیسم یانکی از مجموعه شکستها و پیروزیهایش طی این قرن در

و نمیتوانیم با حکومت طرف شویم.... وضع دیگر غیر قابل تحمل شده است، اوضاعی بدتر از این قابل تصور نیست.» در چنین وضعیتی بخشهای پیشروتر و مبارزه جو تر توده ها در شهر و روستا بر سر خواسته های معین اقتصادی - رفاهی، اجتماعی - سیاسی بهیامی خیزند و در مبارزاتی که گاه شکل قهرآمیز بخود میگیرد درگیر میشوند. این مبارزات بر فضای جامعه تاثیر میگذارد و به ابراز خشم و نارضایتی بخشهای گسترده تری از توده ها کمک کرده، بدانها جرات می بخشد. حس تحقیر دشمن و تحقیر مرگ در میان توده ها اشاعه می یابد و امید تغییر در دلشان برانگیخته میشود.

در بین اقشار میانی جامعه (کارمندان و مدیران میانه حال، کسبه جزء، صنعتگران خرد، معلمان) گرایشات متضاد و دورنماهای گوناگونی بچشم میخورد: گرایش مبارزه جویانه و گرایش محافظه کارانه. این دو گرایش برخاسته از قطبی شدن و تجزیه سریعی است که در صفوف خرده بورژوازی صورت میگیرد. قشری که بیرحمانه به قعر رانده میشود طبعاً مبارزه جوتر بوده و پایه های عینی اتحادش با اقشار تحتانی محکمتر میگردد. قشر دیگری که تشدید فشار را حس میکند اما کماکان قادر است سطحی از رفاه را حفظ کند، محافظه کارتر می اندیشد و عمل میکند. اینها عمدتاً کسانی هستند که از مشاغل بالنسبه باثبات تر و رفاه بیشتر برخوردار بوده اند؛ یعنی همانها که به تغییرات بعد از خاتمه جنگ ایران و عراق و برنامه های کابینه رفسنجانی دل بسته بودند. اما در دو ساله اخیر این دل بستگی جای خود را به سرخوردگی و نویدی داد زیرا سطح معیشت و رفاه اینها کاهش یافت و بخشهای پائینی آنها با فشار به رده اجتماعی پائینتر رانده شدند. بعضی از اینها کماکان «با سیلی صورت خود را سرخ نگهداشته اند» و سطحی از رفاه را بزور مشاغل متعدد و در واقع قبول رنج و مایه گذاشتن از انرژی و توان فیزیکی خود، تقریباً حفظ کرده اند. اینها توهم بازگشت به سطح زندگی سابق را در سر دارند و مستعد دنباله روی از وعده و وعیدهای پوچ و طرح های «نظم و امنیت و رفاهی» هستند که هر حزب ارتجاعی یا شخصیت فریبکار بورژوا و تحت الحمایه یك قدرت امپریالیستی میتواند بعنوان برنامه عملی خود اعلام کند. در بالای سر اینها، بخش نازکی از اقشار میانی هم هست که امید و امکان فربه شدن دارد و با حافظان نظم کنونی متحد است. این بخش بشدت محافظه کار بوده و مستعد ایفای نقش مشاطه گر نظم حاکم و هوراکش آلترناتیوهای امپریالیستی است.

اما همانطور که گفته شد، بخش قابل توجه و غالب اقشار میانی خصوصاً با تداوم روند فقرزدگی و تشدید فشارها، از لحاظ عینی قابلیت جذب شدن به يك قطب انقلابی را دارند. از حکومت اسلامی متنفرند و

میخواهند چیز دیگری بجای آن بنشینند؛ علیه خیزش تحتانی ها موضع نمیگیرند و با آنها احساس همبستگی میکنند؛ خواسته هایشان در شعارهایی متبلور است که رفع اجحافات و تبعیضات، فساد و چپاول و گرانی، تامین حقوق دمکراتیک سیاسی و اجتماعی را نوید دهد. هم اینك اشکال گوناگون مقاومت و مبارزه، از اعتراضات محدود گرفته تا درگیریهای رزمنده و گاه خونین، را از جانب این بخش از جامعه مشاهده میکنیم.

گرایش مبارزه جویانه بشکل چشمگیری در میان زنان اقشار میانی نمود می یابد. طی چند دهه گذشته زنان با شتاب جذب بازار کار شده و درگیر فعالیتهای اقتصادی شده اند. تقبل مسئولیت اقتصادی در خانواده از یکسو، و کماکان اسیر قیود فئودالی و سرکوب سیاسی بودن از سوی دیگر، تضاد حادی است که زمینه عینی مبارزه جویی زنان را تشکیل میدهد. آنها که از ستم جنسی و مردسالاری رنج میبرند، بویژه در جامعه شهری بطور مستقیم با سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در این عرصه رویارو بوده و با مقاومت ادامه دار خود نشان داده اند که خیال تسلیم و سازش ندارند. جنبش زنان اگرچه متشکل و سازمان یافته نیست اما حضورش بر همگان آشکار است و اتخاذ تدابیر معینی را به رژیم تحمیل نموده است. از سوی دیگر، سرکوب زنان طی دوره اخیر به موضوعی برای برانگیختن مردم عاصی در کوچه و خیابان علیه مزدوران رژیم و ابراز مخالفت با حکام اسلامی بدل گشته است.

سپس باید به جوانان اشاره کنیم که از لحاظ کسی نیروی قدرتمندند و ویژگی آنها حساسیت بسیارشان نسبت به تحولات و تقابلات و مبارزات اجتماعی و روحیه نافرمانی و شورشگری در برابر نظم موجود است. نیروی عمده مبارزات در محلات و اعتراضات و درگیریهای خودبخودی و پراکنده را جوانان و نوجوانان تشکیل میدهند. بی آیندگی و حالت برزخی و فشارهای اجتماعی - سیاسی و فرهنگی که جمهوری اسلامی بر آنان حاکم کرده، کینه و تنفر عمیقی را در قلبشان انباشته و آمادگی پیروی از شیوه های رزمنده و قهرآمیز مبارزه را در میانشان ایجاد میکند.

تعمیق بحران بر صفوف بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی مرفه (کسبه دولتمند و تجار متوسط و صاحبان حرف، مدیران و متخصصانی که از رفاه نسبی برخوردارند و روشنفکران مرفه) که بخشی از ثروت اجتماعی حاصله از استثمار خلق را بخود اختصاص میدهند، تاثیر هشدار دهنده داشته است؛ بدین معنی که دورنمایشان را کدر نموده و بفکر چاره جویی و بیرون کشیدن گلیم خویش از آب افتاده اند. شعاری که خواسته های این بخش را در خود فشرده کرده، رفع «بی قانونی» و «عدم امنیت

اجتماعی» و لزوم برقراری شرایط متعارف و مساوی «برای همه» است. آنها در واقع میخواهند انحصار سرمایه داران بزرگ و دولت بر نیروی کار و منابع کشور کاهش یابد تا فضای بیشتری برای خودشان ایجاد شود. این اقشار با وجودیکه جزء طبقات ارتجاعی حاکم نیستند و فشار اقتصادی دامن آنها را هم گرفته، اما منافعشان با مناسبات و نظام موجود گره خورده و غالباً مرز تمایز تضادهای، نارضایتی ها و جهت گیریهایشان با گرایشات مخالف خوان درون طبقات ارتجاعی بسیار کمزور و مخدوش است.

تفاوتشان با طبقات حاکمه اینست که با غارت بی حساب و کتاب منابع کشور و زیاده خواهی و انحصارگری خارجیان در زمینه اقتصادی در تضادند و این مسئله را در قالب انتقادات رسمی و قانونی ابراز میکنند. بخشی از آنها در وضعیتی قرار گرفته اند که تحت جمهوری اسلامی منافعشان محدود شده، هیچ امیدی به ارتقاء اقتصادی و کسب امتیازات سیاسی ندارند و بناگزیبر خواهان تغییر حکومتند. بخش دیگر اما کماکان به انجام تعدیلات و اصلاحات درون همین هیئت حاکمه باور داشته و تمایلی به ریسک کردن و پیه تغییرات «بزرگتر» را به تن مالیدن ندارد. بخصوص از آن هراس دارد که مداخلات بعدی قدرتهای خارجی در تحولات کشور و ساقط شدن حکومت، هرج و مرجی نوین را باعث شود و حتی موقعیت و منافع امروزی آنها هم مورد تهدید قرار گیرد، یا بقول خودشان «وطن از دست برود». نخی که گرایشات سیاسی این دو بخش را بهم پیوند میدهد، ضعف و تذبذب ذاتی در برابر سلطه امپریالیستی و عدم تمایل آنان به گسست از امپریالیسم است. همانطور که این نیروی اجتماعی بارها در تاریخ حیات خود نشان داده مستعد دل بستن به الطاف امپریالیستهای «با حسن نیت» برای انجام «اصلاحات» است. این ها مبلغ مسالمت جویی در جامعه بین المللی و خواهان باز گرداندن اعتبار ایران در محافل سیاسی و دیپلماتیک جهان هستند. موضعگیریها و فشارهای اخیر امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا بر جمهوری اسلامی، توجه این اقشار را بخود جلب کرده و شامه سیاسی شان را تیز کرده است.

تعمیق بحران در صفوف کل طبقات ارتجاعی شکاف انداخته یا شکافهای موجود را عمیقتر کرده است. بی ثباتی گویاترین واژه برای توصیف وضع حاضر و موقعیت هیئت حاکمه اسلامی است. از یکسو تلاطمات اجتماعی و خطر آشکار انفجار توده ای و از سوی دیگر افزایش فشارهای امپریالیستی باعث بالا گرفتن دعوی جناح های رقیب شده، هر يك میکوشد به بهای قربانی کردن سایرین سر خود را در این دریای توفانی، بیرون از آب نگهدارد. يك جناح از حاکمیت که تکنوکراتهای بازمانده بقیه در صفحه ۲۵

## نگاهی به کتاب خاطرات فردوست

خاطرات ارتشبد حسین فردوست که تحت عنوان «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» توسط موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی منتشر گشته، توجه خوانندگان بسیاری را بخود جلب کرده و جزء کتب پر فروش بوده است. طیف وسیعی از مردم از هر قشر و طبقه ای و با انگیزه های مختلف این کتاب را مطالعه میکنند. یقیناً هر مقاله و یا کتاب سیاسی - تاریخی دارای پیامها و درسهای خاصی است که نویسندگان و یا انتشار دهندگان آن برای تحقق اهداف سیاسی خود در نظر می گیرند. کتاب «خاطرات فردوست» نیز از این قاعده عمومی مستثنی نمی باشد. در این کتاب کشتی نهفته که خواننده را به خواندن تا به آخر آن وا می دارد. منشاء این کشتی نه دلپذیر و لذتبخش بودن کتابست و نه جنجال برانگیز بودن ماجراهایش. نویسنده و «قهرمانان» این کتاب جزء کثیف ترین، منفورترین و نوکر صفت ترین شخصیتهای تاریخ معاصر ایران هستند. این کشتی از گره خوردگی موضوعات کتاب با خاطرات و گذشته اجتماعی مردم بویژه در دوران انقلاب - دوران آمال و آرزوهای بزرگ قدرتمند، جانفشانی های قهرمانانه توده های ستمدیده - نشئت می گیرد؛ و به همین دلیل ساده بسیاری از خوانندگان را بدنبال خویش می کشاند. برخی با مطالعه این کتاب بدنبال آند که دریابند حکومت شاه چگونه سقوط نمود و «راز» های پشت پرده آن چه بود و فردی که بنوعی «خانه محرم» و «غلام خانه زاد» محسوب میشد و از سوی بازماندگان رژیم شاه به خیانت متهم گشت واقعا چه نقشی در دست بدست شدن قدرت ایفاء نمود؟ عده ای نیز در جستجوی روابط خصوصی افراد دربار و مناسبات شخصی آنها با یکدیگرند. اینکه کتاب تا چه حد به این نیازها پاسخ داده موضوع بحث ما نیست. مهم اینست که در این کتاب حقایقی موجود است که برای توده های ستمدیده درسهای مهمی در بردارد. کتاب صرفاً خاطرات مرتجع و مزدوری بنام فردوست را عرضه نمی دارد بلکه گویای يك عمر استثمار و ستمگری طبقات ارتجاعی حاکم علیه کارگران، دهقانان و خلقهای ستمدیده ایران است؛ ستم و استثماري که کماکان و اینبار تحت شکل و شمایل اسلامی استمرار می یابد. بر بستر خاطرات فردوست بسیاری از جوانب اصلی دولت مدرن نومستعمره در ایران و علل و چگونگی شکل

گیری آن نیز قابل مشاهده است.

لنین زمانی گفت دولت کمیته اجرائی طبقه حاکمه است. میتوان گفت که فردوست از جمله مدیران اجرائی این ماشین دولتی بود؛ ماشینی که امپریالیستها در آغاز قرن بیستم بصورت يك دولت مرکزی مدرن و قدرتمند بنیان نهادند و در مرکزش يك ارتش تا به دندان مسلح قرار داشت. با کشف و استخراج نفت در ایران، دفاع از منافع نفتی امپریالیستها به یکی از وظایف مهم این دولت تبدیل شد. بعلاوه، سازماندهی و گسترش ارتش و بوروکراسی دولتی طی چند دهه با تخصیص بخش اعظم درآمدهای نفتی به این امور ممکن گشت. و سرانجام اینکه، نفت از دوره ای به بعد بند ناف این دولت با جهان و مناسبات امپریالیستی شد. بیخود نیست که هرکس بر این دستگاه تکیه میزند بناگزیب باید زبان انحصارات امپریالیستی و کارتلهای نفتی را فراگیرد. مضافاً، ایران در منطقه خاورمیانه از يك نقش استراتژیک برخوردار بود. امپریالیستها شکل دادن به دولت مرکزی در ایران را از همان آغاز بعنوان حلقه ای از زنجیر محاصره امپریالیستی بدور شوروی سوسیالیستی آن زمان (دوران لنین و استالین) می دیدند و از همینرو بر سازمان دادن حکومت مرکزی بالنسبه قدرتمند تاکید نهادند. اهمیت استراتژیک ایران بعدها، بویژه با سرکار آمدن سرمایه داران نوحاسته بسرکردگی خروشچف و شرکاء در شوروی و تبدیل آن کشور سوسیالیستی به يك رقیب سوسیال امپریالیست برای امپریالیستهای غربی؛ افزایش یافت و به پایگاه آمریکا و ژاندارم منطقه تبدیل شد.

اینکه فردوست پیرامون نقش خود در چرخاندن ماشین دولت نومستعمراتی در ایران غلو می کند یا خیر تأییری بر این واقعیت ندارد که او بعنوان صاحب منصب ارگانهای گوناگون، مهم و حیاتی چون «دفتر ویژه اطلاعات»، «قائم مقام و مسئول تجدید سازمان و آموزش ساواک»، «سازمان حفاظت و تحقیق حزب رستاخیز»، «کمیسیون عالی برکناری مقامات حکومتی» و بنیانگذار «گارد جاویدان»، یکی از مجریان اصلی حکومت شاه محسوب می شد و در هر جنایاتی که توسط آن حکومت صورت گرفت مستقیم و غیر مستقیم دست داشت. در عین حال فردوست نقش مهمی در اجرای طرح امپریالیسم آمریکا جهت مهار کردن انقلاب ایران از طریق بند و بست و سازش تاریخی با خمینی و اطرافیانش بازی کرد تا جلوی وارد شدن ضربات بیشتر بر ماشین دولتی - مشخصاً ارتش و دیگر دستگاه های سرکوبگر - گرفته شود. علیرغم آنکه فردوست یا منتشر کنندگان خاطراتش تلاش بسیار میکنند این سازش ننگین و تاریخی را پنهان نمایند اما رابطه محترمانه این استاد سرکوب و شکنجه و کشتار با شاگردان جدید و وفادارش کاملاً آشکار می باشد.

مطالب کتاب عمدتاً سلسله آموزشی است که فردوست در مورد چگونگی کارکرد ماشین دولتی به گردانندگان جدید آن می دهد. درست به دلیل همین خدمات است که جمهوری اسلامی در بخشهای ضمیمه کتاب، تلویحا از او اعاده حیثیت کرده و در رده طبقات «مستضعف» جایش می دهد. خطوط ماموریت تعیین شده توسط امپریالیسم برای فردوست در متن خاطراتش پیدااست. او در بخش پایانی کتابش میگوید: «فردی هستم که تشخیص میدهم که کشور بدون حکومت یعنی از هم پاشیدگی و اضمحلال آن. من که چنین چیزی را نمی توانستم بخواهم... من هم علاقه به استقرار حاکمیت در کشورم داشتم و جزء معدود افرادی بودم که میدانستم کشور بدون حکومت خیلی سریع بطرف هرج و مرج میرود. می فرمائید می بایست طرفدار هرج و مرج باشم؟ چرا؟ مگر ایرانی نیستم؟ مگر کشورم را دوست ندارم؟ انقلابات همیشه توأم با هرج و مرج و تصفیه حسابهای شخصی است و بهترین موقعیت است برای این کارها. در انقلاب فرانسه هرج و مرج ایجاد شد، چرا که فردی مانند امام نداشتند... چرا در انقلاب ایران چنین وضعی پیش نیامد؟ يك دلیل داشت: وجود امام» و برآستی که نقش خائنه خمینی و دار و دسته اش چیزی جز مهار انقلاب و جلوگیری از «هرج و مرج» و «فاجعه» برای طبقات مرتجع و اربابان امپریالیست آنها نبود؛ یعنی جلوگیری از نابودی ماشین کهنه دولتی و مناسبات ستم و استثمار. بدین ترتیب بود که شاه رفت، رژیم سلطنتی سرنگون شد، اما ماشین دولتی کهنه ای که او حافظ و نماینده اش بود علیرغم ضرباتی که توسط مبارزات توده های خلق بر آن وارد شد بر جای باقی ماند. شاه رفت اما یکی از مهمترین مدیران اجرائی خود را برای حکام اسلامی باقی نهاد تا چگونگی چرخاندن این ماشین را به آنان یاد دهد.

در قدرت ماندن فردوست، خود نشانه ای از ناقص بودن و سقط شدن انقلاب بود. انقلاب تا به آخر نرسید تا به حساب جنایات تك تك كادری دست پرورده امپریالیسم رسیدگی نماید و به مجازاتشان برساند. پشتوانه قدرت فردوست در هواخواهی شخصی او از خمینی یا بالعکس نبود. او قدرتش را از دست نخورده ماندن ارگانهای اصلی سرکوب میگرفت. این تجربه ثابت کرد تا زمانیکه قلب ماشین دولتی یعنی نهادهای سرکوبگر دست نخورده باقی بماند بازگشت همه چیز به روال سابق - حتی در پی قهرمانانه ترین مبارزات و خونفشانیه توده ها - کاملاً امکان پذیر است. بار دیگر ثابت کرد که موضوع انقلاب صرفاً سرنگونی حکومت نیست بلکه درهم شکستن دولت است. حکومتها و رژیمها میتوانند بیایند و بروند و تعویض شوند ولی دولت بر سر جایش بماند. خمینی برای تداوم نظام ستم و استثمار نیازمند بند و بست و سازش با

ارگانهای اساسی قدرت بود و همین امر وی را به حفظ فردوست علاقمند می نمود. اینکه در قراردادهای بسته شده فی مابین خمینی و امپریالیستها بطور رسمی یا غیر رسمی، اعلان شده یا اعلان نشده بر حفظ شخص فردوست در حکومت تاکید شده باشد یا نه، تاثیری بر مضمون این نیاز متقابل ندارد.

فردوست در خاطراتش و با نقل وقایع مختلف، به ذکر ویژگیهایی که گردانندگان ماشین دولتی کهن در ایران باید دارا باشند می پردازد. این ویژگیها عبارتند از: یکم، نوکر تام و تمام امپریالیستها بودن، فردوست با ذکر مثالهای فراوان نشان می دهد که تمام اعضای هیئت حاکمه آلت دست و مهره ای بیش نبودند. از همان دوران، از شاه گرفته تا فلان وزیر، از رئیس ستاد ارتش و قوه امنیتی گرفته تا بهمان مدیر عامل شرکتهای دولتی جملگی نوکر امپریالیسم بودند؛ حتی وقتیکه به اصطلاح طرحهای مستقل و ابتکارات شخصی خود را بکار میبردند. بخش بزرگی از این افراد کارت عضویت شبکه های جاسوسی و شبه جاسوسی اینتلیجنت سرویس انگلیس و سپس «سیا» آمریکا را در جیب داشتند. این نوکران آنقدر بی اراده بودند که حتی حق انتخاب ارباب خویش را هم نداشتند. زمانیکه امپراتوری بریتانیا پس از جنگ جهانی دوم موقعیتش در مقابل آمریکا تضعیف شد و به سرکردگی آمریکا در جهان و سلطه اش بر بسیاری از مستعمرات و نیمه مستعمرات مانند ایران تن داده، کنترل و استفاده از شبکه های جاسوسی و ارتباطی خود را به آمریکا واگذار نمود. فردوست نمونه های فراوانی از این دست به دست شدن نوکران بی اختیار که خودش هم یکی از آنها بود را ذکر میکند. سرسپردگی و نوکری تا بدان حد بود که «سیا» تعیین می کرد شخص شاه چه چیزهایی را مطالعه کند و از چه کانالهایی اخبار جهان و ایران را دریافت نماید. بی جهت نبود بمحض اینکه ارباب امپریالیست به ضرورت قربانی کردن تعدادی از نوکران خویش برای مهار انقلاب توده ها پی برد و دست از حمایتشان کشید، آه از نهاد «شاه شاهان» و فرماندهان «قدر قدرت» ارتش بر آمد و بادکنک خدایگانی آنها ترکید.

دوم، ضدیت با توده های وسیع خلق، حس تحقیر نسبت به زحمتکشان و کلیه کسانی که با عرق جبین و از طریق کاریدی زندگی خود را می چرخاندند، مشخصه اصلی دولتمردان پهلوی بوده است. آنها مانند تمامی طبقات استثمارگر برای توده ها پیشیزی ارزشی قائل نبودند. برای آنها توده ها کسانی هستند که باید کاریدی کنند، ثروت تولید نمایند تا زندگی انگلی اقلیتی کوچک تداوم یابد. برای حفظ چنین موقعیتی هر مهره ای از این ماشین باید آمادگی انجام هر جنایتی را داشته باشد. بدون مشارکت در جنایات مختلف از به بند کشیدن و کشتار کمونیستها و انقلابیون گرفته تا سرکوب

اعتصابات کارگری، خفه نمودن شورهای دهقانی و به گلوله بستن اعتراضات توده ای امکان ندارد به فرد مورد اعتماد و کارآمد این ماشین دولتی بدل شد. بدون انجام هر نوع خیانتی نسبت به کشور و حتی نسبت به نزدیکترین افراد خود، بدون رشوه خواری و سوء استفاده مالی، دزدی و مال اندوزی، منفعت طلبی شخصی و جاه طلبی نمی توان به ارتقاء مقامی در این ماشین دولتی دست یافت. همانطور که نطفه دولت مدرن در ایران توسط امپراتوری انگلیس در ضدیت آشکار با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و مهار آن بسته شد هر گرداننده این ماشین باید دوآتشه تر از اربابانش ضد کمونیست باشد.

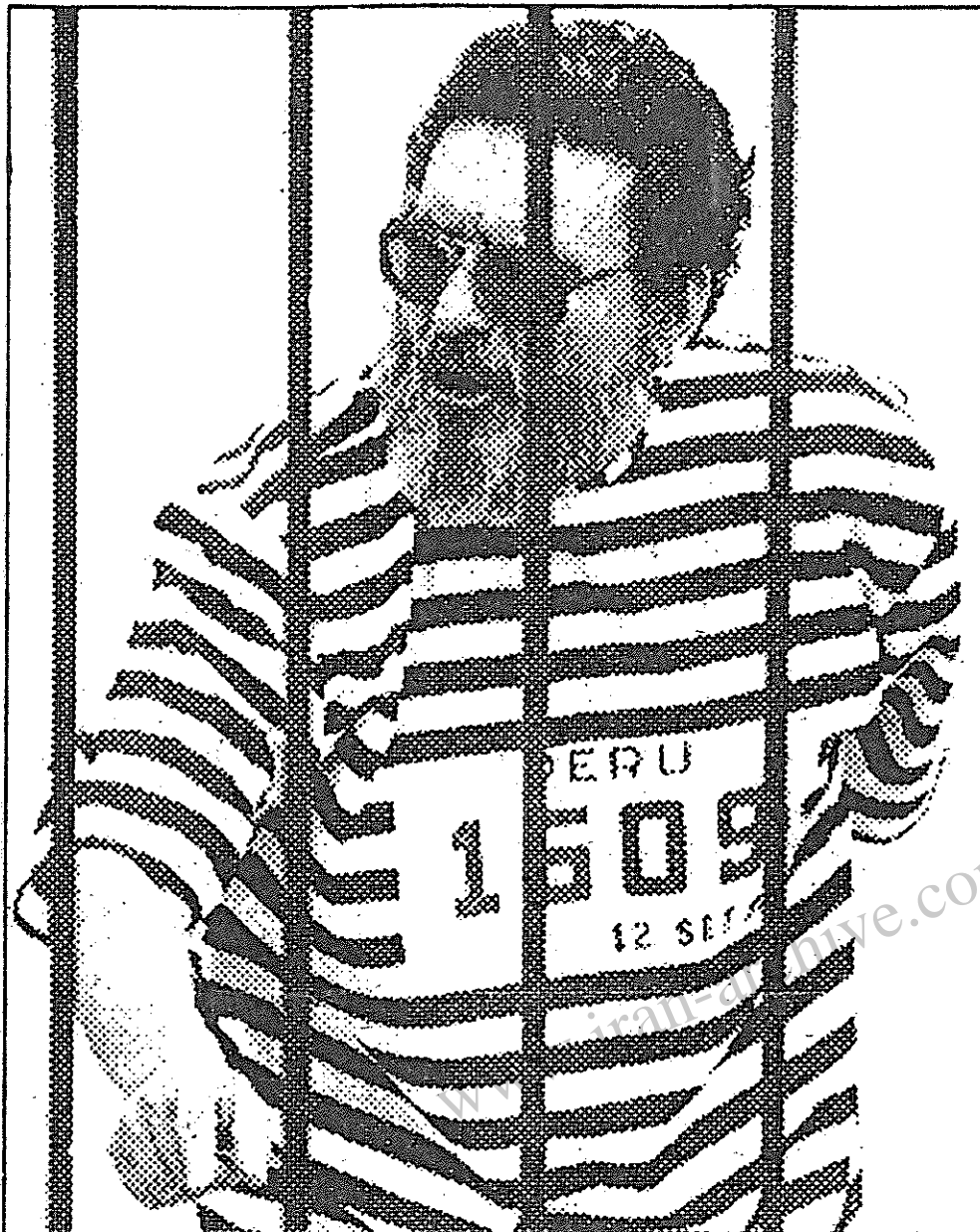
سوم، دولت مدرن در ایران بر پایه ستم ملی بر ملیتهای کرد و آذری و ترکمن و عرب و بلوچ شکل گرفته است. شوونیسم فارس یکی از مختصات اصلی این دولت کهن می باشد. هر فردی از هیئت حاکمه هر لحظه باید آماده باشد که در دفاع از شوونیسم زشت فارس پوتینهای رزم پوشیده؛ دست به قتل عام ملل ستمدیده بزند؛ انقلابیون این ملل را بدار کشد و سیلاب خون براه اندازد. خاطراتی که فردوست از دیدار خودش و شاه از فردای قتل عام توده ها در سال ۱۳۲۵ در آذربایجان و کردستان نقل می کند، جزء مشتمل کننده ترین صفحات این کتاب می باشد. این دولت فقط با اعدام مبارزین شریفی چون قاضی محمدها می تواند بر سر پا بایستد.

چهارم، نابرابری بین زن و مرد، بی حقوقی کامل زنان و اعمال ستم وحشیانه بر آنان یکی از پایه های مهم دولت ارتجاعی در ایران است. در جامعه ما، «مرد سالاری» که از ویژگیهای مناسبات برده داری و فئودالی برخوردار است، جزء مولفه هائی بود که امپریالیسم نمی توانست در ساختن دولت مدرن از آن چشم پوشی کند. این مولفه در وجود دولت نوستعممراتی تنیده شده و به یکی از صفات مشخصه دولتمردان ایران بدل گشته است. زنان از دیدگاه حافظان نظام ستمگری و استثمار، ابزار تمتع جنسی و ماشین جوچه کشی و برده خاکی هستند. در کتاب فردوست عمق فساد دربار پهلوی و تمامی دولتمردان آن در زمینه رابطه بین مرد و زن و موقعیت فرودست زنان آشکار است. تن دادن به ازدهاجهای اجباری و مصلحتی، اطاعت از پدر و شوهر و برادر مشخصه قدرتمندترین زنان دربار بوده است. نمونه هائی از فساد رایج در دربار، تبدیل زنان به جزئی از ثروت و سرمایه و اعتبار شخصی و سپس تلاش برای دست اندازی و دزدی و غصب این بخش از «مایملک» یکدیگر یا معامله گری بر سر آن، به کرات در خاطرات فردوست نقل شده است. ذهن و زبان کشیف شخص فردوست بخوبی منعکس کننده این دیدگاه ارتجاعی است.

با توجه به آنچه گفته شد، آن نیروهای طبقاتی که چنین خصوصیاتی را در خود

فشرده داشته باشند، برای تحویل گرفتن ماشین دولتی از حکام در حال سقوط واجد شرایط میباشند. خواننده میتواند حدس بزند که بغیر از سلسله پهلوی و اطرافیانش چه کسانی - در خارج از قدرت سیاسی - تمامی خصوصیات بر شمرده را در خود فشرده داشته و واجد شرایط برای تحویل گرفتن ماشین دولتی بودند. قشر روحانیت بخوبی این شرایط را دارا بود. دستگاه روحانیت طی سالیان دراز کسانی را پرورده بود که به مفت خوری و بیعاری معروف بوده، از کار یدی گریزان و از قبل استثمار دیگران زندگی میکردند؛ کسانی که مدافع چهل و خرافات و سنت و عادت در جامعه بودند؛ کسانی که سابقه همکاریهای شایان توجه با امپریالیستها و زدوبند های ماهرانه با آنان و شرکت در طرحهای توطئه گرانه شان علیه انقلاب و مردم داشتند؛ کسانی که شدیداً ضد کمونیست بوده و هر لحظه برای صدور فتوای قتل کمونیستها و هر کارگر و دهقانی که کوچکترین تعرضی علیه اموال سرمایه داران و فئودالها کرده باشد آمادگی داشتند؛ کسانی که تحت پوشش «امت اسلامی» مخالف حقوق حقه ملل تحت ستم در ایران بودند؛ کسانی که مدافع اسارت و سرکوب دائمی زنان و مبلغ فحشاء رسمی در اشکال صیغه و چند همسری بودند. پشتوانه توده ای روحانیت و ظاهر سازی های شان در ابتدای قدرت گیری چشم بسیاری را بر این خصوصیات تاریخی بسته بود، اما آخوندها سریعاً ماهیت واقعی خود را نشان دادند؛ قابلیتهای طبقاتی خود را در خدمت نیازهای ماشین دولتی قرار داده و در حفظ منافع آن از انجام هر گونه جنایتی فروگذار نکردند.

تغییر شکل حکومت از سلطنت به ولایت فقیه هیچ تغییری در دولت کهن، بعنوان دولتی ارتجاعی و مدافع منافع بورژوا ملاکان و سرمایه امپریالیستی نداد. این تجربه بار دیگر نشان داد که هرکس بخواهد بر این ماشین دولتی تکیه زند دیر یا زود باید کلیه خصوصیات لازمه را - حتی اگر هم نداشته باشد - کسب نماید. باید خود را برای دلالی و نوکری امپریالیستها، ضدیت با کمونیستها، قتل عام توده ها و ملل ستمدیده، و سرکوب زنان آماده نماید. این موضوع قابل توجه کسانی است که برای گرداندن این ماشین دولتی نامنویسی کرده اند. مسلماً در میان رقبای مختلفی چون انواع و اقسام لیبرال های ضد انقلابی و رفرمیستها و رویزیونیستهای رنگارنگ، و کمپرادور صفتانی نظیر مجاهدین کسانی می توانند نام خود را در صدر لیست قرار دهند که سابقه این اعمال را داشته یا با دست زدن به چنین اعمالی خود را ثابت نمایند. توده های ستمدیده نیز باید درس بگیرند که مسئله صرفاً تغییر حکومت، تصاحب دولت، حک و اصلاح آن نیست مسئله درهم شکستن کامل این ماشین دولتی و سرنگونی کلیه مناسبات ارتجاعیست که این دولت بر آن متکی است. ●



رفیق گونزالو (آبیمال گوسمان)  
صدر حزب کمونیست پرو  
از اسارتگاه فراخوان نبرد  
برای پیروزی  
انقلاب پرولتری و تحقق  
کمونیسم جهانی را صادر میکند  
- سخنرانی تاریخی ۲۴ سپتامبر ۹۲  
در مقر فرماندهی پلیس  
ضد تروریستی پرو

## اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

انجام داده است. ما اکنون در بحبوحه انجام نقشه چهارم برای رشد استراتژیک جنگ خلق جهت کسب قدرت سیاسی و نقشه نظامی ششم، تحت عنوان «کسب قدرت را سازمان دهیم!» هستیم. عنوان اولین کارزار این نقشه، «از رهبری خود دفاع کرده و علیه دیکتاتوری آدمخوار مبارزه نمائیم!» بود. این کارزار که در شکل عملیات پر غریب مسلحانه به اجراء درآمد، امپریالیستها و بورژوازی بزرگ و ملاکین را به هراس افکند و نیز در میان نوکران رویزونیست و اپورتونیست آنان و نویسنده‌گان مزدورشان که مذبوحانه میکوشند بر يك واقعیت روشن پرده افکنند، هراس افکننده و لرزه بر اندامشان انداخت. ما شدیداً دروغهای پلیدی را که توسط جلاّد خائن ملی و گله سگان کاسه لیس پخش میشود را محکوم میکنیم؛ آنها با افترا زدن علیه رهبر حزب و انقلاب میکوشند تا از نظم کهن دفاع کنند. صدر گونزالو عالیترین الگوی يك کمونیست است. او از زمان آغاز جنگ خلق شکست ناپذیر مخفی شد و در طول ۱۲ سال مبارزه دلاورانه و پیگیرانه و بیباکانه، از مخفیگاه انقلاب را گام به گام رهبری نمود. در چنین شرایطی بود که در دوازدهم سپتامبر توسط جاسوسان «دینکوت» اسیر گشت. اما خلق ما باید بدانند که این دستگیری تحت نظارت و رهبری امپریالیستهای آمریکائی که از طریق سازمان تبهکار «سیا»

## کارگران سراسر جهان متحد شوید!

امروز که رهبر محبوب ما در نتیجه يك سانحه شغلی شدت تاسف بار در وضعیتی دشوار بسر می برد، با عزمی راسخ فراخوان شجاعانه و مصممانه وی که روز ۲۴ سپتامبر از زندان صادر شد را به اجراء در می آوریم. او گفت: «ما در لحظاتی تاریخی بسر می بریم و همه باید بر سر این مسئله روشن باشیم. بیائید خود را گول نزنیم. هم اکنون باید تمام عوامل مساعد را بکار گیریم تا با این مشکلات رو در رو گردیم. و به انجام وظایف خود ادامه دهیم تا اینکه به اهداف خود دست یابیم، به موفقیت‌هایی نائل شویم و پیروزی را کسب کنیم! اینست آنچه باید به انجام رسانیم!»  
و اینست کاری که حزب ما از آن زمان تاکنون، از طریق رهبری جنگ وقفه ناپذیر خلق برای کسب سراسری قدرت سیاسی، از طریق رشد بیشتر تعادل استراتژیک و ساختمان قدرت سیاسی نوین، و امروز از طریق سازمان دادن جنبه رهائیبخش خلق که شکل تشکیلاتی عمده آن ارتش رهائیبخش خلق است، و از طریق بکاربست مصممانه قرارهای پلنوم سوم کمیته مرکزی که نشستی شکوهمند، تاریخی و پر اهمیت بود،

## ق ت ج ا ر

«ما اعضای کنگره، صدر گونزالو را بعنوان ادامه دهنده مارکس، لنین و صدر مائو و بعنوان کسی که سرفصل تاریخی و اصلی حزب را استوارانه پی ریزی کرده، برسمیت می‌شناسیم. بعلاوه با شور کمونیستی به وی بخاطر آغاز و رهبری ضد حمله مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی، درود می‌فرستیم. این حرکت، حمله ضد انقلابی نوینی که گورباچف و دن سیائوپین در راس آن قرار دارند را در هم خواهد شکست و در ادامه رشد خود، مائوئیسم را بمنزله مرحله جدید، سوم و عالی مارکسیسم برقرار خواهد کرد، و این به تکاملی نوین در مارکسیسم، در خدمت به انقلاب پرولتری جهانی تا رسیدن به کمونیسم منجر خواهد شد.»  
(اول ژوئن ۱۹۸۹)

آنها می‌خواهند به روی تضادهای حادی که بین دو جناح بورژوازی بزرگ موجود است و درون صفوف نیروهای مسلح پوسیده شان منعکس می‌گردد، پرده افکنند.

ما از همبستگی پرولتاریای بین‌المللی، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، احزاب کمونیست و سازمانهای خلقی و خلقهای جهان که صدای اعتراض و مشت‌های قدرتمند خود را در دفاع از جان صدر گونزالو به طرق گوناگون از صدور بیانیه گرفته تا، برگزاری میتینگهای توده‌ای، تظاهرات و عملیات مسلحانه اعلام کرده‌اند، قدردانی می‌کنیم. ما همه را فرا می‌خوانیم که این وظایف را بجلو سوق دهند؛ باید این وظایف را با کارزار زنده باد مائوئیسم پیوند داد.

در سومین پلنوم کمیته مرکزی صدر گونزالو گفت: «مائوئیسم در حالیکه توسط مردم جهان جذب می‌شود، میرود تا رهبری موج کبیر نوین انقلاب پرولتری جهانی را کسب نماید.» او در سخنرانی ۲۴ سپتامبر خود گفت: «ما به چه نیاز داریم؟ ما نیاز داریم مارکسیسم را همانگونه که هست، جذب کنیم. و برای این کار باید احزاب کمونیست را بظهور رساند تا بتوانند این موج کبیر انقلاب پرولتری جهانی که در حال فرا رسیدن است را جهت داده و رهبری کنند.» «سال آینده، صدمین سالگرد تولد صدر مائو خواهد بود. باید این سده را جشن بگیریم. و ما در حال سازمان دادن مشترک این امر با دیگر احزاب کمونیست هستیم.» ما این برنامه را در پیش گرفته ایم چرا که مائوئیسم مرحله سوم، جدید و عالی ایدئولوژی پرولتاریای بین‌المللی است و تعیین کننده می باشد.

ما مجدداً آمادگی تزلزل ناپذیر خود را برای جانباختن در راه صدر گونزالو، حزب و انقلاب اعلام می‌کنیم، ما مجدداً عزم راسخ خود جهت رشد جنگ خلق برای کسب قدرت سیاسی از طریق بکار بست وفادارانه، پیگیرانه و پر شور ایدئولوژی فنا ناپذیر و قدرتمندان یعنی، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو را اعلام می‌کنیم.

زنده باد مائوئیسم!

زنده باد صدر گونزالو!

به دفاع از جان صدر گونزالو بپا خیزید!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو! پیش بسوی گسترش بیشتر تعادل استراتژیک!

پرو - دسامبر ۱۹۹۲

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو با شور فراوان به رهبر محبوب، قهرمان و دانایمان، صدر گونزالو، بزرگترین مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در قید حیات، استراتژیست بزرگ سیاسی و نظامی، فیلسوف، آموزگار کمونیستها، مرکز وحدت حزب ما، کسی که خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را به شرایط خاص انقلاب پرو تلفیق داده و بدین طریق اندیشه گونزالو، ضامن پیروزی انقلاب است را بوجود آورده، درود می‌فرستد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو مجدداً بر تبعیت کامل، آگاهانه و بی قید و شرط خود از رهبری شخص صدر گونزالو و تمامیت نظام رهبری حزبی را اعلام می‌کند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو بر قرار تاریخی متخذه در کنگره اول حزب، مجدداً تاکید می‌گذارد:

عمل می‌کردند عملی شد. امپریالیسم آمریکا با تمام قوا بپای گسترش به اصطلاح «جنگ با شدت پائین» در کشور ما رفته است.

ما اکیداً به فوجیموری این جلاد خائن ملی و به نیروهای مسلح و متخصصان بزدل و جانی وی که خون توده های غیر مسلح را می‌مکند هشدار می‌دهیم که شکست خواهند خورد؛ ما به مقامات کلیسا، قضات و بوروکراتهایی که از کشتار جمعی پشتیبانی می‌کنند، و ارباب بزرگ این نوکران یعنی امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا، هشدار می‌دهیم که آنها در قبال زندگی و سلامت رهبر ما جوابگو خواهند بود. در صورتیکه برای وی اتفاقی بیفتد آنها با جان خود و جان اعوان و انصار خود، بهائش را خواهند پرداخت. و برای این، ما هر بهائی را خواهیم پرداخت. ما خواهان احترام به حقوق زندانیان جنگی بوده و می‌خواهیم که سازمانهای بین‌المللی موضعی اتخاذ کنند و بکار بستن آن عهدنامه ها و قیود قانونی که خود ارتجاع برقرار کرده و مدعی احترام به آنهاست، تضمین شود.

خلق دلاور ما باید هشیاری خود را حفظ کند - نگذارید که توسط نقشه های نفرت انگیزی که بوسیله دیکتاتوری آدمخوار طبق اوامر اربابان امپریالیست یانکی او برای پیشبرد «جنگ با شدت پائین» ریخته می‌شود، گمراه شوید. ما قانون به اصطلاح «ندامت» که توسط این آدمکشان تصویب شده است را محکوم می‌کنیم. آنها بر پایه این قانون، کوهی از دروغ و شعبده بازیهای مضحک راه انداخته‌اند که گویا «صدها نفر خرابکار خود را تسلیم کرده‌اند»، یا اینکه «راه درخشانیها بطور دستجمعی دستگیر شده‌اند» یا اینکه پایگاههای راه درخشانیها در آیاکوچو (ویزکانتان، واری پاتا)، هوالاگا و غیره بمباران و نابود شده است.» ما مجدداً تاکید می‌کنیم که جنگ خلق مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، اندیشه گونزالوی ما شکست ناپذیر است و پیروزی آن اجتناب ناپذیر میباشد. این امر وابسته به تمنیات یک نوکر تازه بدوران رسیده که حتی نمیتواند روی به اتمام رساندن «مدت و کالت» خود حساب باز کند، نمیباشد، حتی به آرزوهای نیروهای مسلح آدمکش و یا مقاصد امپریالیسم یانکی که بارها از جنگ خلق ضربه خورده‌اند، بستگی ندارد. آنها از طریق توطئه چینی تلاش می‌کنند بروی شرایط بشدت وخیم دولت کهن، بروی شرایط چاره ناپذیر آن، پرده افکنند. بدین طریق آنها می‌خواهند فرار دهها و دهها سربازانی که از گوشت دم توپ بودن خسته شده‌اند را لاپوشان کنند و نابودی صدها تن از نیروهای مسلح را بدست ارتش رهایبخش خلق، پنهان نمایند.

## زهری که امپریالیسم در گلوی اقتصاد بیمار ایران می چکاند

وحشیانه کمونیستها، انقلابیون، توده های خلق و کلیه مخالفین، اما شعبده بازیهای آخوندی تحت لوای اقتصاد اسلامی قادر نبود بحران اقتصادی ایران را تخفیف بخشد و نبخشید. آنچه اقتصاد جنگی و دخالت هر چه بیشتر دولت برای کنترل بحران ببار آورد، تبدیل دولت به بزرگترین تاجر، سرمایه دار، کارفرما و مالک زمین بود و پیدایش لایه جدیدی از ثروتمندان؛ کسانی که با استفاده از بندها و یا شرکشان با روحانیون قدرتمند و مقامات حکومتی و با استفاده از انواع امتیازات و کنترل بخش های سود آور اقتصاد مانند تجارت، واردات کالا، اعتبارات بخش خصوصی، بازار ارز و بورس معاملات زمین و ... به ثروت های افسانه ای دست یافتند.

بعد از جنگ آنچه سیاست بازسازی نام گرفته عملاً موجب تشدید بحران سابقه دار و مزمن اقتصاد ایران شد. سیاست بازسازی بعنوان جلوه ای از توسعه امپریالیستی که در لافاه ای از عوامفریبی ها و دروغ و تزویر پوشانده شده بود پس از گذشت چند سال به گل تشست. مرهم بازسازی نه قادر گشت دردهای جامعه را درمان کند و نه حتی بطور موقتی تسکین بخشد؛ بلکه خود به تناقضات بیشتری پا داد. ذخیره ارزی کشور در جریان جنگ با عراق تهی شده بود؛ بر جمعیت کشور در این فاصله ۲۳ میلیون نفر افزوده شده بود؛ ترمیم خسارات جنگ نیازمند سرمایه گذارهای زیرساختی بود؛ در چنین وضعیتی دولت خود را با کمبود منابع مالی مواجه می دید. این معضل اساساً از محدود شدن تکیه گاه عمده سرمایه پوروکراتیک در ایران یعنی درآمدهای نفتی ناشی میشد؛ درآمدی که طی نیم قرن گذشته نقطه اتکاء اصلی دولت ایران برای چرخاندن پوروکراسی و نیروهای مسلح سرکوبگر، و چرخاندن سرمایه انحصاری دولتی بوده و کماکان نیز ۹۰ درصد درآمد ارزی کشور و ۶۷ درصد بودجه دولتی را تامین میکند. (۱)

تحت ستم منجمله ایران را در يك شبکه جهانی بافته و ادغام کرده تا سود را بحد اکثر برساند. اقتصاد ایران نیز تحت کنترل امپریالیسم بوده، در خدمت به نیازهای سرمایه امپریالیستی با جهت گیری خارجی شکل گرفته، و با رشد يك اقتصاد ملی، مستقل و متعادل، و نیازهای اکثریت اهالی در تضاد است. ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران بعد از جنگ جهانی دوم اساساً تحت رهبری امپریالیسم آمریکا شکل گرفت و یانکی ها بطرق گوناگون کنترل خود را بر حیات سیاسی - اقتصادی - نظامی کشور اعمال کرده و تداوم بخشیدند. رفتن رژیم شاه و آمدن جمهوری اسلامی موجب تغییر در مناسبات طبقاتی پایه ای در جامعه نشد و قدرت سیاسی - اقتصادی کماکان در دست طبقات ارتجاعی باقی ماند. الگوی وابستگی کشور و نقش تبعی آن در اقتصاد جهانی عوض نشد. جایگاه ایران در تقسیم کار بین المللی بعنوان کشوری تک محصولی که نفت صادر میکند و آن را با تکنولوژی و محصولات صنعتی، تسلیحات و فرآورده های مصرفی منجمله مواد غذایی مبادله می نماید، مشخص میشود. آخوندها نیز بر همین مناسبات تکیه زدند و بناگزیر راه حفظ و تعمیق وابستگی به امپریالیسم را در پیش گرفتند.

بحران اقتصادی که اکنون کشور را در بر گرفته ادامه بحرانی است که از اوایل دهه ۱۳۵۰ در ایران آغاز شده، با افت و خیزهای جریان داشته و امروزه در سطح عالی تر و در ابعاد عظیمتری خود را نشان میدهد. مشخصه آن بحران، تورم افسار گسیخته به جهت افزایش ناگهانی در آمد نفت، تشدید بحران مزمن کشاورزی، رکود صنایع و ورشکستگی بسیاری از تولید کنندگان داخلی به سبب واردات بی رویه بود. این عوامل بر بستر شکل گیری بحران اقتصاد جهانی و دلایل سیاسی دیگر ایران را به حلقه ای ضعیف بدل کرد که منجر به سرنگونی رژیم شاه شد. حکام اسلامی بدون آنکه دستی به ترکیب ساختار اقتصادی ایران بزنند، کوشیدند ثبات سیاسی - اقتصادی جامعه را حفظ کنند. اینکار بویژه در دوران جنگ ارتجاعی با عراق بطرق زیر صورت گرفت: تبلیغات ایدئولوژیک؛ اقدامات ریاضت کشانه تحت لوای دروغین «ملزومات استقلال از امپریالیسم»؛ فشار اقتصادی بر اقشار میانی و همزمان ایجاد برخی «برابری ها» از طریق چیره بندی و سوبسیدی کردن مایحتاج اولیه با هدف حفظ پایه اجتماعی رژیم و ایجاد توهم در توده ها؛ سرکوب

ایران شاهد بحرانی است که جامعه را هر چه بیشتر بستم فروپاشی اقتصادی و از هم گسیختگی اجتماعی می راند. اصلی ترین مشخصه اوضاع اقتصادی کنونی کشور فقر روز افزون اکثریت توده های مردم است. تهیدستان شهر و روستا که تاکنون بسختی لقمه نانی برای سیر کردن شکم خود تهیه می کردند دیگر قادر نیستند اولیه ترین نیازهای خود را برآورده سازند و به مرز گرسنگی و فقر مطلق رانده می شوند. اکثریت کسانی هم که محتاج نان شب نبودند، دیگر قادر به برآورد حداقلی از نیازهای زندگی نبوده و به فقر شدید دچار می شوند. طبق آمار رسمی ۲۰ میلیون نفر از جمعیت کشور با درآمد روزانه معادل يك دلار در خط فقر یا زیر خط فقر بسر می برند. این رقم در برخی از آمارها نزدیک به ۳۰ میلیون نفر ذکر شده است. درآمد سرانه کشور به رقمی پایینتر از ۵۰۰ دلار در سال که معادل يك پنجم درآمد سرانه در سال ۵۶ است رسیده و از قدرت خرید توده ها در طی ۱۵ سال اخیر بیش از ۵۰ درصد کاسته شده است. نرخ تورم مواد غذایی و مسکن به حدود ۵۰۰ درصد رسیده است. الگوی مصرف توده ها بشکل وحشتناکی تغییر یافته و مصرف برخی مواد غذایی همچون گوشت به آرزوی اکثریت مردم بدل شده است. امکانات تحصیلی کودکان در حال کاهش بوده و روز بروز بر تعداد کودکانی که برای کمک به هزینه معاش خانواده تحصیل را ترک می کنند افزوده می شود. سطح بهداشت عمومی بشدت تنزل یافته است. روزانه ۳۶۴ کودک بعلت سوء تغذیه می میرند. تنها طی سال گذشته بنا بر آمار رسمی ۱۸ هزار کارگر و مزد بگیر در کارخانه ها و کارگاههای کشور بر اثر سوانح کاری کشته شده اند. بیکاری و فحشاء، اعتیاد و خودکشی از «نصمات» گسترش یافته این اوضاع می باشد. امروز در ایران ۵ میلیون بیکار و ۴ میلیون معتاد وجود دارد. توزیع نابرابر درآمدها ابعاد غول آسائی بخود گرفته است. طبق آمار رسمی بیش از ۸۰ درصد درآمدها نصیب کمتر از ۲۰ درصد جمعیت می شود. روند جاری، روند فقیرتر شدن فقرا، فقیر شدن میانی ها، و در مقابل انباشت ثروت در دست اقلیت ناچیز صاحب قدرت است.

این اوضاع ناشی از چیست؟ این وضع نتیجه سلطه امپریالیسم بر کشور و روند توسعه ای است که طی این قرن توسط امپریالیسم در جامعه ما به پیش رفته است. امپریالیسم، نظام جهانی تولید و مبادله سرمایه داری است که اقتصادهای ملی ملل

۱- اگر چه ایران برخلاف دولتهای سر برون آورده از چاه های نفت، مانند کویت و کشورهای حوزه خلیج همواره منابع تولیدی مهم دیگری چون کشاورزی و صنایع نیز در اختیار داشته، اما درآمدهای نفتی بعنوان شکل عمده صدور سرمایه مالی به ایران نقشی تعیین کننده در سازمان دادن تولید و استخراج ارزش از حیطه های گوناگون اقتصاد کشور (با اتکاء به شیوه های مختلف



بحشی به نتایج نهائی برسد، امپریالیستها مختارند در چارچوب مناطق آزاد تجاری از امتیاز استخراج و پالایش نفت و گاز بدون دردهای حقوقی و مالیاتی بهره مند شوند. تصمیماتی نظیر مختار بودن وزارت نفت در وام گیری مستقیم از منابع خارجی تا میزان ۳/۶ میلیارد دلار، راه را برای کنترل بیشتر و غارت امپریالیستی مستقیمتر این عرصه باز میکند.

با این حساب، صحبت از «رفع سیستم تک محصولی» توسط کمپرادورهای ایرانی فقط يك معنا میتواند داشته باشد. اینکه آنها باید برای تامین منافع خود و اربابانشان، منابع دیگری را ضمیمه نفت کنند زیرا درآمدهای نفتی دیگر کفاف گرداندن نظام را نمی دهد. در حال حاضر، از ۱۴ میلیارد دلار درآمد نفتی سالانه بیش از ۴ میلیارد دلار بابت قرض و بهره قروض به بانکهای امپریالیستی پرداخته می شود؛ حدود همین مقدار خرج واردات مواد غذایی و دارویی می گردد؛ بیش از سه میلیارد دلار صرف مخارج نظامی و امنیتی برای سرکوب توده ها میشود؛ ۲ میلیارد دلار خرج استخراج و صدور مجدد نفت است و آنچه که می ماند صرف سایر امور میشود (از خدمات اجتماعی گرفته تا مخارج دولتی و هزینه های صنعتی). حساب آنچه که از این درآمد به جیب امپریالیستها باز میگردد؛ روشن است. نتیجه این سیاست برای مردم چیزی جز وارد شدن ضربه مضاعف بر سطح معیشت آنها نیست. چون دولت از یکطرف، برای کاهش هزینه هایش به حذف هزینه های اجتماعی دست خواهد زد و با اینکار، خرج کمتری برای باز تولید نیروی کار متقبل خواهد شد و از طرف دیگر، بار گرداندن دستگاه بوروکراسی دولتی را هم با اخذ مالیات بیشتر بدوش توده ها خواهد انداخت. این نکته را رئیس سازمان برنامه و بودجه، بصراحت اعلام کرده است: «تامین هزینه های جاری صرفا از طریق درآمدهای مالیاتی». یعنی اینکه کل مخارج دولتی باید با اخذ مالیاتهای رنگارنگ از اکثریت اهالی تامین شود. البته دولت ادعا دارد که مالیات را بر اساس درآمد خواهد گرفت و فشاری بر طبقات کم درآمد نخواهد آمد. پوچی این ادعا را تلاش های دولت در یاری رساندن به سرمایه داران داخلی و خارجی و تصویب پی در پی لوایح مبنی بر معافیت مالیاتی رشته های گوناگون سرمایه گذاری نشان میدهد. مثلا معافیت مالیاتی ۱۵ ساله برای سرمایه گذارانی که در مناطق آزاد تجاری سرمایه گذاری میکنند؛ یا معافیت مالیاتی برای املاکی که واحدهای صنایع روستایی تحت پوشش وزارت جهاد سازندگی در آن واقعند. حذف آن بخش از درآمد نفت که از طریق پرداخت سوبسید برای کالاهای اساسی یا ارائه خدمات بهداشتی، درمانی و آموزشی، صرف خدمات عمومی می شد، پایه بقیه در صفحه ۱۸

پایه همین طرح و سیاست تنظیم شده است. بنابراین معمار اصلی آنچه بنام «تعدیل اقتصادی» بر سر زبان تکنوکراتها و امام جمعه ها افتاد، نهادهای امپریالیستی فوق الذکر بودند. امروز ولایت واقعی در جامعه، «ولایت صندوق» است که هم از عبا و عمامه آخوندها استفاده می کند و هم از فکل و کراوات تکنوکراتها. کمپرادورهای اسلامی تحت رهنمود های این نهادها بفکر چاره جوئی در زمینه تخنشی ساختن یا محدود کردن بحران اقتصادی افتاده اند. تصمیمات اخیر جمهوری اسلامی مبنی بر شناور شدن پول کشور، تک ترخی کردن ارز خارجی و حذف سوبسیدها گامی مهم در قبول بی و قید و شرط طرحهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برای فراهم آوردن زمینه فعالیت پس سودآور سرمایه گذاران خارجی و تضمینی برای بازپرداخت قروض خارجی بحساب می آید. بررسی این طرحها و نقشه ها که تحت عنوان «خط مشی های کلان برنامه دوم توسعه کشور» معرفی شده نشان می دهد که این نوکران در خدمت به اربابان امپریالیست و منافع خود چه خواب و خیالی برای رشته های اصلی اقتصاد کشور و مهمتر از آن سرنوشت اکثریت اهالی در سر دارند.

### حراج نفت نزد امپریالیسم، تحمیل ریاضت کشتی به خلق

یکی از محورهای «خط مشی های کلان برنامه دوم توسعه» این است: «در حال حاضر هزینه های جاری هم از بودجه نفت و هم از طریق مالیات تامین میشود؛ از این پس درآمدهای نفتی کشور ضمن حفظ کسری بودجه صفر، صرف سرمایه گذاریهای زیربنایی در کشور خواهد شد.» (بنقل از رئیس سازمان برنامه و بودجه - روزنامه «سلام»، یک خرداد ماه ۷۲) پوشش تبلیغاتی اینکار آطور که از زبان رفسنجانی آمده: «بازسازی زیربنای اقتصاد کشور به منظور رفع وابستگی به سیستم تک محصولی نفت است.»

چه شده است کسانیکه ۱۵ سال برده نفت و بازار جهانی نفت بوده اند صحبت از رفع وابستگی به سیستم تک محصولی می کنند؟ این دروغها را کسانی می گویند که از طریق افزودن بر حجم صادرات نفتی و پیش فروش کردن و ارزانتر فروختن آن را بیش از پیش به حراج گذاشته اند. هنوز مرکب دهها قرارداد مخفی و علنی نفتی (مانند احداث ۱۸ حلقه چاه نفت جدید در گچساران با شرکتهای کانادایی) خشک نشده است. آنها روز بروز بسمت عقد قراردادهای میروند که یادآور غارتگریهای دوران استعمار کهن است. امروزه در هیئت حاکمه ایران آشکارا بحث بر سر اینست که همانند زمان رضا خان، امتیاز استخراج نفت به کمپانی های نفتی داده شود. ولی حتی قبل از اینکه چنین

کمبود منابع مالی را جمهوری اسلامی با روی آوردن به وامهای امپریالیستی پاسخ گفت و دست به دامن نهادهای عمده مالی در سطح بین المللی شد. رژیم ایران به «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» رو کرد تا راه اخذ وام و اعتبار از بانکها و موسسات امپریالیستی برایش هموار شود. بدین ترتیب مسئله استقراض خارجی و نتایج ناگزیر آن به معضلات اقتصاد ایران افزوده شد. ایران بعنوان يك کشور تولید کننده نفت به جرگه کشورهای مقروض جهان درآمد. در فاصله کوتاه چند ساله، دولت نزدیک به ۳۰ میلیارد دلار قرض بالا آورد بطوریکه اینک سالانه مجبور است حدود ۴ میلیارد دلار از درآمد نفت را بابت آنها بپردازد. این ارقام جهش وار رشد می یابد و موجب تشدید بحران در کل اقتصاد میشود. جمهوری اسلامی که خود را در پرداخت قروض و بهره آن ناتوان می بیند، برای این کار به وام گیری مجدد (یا آنچه به «تله قرض» معروف گشته) روی آور شده است.

استقراض خارجی برای جمهوری اسلامی تعهدات معینی را به همراه آورده که در طرح توسعه و سیاست اقتصادی دیکته شده توسط «صندوق بین المللی پول» متبلور شده است؛ طرح و سیاستی که نیازهای سرمایه امپریالیستی را در این دوره معین پاسخ میگوید و رژیم های کمپرادور (هر شکل و شمایلی که داشته باشند) موظفند آن را به اجراء گذارند. برنامه های پنجساله اقتصادی اول و دوم کابینه رفسنجانی نیز اساسا بر

استثمار) داشته است. این درآمد امروزه به ۱۴ تا ۱۶ میلیارد دلار بالغ میشود که نسبت به ۲۴ میلیارد دلار درآمد نفتی ایران در سال ۵۶، ۴۰ درصد کاهش نشان میدهد. این منبع دیگر قادر نیست پاسخگوی تحرك اقتصاد ایران باشد.

بطور کلی نفت و دیگر صادرات کشورهای تحت سلطه به بازارهای بین المللی در معرض نوسانات و کاهش شدید قیمت قرار دارد و گرفتار بازیهای امپریالیستی است، بی جهت نیست که ضربان قلب کمپرادورهای ایرانی با بالا و پائین رفتن قیمت نفت و میزان صدور آن به نوسان دچار می شود. در شرایط تشدید بحران اتباشت سرمایه بین المللی، امپریالیستها با استفاده از انحصاری که بر بازار نفت دارند بیش از پیش به غارت این ماده خام (و بطور کلی تشدید بهره کشتی و مبادله نابرابر با کشورهای «جهان سوم») پرداخته اند تا نرخ سودهای کلان را برای خویش حفظ و تامین نمایند. بطور مثال درآمد نفتی کشورهای عضو اوپک در دوره اخیر ۴۷ میلیارد دلار بوده، حال آنکه جامعه اقتصادی اروپا از طریق فروش نفت در کشورهای خود به ۲۰۰ میلیارد دلار دست یافته اند.

## زهر امپریالیسم

سیاست ریاضت کشی است که «صندوق بین المللی پول» به جامعه تحمیل کرده است. جمهوری اسلامی همین سیاست را تحت عنوان «تحمل سختی ها برای بازسازی» به پیش برده و می برد. کاهش ارزش ریال و برداشتن سوبسیدها یا بقول حکام اسلامی «سیاست اصلاح قیمت ها»، اهم های دیگری هستند برای کاهش سطح زندگی توده ها. دولت تاکید کرده است که: «در مورد کالاهای همگانی از جمله آب و برق و سوخت اصلاح تدریجی قیمتها با هدف نیل به قیمتهای واقعی ادامه خواهد یافت.» یعنی اینکه پولی که مردم بابت آب، برق و سوخت می دهند چند برابر شده یا اینکه برخی از اینگونه خدمات به حال خود رها خواهند شد. به دلیل عدم رسیدگی، سیستمهای آب و فاضلاب بسیاری از شهرها در حال حاضر قاطبی شده و موجب شیوع بیماریهای گوناگون شده است (مورد گجساران یکی از مواردی است که خبرش به روزنامه ها راه پیدا کرده است). بدلیل کاهش هزینه های بهداشتی سطح بهداشت عمومی از اینهم پائینتر خواهد آمد. هم اکنون بسیاری از بیماریهای عمومی واگیردار سربلند کرده اند. سهم آموزش و پرورش از بودجه دولتی بسیار کاسته شده است. در سال ۱۳۷۱ بیش از یک پنجم بچه های لازم التعلیم قادر نبودند به مدرسه بروند و ۸۰ درصد مردم قادر به پرداخت هزینه های آموزش و پرورش نبودند. هزینه سرانه دولت برای هر دانش آموز که نسبت به سال ۵۷ نصف شده بود با این برنامه ها کاهش بیشتری خواهد یافت. تازه این هزینه عمدتاً برای تربیت فرزندان طبقات بالائی جامعه مصرف میشود. امکانات آموزشی تحت پوشش خصوصی سازی فقط برای ۲/۲ درصد دانش آموزان که فرزندان طبقات فوقانی جامعه می باشند متمرکز شده و فرزندان اکثریت توده های تهیدست شهر و روستا از خواندن همان چند کلاس درس نیز محروم خواهند شد.

## داغانی نصیب

## اقتصاد کشاورزی،

## گرسنگی حاصل توده ها

چارچوب کلی طرحهای اخیر در مورد کشاورزی این است: «در طول برنامه دوم قیمت خرید تضمینی محصولات کشاورزی طوری تعیین می گردد که هیچ خللی در ایجاد مزیتهای نسبی در تولید کشاورزی فراهم نشود.» «مزیت نسبی» از نظر جمهوری اسلامی و «صندوق بین المللی پول» یعنی چه؟ یعنی تولید کالائی که بیشتر سود ببار آورد. کاهش در آمد نفتی باعث شده که دولت به کشاورزی بعنوان یک منبع کسب ارز نگاه کند. اینکار باید از طریق افزایش صدور محصولات کشاورزی به خارج انجام گیرد.

«مزیت نسبی» یعنی کشت و تولید محصولاتی که در بازار خارجی (مشخصاً بازار اروپا، کشورهای حوزه خلیج و اخیر جمهوریهای آسیائی) مصرف داشته باشد. نتیجه عملی این سیاست، بی توجهی بیشتر یا رها کردن آن بخشهایی از تولید کشاورزی است که طبق معیار کسب ارز خارجی، از مزیتی برخوردار نباشند. این بمعنای کاهش تولید مواد غذایی اصلی و ضروری برای مصرف توده ها، و بجای آن افزایش تولید محصولات صادراتی نظیر میوه جات، پسته و گل و گیاه است. اجرای چنین سیاستی، روند واردات مواد غذایی و وابستگی بیشتر کشور به آن را شدت خواهد بخشید.

دولت در جهت اجرای سیاست فوق که چیزی شبیه به سیاستهای ورشکسته زمان شاه مبنی بر ایجاد قطبهای کشاورزی (همانند کشت و صنعت ها و شرکتهای سهامی زراعی) در مناطق معین بمنظور صادرات است، اقداماتی را آغاز کرده است. در همین راستا، واگذاری زمین، مرتع و جنگل به افراد و نهادهای مختلف بمنظور رشد مالکیت خصوصی بزرگ از سر گرفته شده است. بخش بزرگ وامهای درازمدت بانک جهانی به ایران نیز مختص پروژه های آبیاری و زهکشی است. تا بحال ۲ وام از ۳ وامی که بانک جهانی به ایران داده به این زمینه اختصاص داشته و قرار است یک وام ۸۰۰ میلیون دلاری دیگر هم در همین زمینه به ایران داده شود. بانکهای ژاپنی نیز ۴۰۰ میلیون دلار در این زمینه به ایران وام داده اند. (۲)

مضاف بر این، دولت برای بالا بردن توان رقابت محصولات کشاورزی صادراتی در بازار جهانی مجبور است در سطح بالنسبه گسترده ای به ایجاد صنایع تبدیلی کشاورزی روی آور شود. گسترش صنایع بسته بندی، کنسرو سازی و آماده سازی مواد دریائی و دامی و کشاورزی و غیره خود قبل از هر چیز نیازمند وارد کردن تکنولوژی جدیدتر از خارج می باشند. نتیجه اینکار بلعیدن بیشتر منابع ارزی کشور و افزایش بدهی های خارجی است. فی المثل رژیم از دولت ایتالیا ۱۰۰ میلیون دلار اعتبار به منظور توسعه صنایع کوچک دریافت نموده و قراردادهائی برای واگذاری شیلات جنوب به این کشور در شرف بسته شدن می باشد.

۲- با این وجود باید توجه داشت که پروژه هایی که دولت در زمینه ایجاد سد در دست اجراء دارد و به گفته خودشان ۲۳ سد را در مناطق مختلف شامل میشود، همانند موارد مشابه در دوران شاه، عمدتاً قرار است به تولید آب و برق برای صنایع و خدمات شهری کمک کند و تاثیر چندانی بر حیات اقتصاد کشاورزی نخواهد داشت.

روشن است که از قبل این «طرحهای کلان کشاورزی»، فقط سرمایه های خارجی بطرق مستقیم یا غیر مستقیم بعنوان تامین کنندگان ماشین آلات کشاورزی و مواد مورد نیاز دامداریها و مرغداریهای صنعتی و تامین کننده خدمات فنی و مالی، سود خواهند برد و امتیاز بهره برداریهای بیشتری از منابع کشاورزی ایران بدست خواهند آورد؛ مثلاً به غارت منابع دریائی که میتواند بخش مهمی از مواد پروتئینی مورد نیاز مردم را تامین کند، دست خواهند زد.

با توجه به اینکه اغلب محصولات کشاورزی از طریق استثمار شدید دهقانان توسط مناسبات نیمه فئودالی تولید شده و نسبت به سایر رشته ها کمتر نیازمند نهاده های وارداتی و تخصیص ارز است، شاید این منبع بتواند یک منبع کسب ارز موقتی برای رژیم باشد. اما در میان مدت و درازمدت با توجه به سرایشی قیمت محصولات تجاری صادراتی در بازار جهانی و رقابت فزاینده ای که بین کشورهای «جهان سوم» در این زمینه موجود است، و با توجه به تعرفه های گمرکی کشورهای امپریالیستی بر این قبیل صادرات، چشم اندازی جز رکود و ورشکستگی در انتظار این بخش از کشاورزی نیست. بدین ترتیب زمینهایی که از تولید کالاهای مورد نیاز مردم بیرون کشیده شده و به تولید کالاهای صادراتی اختصاص یافته، عاطل و باطل بحال خود رها خواهند شد. این چشم انداز از همین حالا، که هنوز مرکب برنامه خط مشی کلان اقتصادی در زمینه کشاورزی خشک نشده، در سخنان وزیر کشاورزی مشهود است: «با وجود تعرفه های سنگین در کشورهای اروپایی صادرات میوه مقرون به صرفه نیست و صادرات میوه از این پس بسیار مشکل است. سال گذشته محصولات میوه صادراتی بفروش نرفت و شش هزار تن آب سیب تولیدی نیز بفروش نرفته و از نظر من بهتر است از توسعه باغات میوه در کشور خودداری گردد و گل و گیاه برای صادرات کاشته شود.»

سیاست پیروی از «مزیت نسبی» در کشاورزی به تمرکز زمینهای حاصلخیزتر و مرغوبتر و وسیع تر در دست مالکان بزرگ خواهد انجامید. این نتیجه منطقی گسترش کشاورزی تجاری است؛ چرا که نرخ بهره مالکانه در این قبیل اراضی بواسطه برخورداری از تسهیلات آبیاری، حمل و نقل و میزان بالای بازدهی محصول بالاتر است. همانند سال های پس از اصلاحات ارضی، مالکین بزرگ قدیم و جدید، زمینهای تازه دایر شده را صاحب می شوند و بر زمینهای کوچک نیز از طریق غصب آشکار یا خرید اجباری همراه با جبران خسارت جزئی با اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی و رباخواری چنگ می اندازند. اینک زمزمه پس گرفتن ۸۰۰ - ۷۰۰ هزار هکتار زمینی که بعد از انقلاب توسط ۱۲۰ هزار خانوار دهقانی مصادره شده

## « صندوق بین المللی پول » :

### پلیس مالی امپریالیسم جهانی

«صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی»، نهادهایی هستند که زندگی میلیونها انسان در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را با طرحهای «توسعه اقتصادی» و وام های اسارتبار و طرح های ریاضت کشی خود تعیین میکنند. این دو نهاد بسال ۱۹۴۴ به ابتکار آمریکا تاسیس شده اند و مقر اصلی آنها در واشینگتن است. مدیریت «صندوق» همیشه با اروپائی هاست و ریاست «بانک جهانی» با آمریکائی ها. ایالات متحده تا بحال از قدرت و تو کردن کلیه تصمیم گیریهای «صندوق» بطور موثر برخوردار بوده است. «صندوق»، مسائل عمومی اقتصاد و تاثیرات متقابل تدابیر اقتصادی در هر واحد کشوری را بر اقتصاد جهانی زیر نظر دارد. مدیر برنامه ریز «صندوق» در جلسات گروه هفت کشور صنعتی شرکت میکند و تصویری بین المللی را بر پایه تحلیل از کشورهای جداگانه ارائه میدهد.

تاسیس «صندوق» و «بانک جهانی» پس از جنگ دوم جهانی جزئی از طرح کلی ایالات متحده برای تجدید سازمان اقتصاد جهان، شکل دادن به بلوکی از قدرتهای امپریالیستی و تدارک سلطه بر جهان بود. تقسیم کار بین این دو نهاد بدین ترتیب بود که «صندوق» مسئولیت نظارت و کنترل بر امور مالی کوتاه مدت و مبادلات مالی کشورهای عضو را بعهده گرفت و «بانک جهانی» به تخصیص سرمایه و نحوه اجرای پروژه های درازمدت تر نظیر سد سازی، راه سازی، برق رسانی، آبیاری و غیره پرداخت. در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، نقش «صندوق» صرفا در اعطای وام به بسیاری از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم قابل رویت بود. اما از دهه ۱۹۷۰ وظایف این نهاد گسترش یافت. «صندوق» ماموریت یافت تدابیری را برای دفاع از منافع بانکهای امپریالیستی در برابر بحران قرضی که در کشورهای «جهان سوم» سر بلند کرده بود، بیابد. در غیر اینصورت، نظام مالی جهانی فرو می پاشد. از آن پس، «صندوق» کوشیده تا سیاست حکومتها و نهادهای بانکی را هماهنگ کند. در این راه، «صندوق» کشورهای مقروض را مشروط میکند که به اصطلاح «بخانه خود نظم بخشند» تا بتوانند بدمی و بهره وام ها را به بانکهای امپریالیستی باز گردانند. فقط به این شرط است که موعده بازپرداخت قرض ها تمدید خواهد شد یا وام دهی و سرمایه گذاری خارجی جدید در آن کشورها صورت خواهد گرفت. «صندوق» در همین راستا، سیاست «اصلاح ساختاری» را به کشورهای تحت سلطه دیکته میکند. این بمعنای برخی اصلاحات در هزینه های دولتی، دستمزدها، تجارت، قیمت گذاری پول کشور و سیاستهای توسعه صنعتی است بنحوی که مجموعه حرکت اقتصادی بتواند بازپرداخت قروض بانکهای امپریالیستی را تضمین کند. این امر مستلزم کسب درآمد بیشتر در بازار جهانی توسط این کشورهاست. یعنی باید هزینه های داخلی خود را کاهش داده، بر صادراتشان بیفزایند و از طریق کاهش هزینه تولید و کاهش ارزش پول خود، کالاهای صادراتی ارزانتری تولید کنند که توان رقابت با کالاهای مشابه را در بازار جهانی داشته باشد. در عین حال، آنها موظفند با برداشتن موانع حقوقی در زمینه تجارت و سرمایه گذاری خارجی، درهای اقتصاد را بیش از گذشته بروی کالاها و سرمایه های امپریالیستی باز کنند.

بنابراین «صندوق» و نهاد همزادش «بانک جهانی»، بنگاه هایی بیطرف که فقط با موضوعات فنی توسعه اقتصادی و ثبات مالی درگیر باشند، نیستند. «صندوق» اهداف مالی کشورهای تحت سلطه را تعیین میکند، بر چگونگی پیشرفت این اقدامات نظارت دارد و وظیفه این کشورها برآورده کردن خواسته های فوق الذکر است. «صندوق» بمنزله پلیس مالی امپریالیسم جهانی، میزان قرض به يك کشور، اهداف قرض (یعنی برای چه کاری مورد استفاده قرار بگیرد) و نحوه قرض (زمان بندی اقساط و نرخ سود) را معین میکند. در عین حال، «صندوق» جوانب و نتایج اجتماعی و سیاسی این اقدامات در کشورهای مربوطه را هم مد نظر دارد و این فاکتور را در تصمیماتش دخالت میدهد. بدون مهر تاییدی که حمایت مالی «صندوق» بر سیاستهای اقتصادی کشور عضو مینهد، کشورها و نهادهای امپریالیستی اعتماد و اطمینانی به سرمایه گذاری در آنجا نشان نمیدهند. اعتباردهندگان دولتی و خصوصی بعد از تایید «صندوق» است که به «یاری» این یا آن کشور تحت سلطه می پردازند. «صندوق» برای تضمین پیشرفت سیاستهایش به تربیت مقامات کلیدی و مسئول در امور اقتصادی و مالی کشورهای تحت سلطه می پردازد و برای وزرای اقتصاد و مالیه و کارمندان عالیرتبه و رئیس بانک مرکزی هر کشور، کلاس های آموزشی میگذارد. «صندوق» علاوه بر تنظیم نظام مالی این کشورها، امور بانک مرکزی را تحت کنترل میگیرد و حتی در کشورهایی که بانک مرکزی وجود ندارد آن را تاسیس میکند. تهیه و کنترل بودجه و رهنمود در زمینه سیاست مالیاتی و حسابرسی هم در حوزه اختیارات «صندوق» است. طبیعتا اعزام و استقرار مستشاران مالی امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه نیز یکی از سیاستهای «صندوق» است. به يك کلام، «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» نهادهای امپریالیستی با دستور کاری امپریالیستی هستند که شبکه تار عنکبوتی مرگباری را برای کنترل کامل اقتصاد و سیاست توسعه هر کشور تحت سلطه امپریالیسم، به کمک مستشاران مستقیم و نوکران تعلیم یافته و کادری بومی خود می بافند.

بود و بازگرداندن آنها به مالکین سابق شنیده میشود. این اقدام و نیز سیاست دولت مبنی بر واگذاری زمینها، مراتع و جنگلها به بخش خصوصی، تمرکز جدیدی را در مالکیت ارضی سبب خواهد شد که خود بر حدت مسئله ارضی خواهد افزود. خیزشهای دهقانی بناگزیر به اشکال گوناگون سر بلند خواهند کرد. (۳)

روی دیگر سکه سیاستهای کشاورزی دولت، بحال خود رها کردن واحدهای کوچک بهره برداری کشاورزی می باشد. بقول یکی از مقامات وزارت کشاورزی، زمینهای زیر ۵ هکتار از نظر بهره برداری مرده محسوب می شوند. این سیاست، مشکلات لاینحلی برای کشاورزان کوچک ایجاد می کند. اعتبارات محدودی هم که به کشاورزی اختصاص می یابد بنا بر منطق «مزیت نسبی» مانند همیشه به بزرگترین و کارآمدترین تولید کنندگان و بنگاهها اختصاص می یابد. بنابراین مالکیتهای خرد دهقانی که غالبا بخش سنتی کشاورزی ایران را تشکیل می دهند تحت فشار بیش از حد قرار گرفته و توان هر گونه رقابت با بخش مدرن، و مهمتر از آن رقابت با کالاهای وارداتی، را از دست میدهند. (۴) فی المثل دولت گندم تولید داخل را کمتر از نصف قیمت گندم وارداتی از تولیدکنندگان کشاورزی بزور می خرد. بقیه در صفحه ۲۰

۳- دولت برای تخفیف قسمی حدت مسئله ارضی برخی از زمینهای عمدتا موات را به دهقانان به شکل مشاع واگذار کرده است. کسانیکه بروی واحدهای مشاع کار می کنند از حق مالکیت برخوردار نبوده و از هزار طریق و بند وابسته به دولت می باشند. این واحدها در اساس ایجاد تعاونی های تولید تحت مالکیت، نظارت و کنترل دولت است؛ واحدهایی که بر مبنای مناسبات نیمه فئودالی سازمان یافته و در بهترین حالت احیاء شرکتهای سهامی و زراعی ورشکسته زمان شاه می باشند. نتیجه عملی این طرح، معرفی بیش از پیش دولت بعنوان يك مالک بزرگ و آماج اعتراضات و مبارزات دهقانی است.

۴- ساختار کشاورزی ایران از دو بخش بالنسبه مدرن و سنتی تشکیل یافته است. بخش بالنسبه مدرن عمدتا شامل مالکیتهای بزرگ دولتی و خصوصی و بخشهایی از زمینهای متعلق به دهقانان مرفه بوده که با تمرکز مرغوب ترین زمینها و با استفاده از شیوه های پیشرفته تر کشاورزی به تولید برای فروش اقدام می کنند و بخش سنتی عموما شامل مالکیتهای خرد دهقانی بوده که با در دست داشتن زمینهای نامرغوب و پراکنده و با استفاده از روشهای کشت سنتی عمدتا برای مصرف خانوار دهقانی تولید می نمایند.

## زهر امپریالیسم

تك نرخه شدن ارز و حذف سوبسیدها، مبادله نابرابر میان نهاده ها و محصولات خارجی با تولیدات کشاورزی داخلی، میان دولت با دهقانان، و شهر با روستا را تشدید میکنند. حذف سوبسید از نهاده های کشاورزی (مانند کود و سم) که بیشتر از هر جا مورد استفاده زمینهای کوچک قرار دارد ضربه ای جدی بر حیات میلیونها دهقان کم زمین و میانه حال و حتی مرفه می باشد. برای بسیاری از دهقانان صاحب زمین کار بر اراضی مقرون به صرفه نبوده یا بطور کلی از توان و امکانات تولید بی بهره خواهند شد. بدین ترتیب بخش بزرگتری از زمینهای کشاورزی بلا استفاده خواهد ماند و بر تولیدات داخلی مواد غذایی اولیه مردم ضربه مهلك دیگری وارد خواهد شد. آن بخشهایی هم که بزحمت قادر به ادامه حیات می باشند بیش از گذشته بسمت خود مصرفی رانده خواهند شد. وجه دیگر این نتایج، ناتوانی اقتصاد کشاورزی در تامین معاش اهالی روستا، گسترش بیش از پیش کار در خارج از روستا (بویژه برای مردان روستائی) می باشد. این بدان معناست که بقیه اعضای خانوار دهقانی - مشخصا زنان - باید در روستا شدیدتر و بیشتر کار کنند.

نتیجه اجرای این سیاستها، خانه خرابی و ورشکسته شدن بخش بیشتری از دهقانان خواهد بود. بسیاری مجبور به فروش همه یا بخشهایی از زمینهای خود و یا ترك روستا شده و روند مهاجرت دائم یا موقت تشدید خواهد شد. توجه اصلی دولت بروی زمینهای مرغوب شامل باغات است زیرا رکن اصلی کشاورزی صادراتی همین اراضی می باشند. این زمین ها عمدتا در اطراف شهرها متمرکز بوده و از آبیاری بهتر و خدمات شهری بهره مندند. اگر دولت بخواهد بودجه ای را برای بخش کشاورزی هزینه کند، به همین ها مربوط میشود و این وضع بی بهرگی روستاها از خدمات عمومی دولتی را تشدید میکند. اگر در طول سالهای گذشته - بویژه دوران جنگ - دولت بدلائیل سیاسی و برای بسیج دهقانان برای شرکت در جنگ تا حدی به امور روستاها در زمینه برخی خدمات مانند احداث حمام، راهها، آب لوله کشی و برق رسانی و گسترش شبکه تلفنی در مراکز بخشها رسیدگی می نمود و سهمی از سوبسیدهای دولتی پرداخت شده در رابطه با کالاهای اساسی را به روستا می پرداخت، اینک چنین خدماتی در کار نخواهد بود یا صرفا به چند منطقه خاص محدود خواهد ماند. نابرابری شهر و روستا بیش از هر زمان دیگر در تاریخ کشور گسترش خواهد یافت. شهرها بویژه شهرهای بزرگ که محل تمرکز توسعه می باشند بیرحمانه منابع تولیدی را از روستا می مکند و زندگی را در روستاها وحشتناکتر می کنند. مهاجرت روستائیان بنوبه خود موجب کاهش تولیدات کشاورزی شده و نیاز به واردات مواد غذایی که روز بروز گرانتر می شود را

افزایش می دهد. با افزایش مهاجرت دهقانان فقیر، زاغه ها و حلبی آبادها در اطراف شهرهای بزرگ بیشتر و وسیعتر خواهد شد. علیرغم اینکه دولت از طریق شهرداری و قوای انتظامی میکوشد با سرکوب و جنایت از مهاجرت روستائیان جلوگیری نماید، اما دقیقاً بدلیل تناقضات کارکرد سیستم جهنمی شان در این زمینه موفق نخواهد بود و جز دامن زدن به جنبش حاشیه نشینان شهری، چیزی نصیبش نخواهد شد.

دولت اعلام کرده که بخاطر مهار کردن روند مهاجرت، صنایع روستایی که اساسا حول قالبیافی متمرکز است، گسترش خواهد یافت. منبع اصلی گسترش این رشته پر سود، چند میلیون زن و کودک روستائی هستند که با شرایط دهشتناک استثمار میشوند. «وزارت جهاد سازندگی» و نهادهائی چون «کمیته امداد امام خمینی» با تکیه به قدرت سیاسی خود و کنترلشان بر ابزار تولید، مواد خام و بازار فروش بر این اردوی بردگان حکم میرانند و استثمارشان میکنند. این قبیل نهادها چه از طریق مستقیم یعنی ایجاد کارگاههای فرش بافی بالنسبه بزرگ و چه غیر مستقیم از طریق ایجاد تعاونی های فرش بافی و کسب امتیازات صادراتی، کنترل و انحصار خود را بر این رشته حفظ می نمایند. دولت میخواهد از طریق صادرات فرش که جزء عمده صادرات غیر نفتی است سالانه تا یک میلیارد دلار ارز کسب نماید. با توجه به رقابت فشرده ای که میان کشورهای «جهان سوم» در بازار جهانی فرش وجود دارد جمهوری اسلامی تدبیر پائین آوردن قیمتها برای کسب بازار را بکار گرفته است. اما رقبا نیز بیکار ننشسته و به کالای خود چوب حراج زده اند. بدین ترتیب صادرات فرش ایران نیز در معرض رکود قرار دارد. این رکود بدین معناست که خیل عظیمی از تهیدستان (عمدتا زنان و کودکان روستائی) که در این رشته بصورت نیمه وقت یا تمام وقت مشغول بکارند، میتوانند این کار را از دست بدهند؛ یا مجبور شوند با تحمل استثماری شدیدتر برای مشتریان اروپائی فرش ارزانتر تولید کنند.

طرحهای اخیر، بحران و فقر حاکم بر روستاهای ایران که ریشه در نظام مالکیت و توزیع اراضی دارد را تعمیق می بخشد. سیاستهای دولت وابسته به امپریالیسم که حافظ منافع زمینداران بزرگ در مقابل اکثریت عظیم دهقانان کم زمین و بی زمین است، اقتصاد کشاورزی را بیش از پیش در معرض رقابتهای بیرحمانه در بازار جهانی و نوسانات قیمتها و بطور کلی حرکت آناارشیستی سرمایه قرار می دهد. ساختار کشاورزی ناموزونتر می شود؛ شکاف بین بخش سنتی و بخش بالنسبه مدرن افزایش می یابد؛ و وابستگی تولید کشاورزی از نظر تکنیک، نهاده و بازار به خارج بیشتر می شود. آنچه این روند برای اقتصاد کشاورزی

ببار می آورد به نابودی کشاندن بخشهای وسیع و چلانندن بخشهای شامل «مزیت نسبی» بمنظور کسب حداکثر سود است. چنین کاری فقط از طریق تشدید بهره کشی نیمه فئودالی از دهقانان در سطحی گسترده تر از پیش امکان پذیر است. زیرا تکیه بر مناسبات عقب مانده، نیروی کار روستائی را هر چه ارزانتر در اختیار سرمایه داران و ملاکین بزرگ و امپریالیستها قرار می دهد. بموازات این امر، غارت لجام گسیخته و نابود کننده منابع زیست اهالی (نظیر جنگلها و مراتع، دامها و حیطه های صید دریائی) نیز سازمان می یابد. روند تمرکز مالکیت ارضی در دست عده معدودتر، تشدید بهره کشی نیمه فئودالی و خلع ید از دهقانان، زمینه ساز نارضایتی وسیع میلیونها دهقان میشود. تشدید فقر و فلاکت توده ها، نابودی بیشتر اقتصاد کشاورزی بواسطه نابودی نیروهای مولده، و عاطل و باطل گذاشتن مهارتهای میلیونها دهقان در حلبی آبادها و زاغه ها: اینست سیمای روستا، زراعت و جماعت دهقانی. دیر نخواهد پائید که ایران مانند بسیاری از کشورهای «جهان سوم» در معرض بحران غذایی قرار گیرد و هیولای قحطی و گرسنگی در مقابل اکثریت مردم زحمتکش بویژه توده های روستائی خودنمائی کند. بدون شك این وضعیت، خشم و کین عظیمی را در روستا انباشته کرده که هر آن جرقه ای میتواند آن را به حریق بزرگ بدل گرداند.

رکود و ورشکستگی صنایع،  
بیکارسازی و تشدید استثمار

اهم نکات برنامه «خط مشی های کلان اقتصادی» در پنجساله دوم در زمینه صنایع و تجارت بدین قرار است: «جهت گیری تولید و سرمایه گذاری بخش صنعت و معدن بر اساس استفاده از مزیتهای نسبی در بازارهای داخلی و خارجی.» این جهت گیری قرار است با اتخاذ سیاستهای ذیل متحقق شود: «ایجاد رقابت در صحنه تولیدات با دنیای خارج ... حذف معافیتهای خاص تعرفه ای و تغییر قانون گمرکی از نظام قدیم به نظام جدید ... جلب اعتماد جهانی نسبت به کالاهای صادراتی ... تداوم سیاست تقویت مناطق آزاد تجاری ... ورود و خروج تولید کنندگان و توزیع کنندگان کالاها به هر مقیاس بر جریان تولید و توزیع ... واگذاری بیشتر بخش دولتی به بخش خصوصی.» برای اینکه معنای این سیاستها و تاثیراتش بهتر درك شود لازمست نگاهی به ساختار صنایع ایران بیندازیم.

گسترش صنایع در دهه ۴۰ و اوائل دهه ۵۰، یکی از مهمترین تغییراتی بود که در نتیجه رفرمهای امپریالیستی در اقتصاد ایران صورت گرفت. کمپانیا و شرکتهای چند ملیتی امپریالیستی با کمک هزینه های دولتی

سرمایه های خارجی باز میشود. آنها مختارند که بهره برداری از این منابع را یا کاملاً در کنترل خود بگیرند، یا در آن شریک گردند، و یا از امتیازات ویژه و انحصارگرا در برخی رشته ها برخوردار شوند.

ادغام سه وزارتخانه صنایع سنگین، معادن و فلزات، و صنایع در یکدیگر، و واگذاری بسیاری صنایع تحت پوشش دولت به بخش خصوصی اقدامی است در جهت کاهش هزینه های دولتی و نقش دولت. تصمیم آنست که بخشی از صنایع را یا به صاحبان قبلی شان باز گردانند، یا اینکه به قیمت های نازل به هیئت مدیره های فعلی که به یمن حاکمیت جمهوری اسلامی به نان و نواهی رسیده اند، بفروشند. این قبیل مدیران هم اکنون با هدف جلب شرکاء خارجی در کشورهای مختلف مشغول گشت و گذارند. البته منافع عمومی سرمایه های بزرگ حکم میکند که دولت به نقش حیاتی خود در تغذیه رشته های گوناگون و نظارت بر «اصلاح ساختاری» ادامه دهد. پس این نقش ادامه خواهد یافت. بعلاوه مالکیت یا کنترل برخی از صنایع کماکان در دست گروه های مالی که تحت عنوان بنیادها و کمیته ها و موسسات مذهبی عمل میکنند، قرار دارد. جزئی از خواسته های سرمایه های امپریالیستی، شکستن این گروه ها و باز کردن آنها بروی سرمایه گذاران خارجی و سرمایه داران بزرگ غیر حکومتی است. از آنجائیکه این نهادها پشتوانه قدرت باندهای مختلف درون هیئت حاکمه می باشند، چنین تغییراتی تا حدودی به حل و فصل کشمکش های سیاسی میان جمهوری اسلامی و امپریالیستها منوط می شود.

جمهوری اسلامی نیز همانند رژیم شاه مجبور است برای وارد کردن ابزار صنعتی، نفت بیشتری بفروشد. بنابراین میزان صادرات نفت و نوسان قیمت نفت در بازار جهانی، مثل سابق صنایع را تحت تاثیر قرار خواهد داد. بخصوص در دوران کنونی، سایه رکود همواره بالای سر صنایع گسترده است زیرا درآمد نفتی قادر به تأمین نیازهایش نیست. بهمین خاطر، تنها چاره دولت قرض گرفتن مداوم از خارج است. شیشه عمر راه اندازی این صنایع وام های خارجی است؛ بحرانهای مالی بین المللی و بازیهای سیاسی و فشارهای قدرتهای امپریالیستی براحتی میتواند این شیشه را بشکند. مثلاً احداث مجتمع پتروشیمی در استان خراسان که قرار بود ۳۶۵ میلیون دلار اعتبار از منابع خارجی دریافت دارد معوق مانده است.

تصویر کلی صنایع، شکنندگی و تزلزل و حذف بسیاری از بخش های فاقد سودآوری است. با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از صنایع ایران بطور کلی از جریان نوسازی تکنولوژیک که طی دهه ۱۹۸۰ صورت گرفته، عقب افتاده است امکان رقابت با صنایع مشابه در بازارهای جهانی را ندارد. بقیه در صفحه ۲۲

حال خود رها کردن بسیاری از کارخانجاتی که نشان داده اند سود آور نیستند. این عملاً بمعنای محو آن بخشهایی از صنایع متوسط است که کارائی کمتری داشته و تولیداتشان توان رقابت با کالاهای مشابه خارجی ندارد. اینکه اغلب سیاستهای حمایتی، بویژه با تک نرخی شدن ارز، در مورد صنایع کوچک و متوسط کنار گذاشته شده و آنها را به گرداب رقابتی فرستاده که موجی از ورشکستگی را در پی خواهد داشت. در نتیجه رشته هایی بر جا خواهند ماند که از طریق مدرن کردن تکنولوژی یا بهره بردن از استثماری شدید کارگران قادر به رقابت با تولیدات خارجی باشند. اینهاست مفاهیم و نتایج «مزیت نسبی در بخش صنعت». این صنایع بالاجبار به واردات ماشین آلاتی میپردازند که متعلق به شرکتهای چند ملیتی ها یا بازار جهانی است. آنها مجبورند ابزار و تکنولوژی خود را از کشور مادر یا بازار جهانی خریداری نمایند. بعلاوه، این رشته صنایع که غالباً از تکنولوژی نسبتاً پیشرفته برخوردارند از نظر گسترش مشاغل اهمیت چندانی ندارد.

کاستن از نقش دولت در صنایع و خصوصی کردن، وجه دیگر سیاست جمهوری اسلامی است. هدف از این سیاست، تسهیل نفوذ سرمایه های امپریالیستی است. بدین طریق این سرمایه ها چه بشکل سرمایه استقراری (۵)، چه از طریق شرکتهای چند ملیتی بر منابع و رشته های سودآور اقتصادی چنگ می اندازند و از نیروی کار ارزان ایران بهره مند میشوند. سیاست درهای باز رفسنجانی بمراتب از سیاست درهای باز زمان شاه گشاد تر است. دروازه کلیه رشته ها و منابع تولیدی ایران از صنایع بزرگ گرفته تا معادن، از صنایع غذایی چون ماهیگیری گرفته تا صنایع کشاورزی، و حتی رشته هایی چون نفت، آب و برق و تلفن که تاکنون در انحصار دولت بوده بروی

که از درآمد نفتی تأمین میشد و حمایت گمرکی دولت از صنایع تازه پر و بال گرفته، شروع به سرمایه گذاری نمودند. بدین ترتیب، برنامه «توسعه صنعتی بر مبنای جایگزینی واردات» آغاز شد. این بدان معنا بود که بجای خرید کالاهای صنعتی مصرفی از خارج تلاش می شد این کالاها توسط تولید داخلی تأمین گردد. اما این برنامه ای برای توسعه مستقل و ملی نبود و سرمایه خارجی شدیداً در آن دخالت داشت. در حقیقت، وسیله ای بود برای ادغام بیشتر و بین المللی کردن پروسه تولید از سوی سرمایه های امپریالیستی و به حداکثر رساندن سود جهانی آنها. پروسه صنعتی شدنی که در زمان سلطنت پهلوی آغاز شد و توسط جمهوری اسلامی هم علیرغم تغییراتی در شکل مالکیتها حفظ گردید بشدت تحریف شده و ناموزون بوده و می باشد.

صنایع ایران از دو بخش صنایع بزرگ و صنایع متوسط و کوچک تشکیل شده است. نخست، صنایع بزرگ که در درجه اول در رشته نفت، پتروشیمی و ذوب آهن و سپس صنایع موتاژ (که شعب شرکتهای چند ملیتی محسوب میشوند) مانند ماشین سازی و لوازم خانگی برقی و غیره متمرکز است. نزدیک به نیمی از کارگاههای بزرگ صنعتی و نیمی ارزش افزوده تولید شده از آنها به استان تهران اختصاص دارد. با احتساب استان اصفهان این رقم به ۷۰ درصد می رسد. این رشته ها اساساً وابسته به تکنولوژی پیشرفته از خارج بوده (۵۷ درصد مواد اولیه مصرفی و ۹۰ درصد ماشین آلات و قطعات یدکی صنایع بزرگ ایران وابسته به خارج است)، سرمایه بر می باشند و بخش کمی از نیروی کار (حدود ۱۲ درصد کل اشتغال صنعتی و معدنی) را بخود اختصاص می دهند. بعد از انقلاب اغلب واحدهای خصوصی در این رشته ها بدلیل فرار صاحبانشان به مالکیت دولت درآمد. دوم، صنایع متوسط و کوچک که رشته های مختلف نظیر نساجی و بافندگی، مواد غذایی، مصالح ساختمانی را در برمی گیرد. این رشته نیز بخشاً از نظر تکنولوژی یا برخی مواد خام به خارج وابسته بوده، عمدتاً کاربر می باشد و بخش اعظم نیروی کار صنعتی و معدنی را در خود جای میدهد.

سیاست جمهوری اسلامی اینست که با رفع کلیه موانع تجاری و بسیاری از موانع قانونی از پیش پای سرمایه گذاری خارجی، و با خصوصی کردنها، تولید کنندگان داخلی را به رقابت با تولید کنندگان خارجی و قیمت های بازار بین المللی برانگیزد؛ تا از این طریق صنایع را از رکود درآورده و سود آور کند. اما رقابتی کردن صنایع به چه بهائی بدست می آید؟ حفظ برخی رشته های اصلی صنایع مانند صنعت نفت و پتروشیمی و برخی پروژه های بزرگ مانند فولاد سازی و غیره با کمک سرمایه های خارجی و در خدمت به نیازهای کشورهای امپریالیستی؛ به

۵ - مثلاً بدین شکل که يك بانک امپریالیستی نیازهای مالی تسهیلات برق وابسته به دولت یا بخشی از صنایع نفت یا پتروشیمی یا هر رشته دیگر را تأمین نموده و سودش را به شکل بهره وام دریافت می کند. بانک همچنین می تواند از موقعیت وام دهنده خود استفاده کرده و به دولت یا کمپانی برق یا هر شرکت دیگر بگوید که از چه کسی باید وسایل مورد نیاز خود را خریداری کند. طرف معامله غالباً يك شرکت چند ملیتی وابسته یا مرتبط به همان بانک است. روند اعطای وام های جدید و مذاکره بر سر وام های گذشته به بانک یا نهاد وام دهنده این امکان را می دهد که بر پروژه های دولتی یا خصوصی کشور تحت سلطه کنترل اعمال کند. سرمایه های استقراری امپریالیستی بدین طریق و طرق دیگر بر بخشهای تولیدی یا منابع طبیعی کشور چنگ می اندازند.

نوشته زیر اقیباسی است از متن سخنرانی ریچارد لوتا، اقتصاددان مائوئیست درباره بحران قرض در آمریکای لاتین و دورنمای آن. این سخنرانی که در مجله «انقلاب» (بهار ۱۹۹۰) ارگان ترویجی کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی، آمریکا (آر. سی. پی) تحت عنوان «چشم انداز بحران قرض در آمریکای لاتین: اقتصاد سیاسی و تاثیرات استراتژیک بی نظمی مالی در حیطه جهانی» منتشر شده، به درک از خصلت بحران اقتصادی جهانی که هم کشورهای امپریالیستی و هم کشورهای تحت سلطه را در چنگال خود گرفته، کمک میکند و جایگاه بحران قرض را نیز در چنین اوضاعی روشن می سازد.

## نقش و عملکرد سرمایه استقرافی

چنگ جهانی دوم، آمریکا را در راس جهان امپریالیستی قرار داد. اقتصاد جهانی بر این پایه سازماندهی مجدد یافت. مناسبات اقتصادی بین المللی نوینی شکل گرفت. جهت گیریها و طرحهای جریان بانی سرمایه بین المللی تغییر یافت. ساختارهای تنظیم کننده نوینی چون «بانک جهانی»، «صندوق بین المللی پول» و «توافقنامه عمومی در مورد تعرفه و تجارت» چارچوب مناسبات نوین در اقتصاد جهانی را روغتنکاری کرد و انسجام بخشید. همه اینها در خدمت دوره رونق پس از جنگ قرار گرفت. مهمترین وجه اقتصاد جهانی طی نخستین دهه متعاقب جنگ عبارت بود از گسترش صدور سرمایه. شکل اصلی سرمایه گذاری خارجی آمریکائی، سرمایه گذاری دولتی - امپریالیستی بود. این شکل که در زبان رسمی دولت آمریکا به سرمایه دولتی درازمدت معروف شده، بصورت کمک هزینه و وام به کشورهای دیگر مورد استفاده قرار می گرفت. این سرمایه برای راه اندازی اقتصادهای چنگ زده اروپا و ژاپن، ایجاد ساختارهای دولتی نوین و تشویق توسعه اقتصادی کشورهای تحت سلطه (بموازات کمکهای نظامی برای سرکوب خیزشهای انقلابی) بکار گرفته شد. این سرمایه گذارها در کشورهای «جهان سوم» گسترده و درازمدت بود و غالباً در عرصه زیرساختی (راه ها، شبکه برق رسانی و ارتباطات) صورت میگرفت.

از اواسط دهه پنجاه تا اوایل دهه هفتاد میلادی، «سرمایه گذاری مستقیم خصوصی» نقش مرکزی در صدور سرمایه یافت. الزامات انباشت جهانی، نیاز به صدور انبوه سرمایه مولد را پیش آورد. این امر بویژه موجب توسعه و تکامل شرکتهای چند ملیتی گشت. بعنا سرمایه های خصوصی اروپائی و ژاپنی هم در این زمینه به سرمایه های آمریکائی پیوستند. سرمایه بین المللی جهت کسب حداکثر سود عملیاتش را گسترده تر کرد. در این دوره برخی کشورهای تحت سلطه به برنامه «صنعتی شدن مبتنی بر جایگزینی واردات» روی آوردند. سرمایه خارجی شدیداً در این صنعتی شدن درگیر بود. سرمایه های غربی در چند کشور کلیدی تحت سلطه، توسعه سرمایه دارانه ای را از بالا به اجراء گذاردند تا تحولات مهمی را در مناطق روستائی به پیش برند. هدف از این کار، هم ایجاد پایه های اجتماعی جدید برای رژیمهای ارتجاعی آن کشورها بود و هم گسترش پایه های انباشت سرمایه. موسسات کمک رسانی و مالی جهانی نقش مهمی در تامین مالی این پروژه ایفا کردند. علاوه بر فعالیتهای چند جانبه نهادهای نظیر «بانک جهانی» در کشورهای «جهان سوم»، موسسات دولتی آمریکائی نظیر «بنگاه توسعه بین المللی» نیز با این حکومتها رابطه برقرار ساختند.

اما از اواسط دهه ۷۰ تا اوایل دهه ۸۰، شکل مسلط سرمایه گذاری در بسیاری از کشورهای تحت سلطه تغییر یافت. «وام دهی خصوصی بانکها» یعنی سرازیر شدن سرمایه بدهی آفرین که طبق شروط تجاری (متفاوت از شروط وام های دولتی) انجام میشده به شکل مسلط سرمایه گذاری خارجی در این کشورها بدل گشت. علت این تغییر چه بود؟ در اوایل دهه هفتاد، توسعه بین المللی تحت رهبری امپریالیستها دیگر با محدودیتهای معینی مواجه گشته بود. احیای رونق اقتصادی اروپا و ژاپن، موقعیت رقابت جویانه آمریکا را تهدید میکرد. در عین حال چنگ ویتنام باعث بی ثباتی شدید نظم پولی بین المللی گشته و موقعیت آمریکا را تضعیف نمود. رقابت شوروی سوسیالیست امپریالیستی در عرصه های سیاسی - اقتصادی نیز عامل بازدارنده دیگری در برابر غرب بود. سرمایه مولد دیگر از نظر بین المللی نمی توانست مثل دو دهه پیشین رشد کند. کشورهای غربی و بالخصوص آمریکا بعنوان رهبر بلوک غرب، برای خنثی کردن رکود اقتصادی دهه ۷۰ به سیاستهای انبساطی مالی و پولی متوسل شدند. بدین ترتیب سرمایه استقرافی رشد کرد. حجم عظیمی از وجوه قابل وام دادن (دلارهای اروپائی) در اختیار بانکها قرار گرفت. افزایش بهای نفت دلارهای نفتی را نیز به این وجوه افزود. اما رشد بطنی کشورهای پیشرفته صنعتی و کاهش سودآوری انباشت درازمدت سرمایه در این عرصه باعث شد که سرمایه گذاری در خود کشورهای امپریالیستی محدود شود. نتیجتاً این وامها به کشورهای تازه صنعتی شده «جهان سوم» سرازیر گشت. در دهه هفتاد، که امکانات سرمایه گذاری محدود شده و خطراتش افزایش یافته بود، گسترش سرمایه استقرافی راه مهمی برای تولید سود در کشورهای «جهان سوم» به حساب می آمد. یعنی بدهکار کردن این کشورها، نقطه اتکالی برای تجارت جهانی و فعالیتهای اقتصادی در سراسر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد شد. بدین طریق صادرات کشورهای امپریالیستی تحریک میشد زیرا بخش بزرگی از وام ها به وارد کردن فرآورده های صنعتی از آن کشورها اختصاص می یافت. در عین حال، سرمایه گذاری استقرافی به نظر تضمین شده می آمد و ریسک کمتری برای امپریالیستها در بر داشت؛ زیرا وامها را دولتها می گرفتند و تعهدات بین المللی کشورها در نتیجه تغییر حکومتها، ورشکستگی اقتصادی و غیره لغو نمیشد. در صورتیکه سرمایه گذاری مستقیم خصوصی بعلت بی ثباتی کشورهای تحت سلطه که نتیجه خیزشهای انقلابی یا مانور سیاسی رژیمهای مختلف مبنی بر تهدید به ملی کردن بود، مخاطرات بیشتری داشت. بانکهای امپریالیستی در چنین محیطی سودهای سرسام آوری به جیب زدند. بطور مثال، «اسیتی بانک» ۴۰ درصد از عایدی سال ۱۹۷۴ خود را با سرمایه گذاری فقط ۷ درصد دارائی هایش در «جهان سوم» بدست آورد. همین بانک ۱۳ درصد از عایدی جهانی خود را که برابر با نصف درآمد داخلی بود، تنها از کشور برزیل به چنگ آورد.

حال ببینیم کشورهای تحت سلطه به وام های خارجی چگونه می نگریند. با توجه به تورم جهانی و عرصه زیاد از حد سرمایه استقرافی نسبت به تقاضا در سطح بین المللی، این وام ها برای برخی کشورهای «جهان سوم» بالنسبه ارزان بود. بعلاوه، این وام ها شکاف ناشی از کاهش «کمک های توسعه» و سرمایه گذاری مستقیم

پائین رفتن دستمزدها و برقراری انضباط نظامی در محیط کار، اخراج کارگران اضافی و سالمند و بیکار سازی در سطح وسیع که با هدف کاهش هزینه صنایع راكد صورت میگيرد و یا نتیجه مدرنیزه و سودآور کردن رشته های کلیدی، و تعطیل رشته هائی است

اقتصاد غیر رسمی تامین می شود. با اینکار نیروی کار فوق ارزان در اختیار سرمایه قرار میگيرد و نرخ سود در سطح بالا حفظ میشود. بنابراین، سهم کارگران از سیاستهای جدید رژیم چیزی نیست جز استثمار شدیدتر یعنی فشار بیشتر کار،

دگرگون ساختن این صنایع کهنه، هزینه ای کلان می طلبد که تامین آن با کاهش درآمدهای نفتی امکان ناپذیر است. اما نکته مهمتر این است که وضعیت وخیم بازار جهانی و رکود رشته های مشابه صنعتی در دیگر کشورهای تحت سلطه باعث می شود که اعتبار دهندگان و سرمایه گذاران خارجی هیچ رغبتی به احیاء و گسترش این رشته ها در ایران نشان ندهند. بنابراین علیرغم ادعاهائی که در چند ساله اخیر برنامه ریزان اقتصادی رژیم در مورد «توسعه صنعتی با جهت گیری صادراتی» می کردند، تکرار چنین روندی که طی دهه ۸۰ در برخی از کشورها انجام پذیرفت در ایران متصور نیست. آنچه در ایندوره از زاویه سرمایه گذاریهای صنعتی امپریالیستی انتظار می رود استقرار چند رشته خاص در مناطق معین و جزیره مانند است که با بکار گیری نیروی کار و خدمات ارزان، بدون ارتباط با سایر بخشهای اقتصاد کشور و حتی در مواردی بدون ارتباط با بازار داخلی به فعالیت می پردازند. نمونه از این جهت گیری را امروز در سرمایه گذاری های ایتالیائی در زمینه تولید فولاد مبارکه می تواند دید. این مجتمع اساساً بر پایه سفارشات و نیازهای ایتالیا به تولید ورقه های فولاد می پردازد.

آنچه در این میان نصیب کارگران می شود روشن است. فقط قشر نازکی از کارگران (حتی نازکتر از زمان شاه) از ثبات و امنیت شغلی برخوردار خواهند بود که آنها هم با توجه به حضور نیروی عظیم ذخیره کار دائماً تهدید به اخراج شده و مجبورند نیروی کار خود را ارزانتر بفروشند. استاندارد زندگی بسیاری از کارگران بسط حدائق ممکن رانده می شود. بخش عظیمی از جمعیت کارکن فقط میتواند با چنگ انداختن به چند منبع درآمد از پس هزینه های فزاینده زندگی برآید. بسیاری از کارگران در پی چند شغله شدن روان میشوند و تمام افراد خانوار کارگری حتی کودکان به نحوی از انحاء به بازار کار می پیوندند. دستمزد افراد خانواده را درآمدهای حاصله از دوره گردی، تولید خانگی زنان و کارهای خدماتی دیگر تکمیل میکنند. اکثریت طبقه کارگر به همراه خیل عظیم زحمتکشان شهر و روستا مجبورند از طریق شرکت در «اقتصاد غیر رسمی» (خارج از قراردادهای رسمی و محروم از بیمه و مزایای دیگر) نیازهای معاش خود را تامین کنند. بسیاری از زحمتکشان فقط از طریق مشاغل مانند دستفروشی در خیابان، کار در مشقت خانه ها که بعضاً برای کارخانه های بزرگ کار میکنند و یا کارهای فصلی و موقت که عمدتاً با اتکاء به کار خانوادگی و درگیر شدن بیشتر زنان و کودکان انجام میگيرد، قادر به ادامه حیاتند. بخش قابل ملاحظه ای از تامین مخارج غذا، مسکن، خدمات پایه ای که در طرحهای دولت حذف شده توسط بخش

## نقش و عملکرد سرمایه استقراری

را بر میگرد. در عین حال، تقاضای ورود سرمایه استقراری از سوی این کشورها بمعنای آغاز یک روند اقتصادی جدید نبوده؛ بلکه کاملاً در چارچوب همان روند توسعه ای که امپریالیسم در دهه ۵۰ و ۶۰ به آنها دیکته کرده بود، می گنجید. ظاهر قضیه این بود که کشورهای عقب مانده به کمک سرمایه استقراری میتوانند راه «صنعتی شدن بر مبنای جانشینی واردات» یا «صنعتی شدن بقصد صادرات» را در پیش بگیرند و شالوده یک تولید صنعتی منسجم و مستقل را بریزند، اما نتیجه بر عکس بود. پیروی از این دو طریق، به افزایش واردات فرآورده های سرمایه ای (ابزار و ماشین آلات) و محصولات خوراکی انجامید. تولید به قصد صادرات در گرو وارد کردن ابزار تولیدی پیشرفته و وابستگی تکنولوژیک به کشورهای امپریالیستی بود. بنابراین حلقه وابستگی نه تنها شکسته نشد بلکه محکمتر میگشت. بدین علت، منابع ارز خارجی این کشورها مرتباً تحلیل رفته، بر میزان قروض آنها افزوده میشد. ملزومات بازپرداخت بدهی ها، جهت گیری کشاورزی را تعیین کرد. تولید محصولات کشاورزی صنعتی و صادراتی که میتوانست منبعی برای کسب ارز باشد تشویق گشت و بناگیزه تولید محصولات غذایی که مصرف داخلی و عمومی دارد از رونق افتاد و دچار رکود گردید. نان شب مردم از بازار جهانی تامین شد؛ اعمی تعیین شکاف ها میان رشته های اقتصادی و رشد ناموزونی بین مناطق مختلف نتیجه دیگر این روند بود. هزینه های دستگاه سرکوبگر و نظامیگری دولتهای «جهان سوم» انتقال منابعی ها از عرصه وارد مولد به عرصه هایی نظیر بورس و معاملات املاک در کشورهای اروپایی و آمریکایی یا خواباندنشان در بانکهای سوئیس بر بار مشکلات افزود. نتیجتاً کشورهای تحت سلطه برای انباشت نه تنها به ورود سرمایه از کشورهای پیشرفته وابسته اند، بلکه برای بازپرداخت بدهی هایشان نیز به ارز خارجی محتاج گشت اند.

انباشت در بسیاری از کشورهای تحت سلطه در مخصه گرفتار آمد، موازین تجاری در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد مست شد، نرخ بهره افزایش یافت، و اقتصاد جهانی در سال ۸۲ - ۱۹۸۱ در کسادی شدید فرو رفت. همه اینها بر بار بازپرداخت بدهیهای این کشورها افزود. بانکها موعده سر رسید وامها را به عنوان تدبیری حفاظتی در برابر مخاطرات غیر قابل پیش بینی اقتصادی، جلو انداختند. این مسئله پتانسیل بروز بحران نقدینگی را افزایش داد، زیرا حجم فزاینده ای از بازپرداختهای کلان وجود داشت که می بایست متحقق می شد و یا مجدداً تامین بودجه می گشت. کار بدانجا کشید که تمداد زیادتری از بانکها، چندین و چند بار وام های کوتاه مدت دادند فقط برای اینکه کشورها آن را صرف بازپرداخت وام ها و بهره وام ها کنند. وامهای جدیدی داده شد تا از فشار وارده بر منابع تامین سرمایه بانکهای تجاری بکاهد. از سال ۱۹۸۴ به بعد تمام وامهای جدید صرف بازپرداخت بدهیهای قدیم گشت. بدین ترتیب، بدهی بطور روزافزون غیر قابل مهار می گشت: کشورهای بدهکار توان بازپرداخت بدهی هایشان را از دست میدادند، و بانکهای وام دهنده در موقعیت منزلی قرار داشتند. امپریالیستها کوشیدند بحران قرض را مهار کنند. آنها به کشورهای بدهکار فشار آوردند که دست کم بهره وامهایشان را بموقع پرداخت کنند. «صندوق بین المللی پول» مشغول طراحی «اصلاحات ساختاری» شد و در پیش گرفتن برنامه های ریاضت کشی و خانه خراب کن را شرط اعطای وامهای جدید قرار داد. بانکها برای پیشگیری از سقوط خود، از میزان وام دهی کاستند. برخی از آنها طلبهایشان را منتقل کرده و یا همراه با بخشی از بهره ها از آن چشم پوشی نمودند. برخی نیز برای آمادگی در برابر زیانهای ناشی از اعطای وامهای جدید به جمع آوری پشتوانه پولی و صدور سهام جدید پرداختند.

کشورهای وامدار با افزایش حجم بدهی ها، کاهش وام دهی بانکها و حجم عظیم خروج سرمایه روبرو گشته اند. این امر به سیر منفی جریان نقدینگی نخالص میان کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه انجامیده است؛ یعنی میزان بازپرداخت کشورهای تحت سلطه به کشورهای ثروتمند بیش از آن مقداری شده که به شکل وام و سرمایه گذارهای جدید از آنها دریافت کرده اند. تمام دار و ندر کشورهای تحت سلطه در ابعادی بسیار بدهی به کشورهای ثروتمند منتقل می شود. تدابیر ریاضت کشانه نیز زمینه ساز انباشت مداوم نشده، بلکه عمدتاً به برخی جنبه های مالی مشکل قرض می پردازد. تورم در کشورهای «جهان سوم» ابعادی بخود گرفته که در قرن بیستم بسیار بوده است. تحت فشار بحران مالی، بدهکارها را با چاپ بی رویه اسکناس جبران میکنند. دول این کشورها مجبور شده اند نرخ بهره سپرده های بانکی را بالا ببرند تا از خروج سرمایه جلوگیری کنند. این دولتها با افزایش عرضه پول برای بازپرداخت این بدهی ها، بر آتش تورم می دمند.

چرا امپریالیستها در برخورد به این بحران به استراتژی کش دادن قضیه روی آورده اند؟ لب مطلب اینست که اوضاع بین المللی برای توسعه اقتصاد جهانی، تجدید ساختار جدی اقتصادهای تحت سلطه، و صدور حجم هنگفت سرمایه مناسب نیست. تغییر این اوضاع، شرط لازم برای برخورد جدی به مسئله استقراری است. در خیاب شرایط انباشت سود آور در کشورهای تحت سلطه، حجم عظیم سرمایه های جدید رغبتی به شکل دادن اقتصاد آنها نشان نمی دهند. اما طنز اینجاست که ایجاد شرایط انباشت سود آور خود در گرو صدور همین سرمایه های امپریالیستی است. این دور باطلی است که رهائی از آن ناممکن بنظر میرسد. در کانون بحران جهانی انباشت این واقعیت قرار دارد که کشورهای مرکز (امپریالیستی) از انگیزه و توانایی لازم جهت پیشبرد توسعه در کشورهای پیرامون (جهان سوم) برخوردار نیستند. علت این امر، ناموزونی و اعوجاج و از هم گسیختگی ناشی از مداخلات و تحولات پیشین است. بنابراین موانع انباشت در مقیاس جهانی و در هر دو نوع کشور موجود است. از اینرو باید گفت که مشکل، نه حجم عظیم بدهی ها، بلکه وضعیت کلی اقتصاد جهانی و سیاست جهانی است. سرمایه در کلیت خود دیگر نمی تواند گامهای ضروری را جهت بار آور و سود آور کردن پروسه انباشت به پیش بردارد. توسعه پس از جنگ جهانی دوم، پویایی خود را از کف داده است.

بحران قرض تنها جلوه ای از بحران انباشت امپریالیستی در مقیاس جهانی است. قدرتهای جهانی میخواهند ریسک فروپاشی نظام مالی و پولی بین المللی و از هم گسیختگی عظیم مالی را بحال برسانند. آنها ناچارند از ورشکستگی کشورهای تحت سلطه ای که از نظر اقتصادی و استراتژیک حائز اهمیت حیاتی هستند، جلوگیری کنند. آنها مجبورند خیزشهای توده ای و مبارزات انقلابی موجود و در حال شکل گیری در این کشورها را سرکوب نمایند. آنها تا بحال برای کنترل بحران قرض دست به اقداماتی زده و حتی جوانبی از آن را نیز مهار کرده اند. اما این فقط بدان معناست که وخامت بیشتر بحران را به تعویق انداخته اند. این اقدامات خود زمینه ساز انفجاری مهیب در نظام مالی امپریالیستی می گردد و بار دیگر بر این واقعیت تاکید میکنم که اوضاع جاری، آستان خطرات عظیم و در عین حال فرصتهای انقلابی در برابر نوع بشر است.

که با منطق کسب حداکثر سود سرمایه مقرون به صرفه نیستند. (۲) اما تحمیل این تدابیر بیرحمانه نمی تواند مقاومت توده ها را باعث نشود. از آنجائیکه بیشترین حجم سوبسیدهای پرداختی توسط دولت به شهرهای بزرگ اختصاص می یافت، قطع آنان براحتی می تواند موجب آشوبهای اجتماعی در این نقاط شود. بیکار سازیهای وسیع، گرانی لجام گسیخته در نتیجه حذف سوبسید مایحتاج عمومی، سرکوب مهاجرین روستایی و غیره همگی مقاومت کارگران شاغل و نیمه شاغل و بیکار حول خواستهای رفاهی و اقتصادی معین را باعث خواهد شد و مبارزه توده های شهری علیه مظالم رژیم را بر خواهد انگیخت.

## غارث معادن؛ مناطق آزاد تجاری:

### چاردیواری - اختیاری - امپریالیسم

بخشی از اقتصاد که در برنامه پنجساله اول بنا به ادعای رژیم از بیشترین رشد (رشد دو رقمی نزدیک به ۲۰ درصد) برخوردار بوده، معدن است. فهرست مواد معدنی ایران عمدتاً مس، سنک آهن، سنگهای تزئینی و بتازگی طلا را در بر میگیرد. این در حالی است که کماکان موجودیت و بهره برداری از معادن اورانیوم در منطقه مرکزی ایران بصورت موضوعی مبهم و پنهان باقی مانده است. در برنامه پنجساله دوم، رشته معدن از الویت برخوردار بوده و از اصل «مزیت نسبی»

۱- عملکرد هیئت مدیره کارخانه روغن نباتی نرگس شیراز، نمونه بارزی از نحوه تشدید استثمار بدست میدهد. (یکی از گردانندگان این شرکت از سرکردگان سپاه پاسداران میباشد.) این کارخانه که تا سال ۱۳۷۱ تحت مالکیت دولت بوده اینک به بخش خصوصی (که همان هیئت مدیره سابق است) واگذار شده است. طبق قرار قبلی، کارگران در سهام کارخانه بمیزان ۴۹ درصد سهمینند اما سود سهامی در کار نیست، هیئت مدیره، بروی کارگران فشار گذاشته که بدون نوسازی یا افزایش تعداد ماشین ها باید تولید را از ۴۰۰ به ۱۰۰۰ تن افزایش دهند. چنین فشاری با افزایش سرکوب و خفقان در محیط کار همراه گشته است. هیچ کاری حق ندارد از جانب دیگری صحبت کند و خواسته ها نباید بطور جمعی طرح شود. تجمع کارگران ممنوع است و هیچکس حق تردد به بخشهای دیگر را ندارد. خوردن صبحانه و نیم ساعت وقت استراحت قبل از ظهر هم لغو شده است. گشت انتظامات در کارخانه دایر شده و در مجموع ۱۶۰ نفر از کارگران جدید و آنها که بیش از ۵۰ سال داشتند اخراج یا بزور باز خرید شده اند.

درازمدت به ۱۰ درصد افزایش یابد. در سال ۶۷ میزان سرمایه گذاری بخش خصوصی در بخش اکتشاف معدن نسبت به سال ۶۰، ۱۸۰ برابر شد و در سال ۷۱ سرمایه گذاری بخش خصوصی نسبت به سال ۶۸ تقریباً ۱۰۰ برابر بقیه در صفحه ۲۴

پیروی میکند؛ یعنی تاکید بر گرانترین و مهمترین مواد معدنی که در بخشهای استراتژیک اقتصاد امپریالیستی مورد استفاده دارد. قرار است سهم بخش معدن در اقتصاد کشور که قبل از انقلاب کمتر از یک درصد بود و اکنون به یک و نیم درصد رسیده، در

## زهر امپریالیسم

شده و به ۷۰۰ میلیون تومان رسید. قرار است که میزان کل صادرات مواد معدنی از ۳۸ میلیون دلار در سال ۶۸ افزایش یابد و تا ۴۰۰ میلیون دلار ارزش نصیب جمهوری اسلامی کند. دولت تاکنون ۲۲۰ معدن متعلق به بخش دولتی را به بخش خصوصی واگذار نموده است. طبق قوانین جدید بهره برداری، یابنده هر معدن بمدت ۶ تا ۱۲ سال حق بهره برداری از آن را داراست. این آمار و ارقام از يك چیز حکایت میکند: سرمایه های امپریالیستی در دوره حاضر که با تشدید بحران بین المللی دست به گریبانند گرایش به عرصه هائی دارند که از سود آوری بسیار بالا برخوردار بوده و در عین حال، دست و بالشان را برای تحرك و خروج از این عرصه بقصد عرصه ای سود آورتر نبندد. سرمایه گذاری در بخش معدن چنین مشخصاتی دارد؛ خصوصا با توجه به این نکته که برخوردار از امتیازات ویژه در زمینه استخراج معادن میتواند يك کمپانی امپریالیستی را از حق کنترل انحصاری بر منابع مهم زیر زمینی بهره مند کند و امکان غارت را نصیبش نماید. عوامل عمومی دیگری که در تمایل سرمایه گذارهای خارجی به بخش معدن موثرند بدین قرارند: نیاز به ارزانتر کردن مواد خام در بازار جهان، نقش استراتژیک فلزات و مواد معدنی در صنایع کلیدی، و بالاخره نقشی که کنترل بر منابع کشورهای تحت سلطه در رقابتهای بین قدرتهای امپریالیستی بازی میکند. در مقابل، جمهوری اسلامی نیز مجبور است برای تامین ارز خارجی و پاسخگویی به تعهدات مالی بین المللی به صادرات بیشتر مواد معدنی و سنگهای تزئینی روی بیاورد. این نیاز، بیش از پیش جایگاه ایران را بعنوان کشور صادر کننده مواد خام حفظ می کند. سرمایه های خارجی از طریق مالکیت مستقیم یا غیرمستقیم بر این رشته، یا با فروش تکنولوژی برای مدرنیزه کردن سیستمهای استخراج، و انحصار خویش بر بازار مواد معدنی، آن را تحت کنترل کامل در می آورند. روشن است این رشته نقش چندانی در رابطه با رشته های دیگر تولید داخلی نداشته و کاملا جهت گیری خارجی دارد.

اما نوسازی صنایع استخراجی و پروردن اولیه این مواد خام و آماده نمودنش برای صادرات خود يك منبع بلعیدن درآمدهای ارزی است. درآمد حاصله از مواد خام اولیه نیز در بازارهای جهانی بدلیل رقابت روزافزون میان کشورهای تحت سلطه بر طاس لغزانی قرار دارد و کوچکترین نوسان یا رکود در بازار بین المللی می تواند تمام رشته های جمهوری اسلامی را پنبه کند. رشد اقتصادی در بخش معدن برای مردم ما هیچ نفعی در بر ندارد و حتی از نظر میزان اشتغال نیز رقم ناچیزی را در بر میگیرد. قطعا سنک و کلوخ های استخراجی از معادن جای تولید مواد غذایی را برای مردم نمی گیرد.

در راستای غارت لجام گسیخته منابع و مواد خام کشور توسط امپریالیستها دولت طرح مناطق آزاد صنعتی - تجاری را در قشم و چابهار و چند نقطه دیگر به اجراء در آورده است. فی المثل استان کرمان بعنوان استان معدنی عنوان منطقه آزاد را بخود گرفته تا شرکتهای خارجی بدون قید و بند قوانین دولتی بتوانند در آنجا سرمایه گذاری کنند. در این مناطق سرمایه های داخلی یا خارجی از معافیت مالیاتی برخوردار بوده و مقررات ویژه ورود و خروج کالا و سرمایه و بیمه های کارگری شامل حالشان می گردد. برقراری «نظام قضائی مستقل» در این مناطق که چیزی جز احیای قوانین کاپیتولاسیون نیست، اعلان رسمی جمهوری اسلامی به سرمایه های خارجی است که می توانند در این نقاط همچون «چار دیواری، اختیاری» عمل کرده و هر کاری که دلشان می خواهد بکنند. البته نقش این مناطق فقط مربوط به غارت منابع ایران نیست بلکه قرار است سکویی برای سازمان دادن تجارت امپریالیستهای غربی با جمهوری های آسیائی باشد. در این مورد، ایران قرار است بعنوان پل تجاری عمل کند و امپریالیستها را از کار و خدمات فوق ارزان بهره مند سازد. ایجاد و گسترش مناطق آزاد تجاری - صنعتی، عامل دیگری است که اعوجاج و ناموزونی اقتصادی کشور را تشدید میکند.

\*\*\*\*\*

اینهاست خطوط اصلی طرحهایی که امروز حیات اقتصادی جامعه ایران را رقم میزند. منطقی که پشت این تدابیر جنون آسا خوابیده، چلاندن اقتصاد است؛ بنحوی که به نیازهای سرمایه های امپریالیستی در شرایط بحران اقتصاد جهانی پاسخ گوید و جمهوری اسلامی را به اجرای تعهداتش در قبال «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» قادر سازد. بازسازی اقتصادی نیز بمعنای محو بخشهایی از اقتصاد است که کارائی کمتر داشته و جهت گیری بازار داخلی دارند؛ بمعنای باز کردن بیش از پیش دروازه ها بروی سود ببری و غارتگری سرمایه خارجی است. تحریک اقتصاد از طریق تزریق سرمایه خارجی هم حکم تزریق مواد مخدر به بدن معتاد را دارد که جز به اعتیاد بیشتر، درد و رنج بیشتر و گام برداشتن بسوی نابودی نخواهد انجامید. نتایج و اثرات کوتاه مدت این تدابیر، مهاجرت انبوه دهقانان به حاشیه شهرها، انباشته شدن ثروتهای افسانه ای در نزد قشر نازکی از سرمایه داران و زمینداران بزرگ، فقر اکثریت اهالی، بیکاری روزافزون کارگران، گرانی، مرگ و میر، قهقرای سریع خدمات بهداشت عمومی و رشد بیسودی در میان فرزندان خلق خواهد بود. در درازمدت هم مقدار بیشتری از همین «موهوب» نصیب توده ها خواهد شد. تمامی طرح ها و اقداماتی که امپریالیستها و نوکرانشان برای اداره بحران عمیق جامعه - بحرانی که چندان هم قادر به کنترل آن

نیستند - به جلو میگذارند، ناظر بر حفظ نظام موجود بوده و تا زمانیکه منافع امپریالیسم و طبقات ارتجاعی خصلت و جهت گیری های اقتصاد کشور را تعیین میکنند، مردم ما قربانیان بحرانی پس از بحران دیگر خواهند بود.

## آیا راه حلی برای خلاصی از این وضعیت وجود دارد؟

اینکار شدنی است به شرط اینکه منافع امپریالیسم و طبقات ارتجاعی سمت و سوی جامعه را تعیین نکند؛ اقتصاد بر مبنای منافع اکثریت جامعه سازمان یابد؛ معیار و منطق سود بدور افکنده شود. یعنی مشخصه جامعه و مناسبات بین انسانها، بالا کشیدن خود به قیمت لگد مال کردن سایرین نباشد؛ سازماندهی جامعه بر مبنای تعاون برای رفع نیازهای مادی و معنوی عمومی صورت گیرد، بساط استثمار و ستم برچیده شود و نیروهای مولده جامعه یعنی ابزار تولید و انسانها (که مهمترین این نیروها هستند) از قید و بند مناسبات کهنه رها شوند. رؤس تجدید سازماندهی جامعه ما بر پایه ای نوین و انقلابی نمیتواند چیزی غیر از این باشد: تمام تعهداتی که حکام کنونی به امپریالیستها سپرده اند زیر پا نهاده شود؛ منجمله بدهی های خارجی بعنوان شکلی از سرمایه های امپریالیستی مصادره گردد. اتکاء اقتصاد از روی درآمدهای نفتی برداشته شده و رابطه نفتی با امپریالیستها قطع شود؛ از طریق انقلاب ارضی تحت شعار زمین از آن کشتگر و نابود کردن مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی، توده میلیونی دهقانان (نیروی مولده روستائی) رها شده و يك کشاورزی خود کفا بمنزله پایه اقتصاد بنیان گذاشته شود؛ تمامی صنایعی که وابستگی مجدد به امپریالیستها را ببار می آورد بدور افکنده شود؛ وابستگی قابلیتهای تولیدی کشور به جریانات سرمایه و انتقال تکنولوژی از کشورهای امپریالیستی قطع شود تا بجای اینها راه رشد صنایعی که برای تامین مایحتاج اساسی توده ها مورد استفاده دارند، گشوده شود. بدین ترتیب همه آن نیروها، ثروتها و منابع و امکاناتی که توده های تحتانی تولید کننده و صاحب واقعیت بوده اما همیشه از آن محروم مانده اند، در اختیار صاحبان اصلیش قرار خواهد گرفت و مناسبات اجتماعی کاملا نوینی بر جامعه حکمفرما خواهد شد. اینها اقداماتی اساسی و ضروری است که راه را برای حرکت انداختن يك اقتصاد برنامه ریزی شده و منطبق بر منافع انقلاب و زحمتکشان هموار خواهد کرد. ستاره قطبی این اقتصاد، نفی استثمار و استثمار است. سیاست توسعه ای در جامعه به پیش خواهد رفت که شکاف میان شهر و روستا، و مناطق عقب مانده با قطب ها و بقیه در صفحه ۲۷



## تلاطمات سیاسی جاری

از زمان شاه و تکنوکراتهای نوکیسه را هم در خود جای داده مصرا خواهان حل و فصل مشکلات موجود در مناسبات خارجی جمهوری اسلامی بویژه در مورد تجدید روابط با آمریکا است. انعکاس رقابت‌های درون امپریالیستی بر سر ایران و تلاش حداقل بخش‌هایی از حاکمیت برای بازی کردن روی تضادهای آمریکا و اروپا و ژاپن نیز مشهود بوده و رفته رفته پر رنگتر میشود. این فاکتوری است که میتواند در سیر تحولات آتی، بموازات تشدید رقابت‌های امپریالیستی در سطح بین‌المللی، نقش برجسته‌ای ایفاء کند. بعلاوه، رژیم حاکم اگرچه اساساً حافظ منافع کل طبقه بورژوازی کمپرادور و ملاکان است اما کماکان بخشی از کمپرادورها و ملاکان (در داخل و خارج کشور) در موضع مخالف رژیم قرار دارند. اینها همان بخشی هستند که بدنبال سرنگونی شاه در موضع اپوزیسیون قرار گرفته، از لحاظ اقتصادی و اجتماعی احساس ناامنی و از حیث سیاسی احساس محرومیت از قدرت میکنند. بخشی از اینها چند سالی بود که بنا به صلاحدید و توصیه اربابان امپریالیست خود سیاست «عادی سازی» روابط با حکومت رفسنجانی را دنبال میکردند و جمهوری اسلامی نیز در صدد جلب نظر آنها برای شرکت در سرمایه گذاری و مدیریت اقتصادی بود. این گروه که عموماً حامل گرایشات سلطنت طلبانه، مشروطه خواهی و نوکری امپریالیسم هستند برای تحقق اهدافشان طبیعتاً چشم انتظار تدابیر جدید قدرتهای جهانیند.

در این صحنه پرتلاطم سیاسی، برافراشتن پرچم نبرد طبقاتی پرولتاریا یعنی پرچم کمونیسم انقلابی اهمیتی بیش از پیش یافته است. پرچمی که میتواند خلق را برای انجام يك انقلاب قهر آمیز و پیگیر متحد کند. در عین حال، برای توده های کارگر، دهقانان فقیر و دیگر زحمتکشان کسب شناخت از ماهیت پرچمهای طبقاتی گوناگونی که در صحنه بحرکت درآمده اند و درك آنچه پشت وعده ها و شعارهای رنگارنگ نیروهای غیر پرولتری نهفته، اهمیتی حیاتی دارد. در خدمت به این امر، ضروری است که جهت گیری ها و اهداف اساسی ام این نیروها را مورد بررسی قرار دهیم. جریاناتی که بعلت ویژگیهایشان میتوانند نقش موثری در تحولات سیاسی آتی بازی کنند (و درست به همین دلیل توجه و برخورد خاص ما را می طلبند) بدین قرارند:

نیروئی که میتواند به ناگهان از صفوف خود جمهوری اسلامی سربلند کند و پرچم دگرگونی سیاسی و تغییرات اجتماعی را بدست گیرد، جریانی است که هرچند هنوز بشکل يك حزب سیاسی متشکل نشده اما پیگیرانه در پی ایجاد زمینه های ایدئولوژیک - سیاسی چنین کاری است. این جریان که در

رده های فوقانی حکومت جای دارد و طراح و مجری برنامه های تشدید استثمار و غارت زحمتکشان در شهر و سرکوب خلیل زاغه نشینان بوده، روی پشتیبانی امپریالیستها در تغییرات حکومتی آتی حساب باز کرده است. شواهد موجود نشانگر پیوندهای نزدیک و پشت پرده میان جناح های امپریالیستی و این جریان است که امروز جلوه ای از آن را در روزنامه «همشهری» و سردمداران شهرداری تهران می بینیم. فی المثل سخنگویان امپریالیسم بریتانیا کرباسچی شهردار تهران را بعنوان يك سازمانده خوب و شجاع و مصمم می ستایند و بانك جهانی بطور جدا گانه به نهاد شهرداری تهران وام دو میلیون دلاری میدهد. قشر تکنوکرات و «تجدد طلب» هیئت حاکمه که امروز در راس امور برنامه ریزی اقتصاد و امور مالی نشسته نیز ظاهراً جزئی از همین جریان است. تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک «همشهری» حول لزوم جدائی دین از حکومت، منطبق کردن دولت و جامعه با زمان، و ضرورت برقراری حکومت نظم و قانون و امنیت است. «همشهری» به عوامریبی انتخاباتی (انتخابات شهرداریها) دامن میزند و مبلغ «مشارکت» قلابی و اجباری مردم در امور (به سبک رستاخیزی) و بسیج سیاسی جهت به فداکاری واداشتن مردم است. سیاست «همشهری» دفاع از قاطعیت و «رادیکالیسم» شبه فاشیستی در تصمیم گیری و اجراء (نظیر تخریب آلوكه ها و برچیدن دست فروشها با كلكه مزدوران مسلح و با هدف «زیبا سازی شهر» یا باج گیری علنی بنام مالیات نوسازی و غیره)، و اشاعه فرهنگ خودپرستی بورژوازی مطابق با ارزشهای غربی است. این جریان حکومتی از هم اکنون لحن اپوزیسیون حکومتی بخود گرفته و زیاد به پر و پای مخالفان جمهوری اسلامی نمی پیچد. «همشهری» میکوشد نظر بخشی از خرده بورژوازی و اقشار مرفه جامعه شهری (بویژه از میان کارمندان و متخصصان نان به نرخ روز خور) و برخی جریانات سیاسی مخالف خوان را جلب کند. تاکنون نشانه هایی از پاسخ مثبت به این تلاش «همشهری» در لحن دوستانه گردانندگان مجله «آدینه» یا امثال «حزب دمکراتیک ملت ایران» و «فدائیان اکثریت» مشاهده گشته است. تلاشهای این جریان بویژه اگر با همراهی جناحی از ارتش و قوای سرکوبگر تکمیل شود، ظهور يك نیروی آلترناتیو ارتجاعی که طرح کودتائی درون قصری یا تصفیه «صاحب منصبان فاسد و رسوا» را در شرایط اضطراری به پیش می برد، محتمل میسازد. جریان «همشهری» یادآور آلترناتیوهائی است که برای گذار از دیکتاتوری نظامی به غیر نظامی در برخی کشورهای تحت سلطه و کنترل اوضاع در شرایط بحران، طبق نقشه آمریکا مطرح شده و بقدرت رسیدند. بعنوان مثال باند تورگوت اوزال در ترکیه متشکل از کادرهای دست پرورده بانك جهانی و صندوق

بین المللی پول بود و با چهره «اصلاح گری» قدرتمند و قاطع، حکومت را از ژنرالهای رسوا تحویل گرفت. همین داستان در بعضی از کشورهای آمریکای لاتین نیز طی دهه ۱۹۸۰ تکرار شد.

نیروی دیگر، بخش کم قدرت ارتجاع حاکم یعنی جناح «خط امام» است که امروز پشت روزنامه «سلام» و چند نهاد فرعی سیاسی (نظیر دفتر دانشجویی تحکیم وحدت) و مذهبی (بخشی از حوزه) خیمه زده است. سردمداران این جریان در جریان رقابت با جناح حاکم و تحت فشارهای غرب، انتخابات دوره قبل مجلس را باخت، بعنوان «مسئول ورشکستگی و رکود اقتصادی» به موضع تبعی رانده شد و منافع سرشار اقتصادیش نیز محدود گشت. اینان در میان توده های خلق بعنوان معماران و مجریان سرکوب و قتل و غارت انگشت نما بوده و همانقدر آبرو باخته اند که امثال خامنه ای و رفسنجانی. اما «سلام» به اقتضای روزگار رنگ عوض کرده و نه فقط بخش عمده تبلیغات خود را به «ضرورت رعایت دمکراسی» و «مبارزه با استبداد و انحصارگری» اختصاص داده، بلکه مواضع جدیدی را برای هموار کردن راه ائتلاف با جریان مغضوب منتظری و برخی جریانات اپوزیسیون لیبرال نظیر نهضت آزادی و بقایای «جبهه ملی» اتخاذ نموده است. «سلام» در عرصه اقتصاد و سیاست خارجی مدافع اتکاء به اروپا و فاصله گرفتن از آمریکاست. این جریان بروی دو عامل حساب باز کرده است: یکم، جذب پایه های سرخورده و جدا شده از رژیم در قوای مسلح، بوروکراسی دولتی و بخشی از روحانیت. دوم، وحدت با بورژوا لیبرال ها. «سلامی» ها خود میدانند که قدرتی بین المللی پشتشان نیست و اروپائی ها حاضر نیستند رویشان سرمایه گذاری کنند. آنها میدانند که بدون يك پشتوانه امپریالیستی هیچ نیروی مرتجمی نمیتواند به محور يك ائتلاف مدعی قدرت تبدیل شود. بهمین خاطر فعلاً توقمی بیشتر از شرکت در ائتلافات آینده از موضعی تبعی ندارند. ناگفته نماند که هرچه دورنمای سقوط جمهوری اسلامی نزدیکتر میشود، هراس این جناح نیز از انتقام خونین خلق بیشتر میشود. این عاملی است که در تشدید تلاش های «سلام» برای برائت جستن از جناح حاکم نقش بازی میکند. بگذریم از اینکه بخشی از اینان آنچنان نسبت به آینده هراسناک و نومیدند که دور ایفای نقش در صحنه سیاسی خط کشیده، جیبهای خود را با خون و عرق خلق پر کرده و پیشاپیش راه فرار از کشتی شکسته جمهوری اسلامی را در پیش گرفته اند.

در میان نیروهائی که با پیروی از استراتژی اتکاء به امپریالیستها و مشخصاً آمریکا میخواهند بقدرت برسند سازمان مجاهدین خلق قرار دارد که از نیروی مسلح بقیه در صفحه ۲۶

## تلاطمات سیاسی جاری

(ارتش)، تشکیلاتی نسبتاً منضبط و منسجم، و خط و برنامه معین آلترناتیو حکومتی برخوردار است. مجاهدین طی نزدیک به ۳۰ سال حیات خود (بویژه در ۱۴ سال گذشته) دگرگونیهای بسیاری کرده است. ما شاهد دگرگونیهای طبقاتی این سازمان بوده ایم که چگونه از یک نیروی انقلابی (نماینده قشر تجدید طلب و جوان خرده بورژوازی سنتی) به یک نیروی ضدانقلابی و آستان بوس امپریالیسم بدل گشت و بیانگر منافع و تمایلات قشری از روشنفکران و تکنوکراتها و بازاریان متوسط الحال شد که در دایره تنگ قدرت سیاسی جایی نداشته، فضای بهره کشی و سود اندوزی شان محدود بوده، تحت رژیم فعلی هیچ شانس برای ارتقاء خود ندیده و بناگزیار خواهان سرنگونی این حکومتند. همین بخشها هستند که قدرت یابی مجاهدین را نردبان ترقی اقتصادی و سیاسی خود می بینند و بخيال خود میخواهند تجربه حزب الهی های میوه چین انقلاب ۵۷ را اینبار با رجوی بجای خمینی تکرار کنند. هر چند تکرار تراژدی ها معمولاً کمندی از آب درآمده است.

توان نسبی مجاهدین در بسیج لایه های میانی جامعه (منجمله از میان روشنفکران) و نقشی که در تحولات چند ساله متعاقب انقلاب ۵۷ در قالب اپوزیسیون جمهوری اسلامی بازی کرد، و نیز خط مماسات چویانه اش در مقابل قدرتهای امپریالیستی، باعث شده که دولتهای غربی و برخی حکومتهای ارتجاعی برای تاثیرگذاری کوتاه مدت و درازمدت بر تحولات ایران، همواره متوجه و مراقب حرکاتش باشند و تماس و ارتباط مداومی را در سطح دیپلماتیک و سیاسی با این سازمان حفظ کنند؛ هرچند این ژست های حمایت چویانه را نباید مساوی با تصمیم و خواست امپریالیستها به قدرت یابی مجاهدین قرار داد. مجاهدین برای جلب نظر مردم بروی جوانی از ستمگری و استبداد جمهوری اسلامی انگشت میگذارد، خود را مدافع حقوق زنان ستمدیده وانمود میکند و در حالی که پرچم ایدئولوژی اسارتبار مذهبی و سیاست تسلیم به امپریالیسم را در کف گرفته، به توده ها وعده رهائی میدهد. درست نظیر همان وعده هائی که خمینی و دار و دسته اش در آستانه انقلاب ۵۷ میدادند؛ وعده هائی که در شرایط دست نخورده ماندن ارکان نظام و مناسبات موجود به باد هوا بدل خواهد شد. اگرچه طی چند ساله اخیر اعتبار سیاسی مجاهدین بین توده های خلق رنگ باخته و بسیاری اعتماد به این جریان را از دست داده اند، اما لحظات تاریخی معینی میتواند پدید آید که این جریان بتواند بر امواج سوار شده و از قدرت ارتجاعی سهم ببرد. مجاهدین مشتاقانه انتظار چنین فرصتی را میکشد. برای پیمودن این راه، هدف مجاهدین صرفاً و عمدتاً بسیج توده ها نیست بلکه در پی جلب نیرو از میان طبقات فوقانی

و متحد نمودن صفی از طالبان حفظ نظم موجود تحت پرچم خویش است. شعارهای مبنی بر «حفظ تمامیت ارضی» که از موضع ضدیت با حق تعیین سرنوشت ملل ستمدیده اعلام میشود و تقدیس سرمایه و تبلیغ معیارها و ارزشهای کهنه اجتماعی و عقیدتی اسلامی (که معیار مشترک طبقات ارتجاعی در ایران است) در عین اینکه بیان موضع بورژوازی و شوونیستی مجاهدین است در خدمت به جلب نظر بخشهایی از طبقات ارتجاعی و اقشار بورژوا نیز هست. مناسبات مجاهدین با امپریالیسم آمریکا در یکساله اخیر بسط یافته است. مجاهدین فعالانه «ناگزیر» بودن وابستگی جامعه به نظام جهانی امپریالیستی را تبلیغ میکنند، فلاکت و تیره روزی حاکم بر توده ها را نتیجه بی کفایتی هیئت حاکمه فعلی معرفی می نماید، ریشه های ستم و استثمار که در سلطه سرمایه امپریالیستی و نظام حاکم بر جهان قرار دارد را می پوشاند و بدین طریق به چشم توده ها خاک می پاشد. همزمان، مجاهدین به قدرتهای جهانی اطمینان میدهد که او تنها نیروئی است که میتواند خیزش توده ها را مهار کند و در صورت بقدرت رسیدن، نظم و ثبات مطلوب آنها را در کشور و منطقه تامین نماید. این واقعیات هم افشاگر ماهیت منحط و فاسد و اهداف خطرناک این نیروست و هم هشدار است در مورد نقش مخربی که میتواند در تحولات آتی علیه انقلاب و خلق بازی کند.

اوضاع حاضر بر نحوه فعالیت طیف رویزیونیستهای هوادار شوروی سابق (از حزب توده و شاخه های مختلف فدائیان خلق گرفته تا راه کارگر) که بعد از فروپاشی «اردوگاه» تضعیف و بحرانی گشته اند، تاثیر گذارده و تحرك سیاسی شان را سبب گردیده است؛ گرچه کماکان اسیر نومیدی هستند و در آینده نزدیک انتظار تحولی جدی را در موقعیت و توان خود ندارند. یعنی امید و توقع این را ندارند که به یک جریان اصلی اجتماعی بدل شده و در قدرت شریک گردند. از این رو به نقش خود در حد کاتالیزور و راهگشا برای آلترناتیوهای بورژوازی قدرتمندتر مینگرند. این طیف یکدمست و یکسان نیست. یکی از دلایل این امر، آمیزش و همراهی دو جریان طبقاتی مختلف در گذشته تحت پرچم رویزیونیسم است که اینک تفاوتیانشان بر اثر بحران رویزیونیسم و تلاشی قطب و پایگاه سوسیال امپریالیستی آن، در حال آشکار شدن می باشد. در کشورهای تحت سلطه منجمله ایران، عوامل شوروی و روشنفکران کمپرادور مسلک طرفدار آن پرچمدار و گرداننده جریان رویزیونیسم بودند اما جریانات تبعی و التقاتلی این طیف و بدنه اش را عمدتاً بخشی از بورژوازی متوسط و روشنفکران خرده بورژوا تشکیل میداد که رسالت اشاعه خط بورژوازی درون جنبش کارگری و تحت نام طبقه کارگر را بعهده داشتند. اینک که حلقه

متحد کننده و رهبری کننده این طیف از هم گسسته، گرایش بورژوازی فوق الذکر پیوستگی و تمایل خود به خط و ایدئولوژی ناسیونالیستی را بشکلی عریان اعلام میکند. برخی موضعگیریها علیه طرح ها و تدابیر امپریالیستی برای ایران و ابراز نگرانی ها در مورد «آینده مین» که از جانب این طیف ابراز میشود ریشه در این گرایش دارد. باید حساب این مواضع را از عوامفریبی های «میین پرستانه» نوکران سابق شوروی (نظیر حزب توده، حزب دمکراتیک ملت ایران یا دار و دسته های اکثریتی) جدا نمود؛ یعنی همانها که اینک بی ارباب مانده و در به در بدتبال یافتن ارباب جدید و ارائه خدمات خود (در پایتختهای غربی یا حتی در قلب تهران) میگردند یا آن لایه نازکی که امید سربلند کردن روسیه امپریالیستی و دوباره به خدمتش درآمدن را در سر می پروراند. وضعیت این نوکران بیکار شده بسیار شبیه آندسته متخصصان شوروی و بلوک شرق است که بعد از فروپاشی آن امپراتوری راهی کشورهای غربی شده اند تا تخصص و مهارت خود را به حراج بورژوازی غرب بگذارند.

در بین رویزیونیستها، در برخورد به جمهوری اسلامی سیاستهای متفاوتی بازتاب می یابد. بخشی از آنها با توجه به تحولات درون جامعه و فشارهای بین المللی بر جمهوری اسلامی، کار رژیم را تمام شده میدانند و طرفدار شعار سرنگونی هستند. بخش دیگر همچنان معتقد است که باید همین رژیم را با فشار سر عقل آورد و به عقب نشینی واداشت و از او امتیاز گرفت و از این زاویه نسبت به تشدید فشارهای بین المللی بر رژیم ابراز نارضایتی میکند. هر دو بخش که به ضعف خویش اذعان دارند راه چاره را در چسبیدن به نیروهائی از اپوزیسیون می بینند که از پتانسیل و توان آلترناتیو شدن برخوردارند. از این رو در پی تنظیم مناسبات با نیروهائی نظیر «اسلام» و جریان منتظری، نهضت آزادی و امثالهم، مجاهدین و نیز حزب دمکرات هستند. تم تبلیغاتی مشترک آنها، بی لیاقتی حکومت اسلامی در کشورداری و اداره اقتصاد، نابخردی دولتیان در عرصه سیاست خارجی (صدور انقلاب، تروریسم و غیره)، و اظهار نگرانی از احتمال بروز «هرج و مرج خونین» و قهر توده ای است. همگی شان بر لزوم حفظ مناسبات با جهان امپریالیستی و اقتصاد و بازار جهانی (منجمله تجدید روابط با آمریکا) صحه میگذارند و سیاست اتکاء به نیروی خود و گسست از امپریالیسم را در جهان امروز اوتوپی و زیانبار می شمارند. با وجودیکه این جریان ضعیف و بخشا بحران زده است اما نباید از تاثیر سمومی که در جامعه (بویژه در جنبش سیاسی و بین روشنفکران) اشاعه میدهد غافل ماند. آنها ایده های ضد کمونیستی و ضد انقلابی را تحت پوشش «علاقه به سوسیالیسم» ارائه میدهند، تجارب تاریخی پرولتاریای جهانی

را تحریف و دستاوردهایش را خاصه در ذهن جوانان خدشه دار میکنند، با خرده گیری از اعمال قهر انقلابی و نفی ضرورت جنگ رهاشبخش به تخفیف کینه و خشم توده ها نسبت به طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم خدمت میکنند.

حزب دمکرات کردستان ایران، این حزب از نیروی مسلح خود برخوردار است و در میان قشرهای مختلف ملت ستمدیده کرد پایه و نفوذ دارد. از لحاظ طبقاتی نماینده اقشار فوقانی (بورژوا - ملاکان) کردستان است و از حیث ایدئولوژیک و سیاسی خود را پیرو جریان سوسیال دمکراسی بین المللی میداند. بدنبال بالا گرفتن جنبش های ملی در سطح جهانی، تعمیق بحران و شکنندگی جمهوری اسلامی و بویژه بعد از تجربه کردستان عراق امید به سهم ببری از قدرت سیاسی در این حزب تشدید شده و تحرك سیاسی تازه ای یافته است. در تبلیغات روزمره این حزب، تشکیل پارلمان کردی (۱) تحت حمایت آمریکا بعنوان نمونه ای مثبت معرفی میشود که باید از آن پیروی کرد و «راه استفاده از تضادها» و «اتحاد» با دولتهای قدرتمند برای کسب حقوق ملی را از آن آموخت. با آنکه دورنمای تکرار سناریوی کردستان عراق در ایران پدیدار نیست و نوع مناسباتی که این حزب با امپریالیستها دارد هم با مناسبات موجود میان جریان طالبانی - بارزانی با غرب متفاوت است، اما سران حزب دمکرات عقیده دارند که در این معرکه چنان امتیازاتی نصیبشان خواهد شد. آنها با توجه به ملاحظاتی قدرتهای جهانی در منطقه، تاکید میکنند که خواهان دولت مستقل نبوده و قصد بهم زدن مرزها را ندارند و آنچه میخواهند صرفا برخی حقوق سیاسی - فرهنگی و اقتصادی برای ملت کرد در چارچوب ایران است. حزب دمکرات برای کسب امتیاز از حکومت مرکزی و تحت فشار قرار دادن آن کوشیده ائتلافی از نیروها و شخصیتهای «صاحب نفوذ» و «شناخته شده» در سطح سراسری تشکیل دهد. در این راه، حزب دمکرات عمدتا با نیروهای طرفدار شوروی سابق، محافل و شخصیتهای سوسیال دمکرات و «چپ» لیبرال درگیر بحث و جدل بوده است. در عرصه کردستان نیز، این حزب بدنبال اینست که ائتلاف یا اتحادی از نیروها را تحت رهبری خود بوجود بیاورد.

۱- منظور حکومت وابسته و موقتی است که بعد از جنگ خلیج توسط یانکی ها و با شرکت احزاب مرتجع و سرمهرده کردستان عراق، عوامفریبانه تحت شعار «حق تعیین سرنوشت» تشکیل شد تا ماهیت ستمگرانه امپریالیسم را پوشانده و نقش پایگاه برای نیروهای متجاوز سازمان ملل و اهرم فشار بر دولت بغداد را بازی کند.

بعلاوه، نشانه هائی دایر بر تلاش حزب دمکرات جهت بهبود مناسبات با مجاهدین نیز بچشم میخورد که برخاسته از محاسبات سیاسی طرفین است. قدرتهای امپریالیستی که به طرق مختلف در پی اشاعه خط دوستی با غرب در بین احزاب و طبقات گوناگون هستند، مسلما وضعیت حزب دمکرات را زیر نظر دارند. مصاحبه های پی در پی «صدای آمریکا» و «بی بی سی» با رهبر حزب دمکرات (هرچند همیشه با لحنی جانبدارانه صورت نمیگیرد) مویید این مطلب است.

بعنوان نتیجه گیری: اوضاع عینی برای پیشروی انقلابی در ایران مساعدتر گشته است. برخلاف سال ۱۳۵۷، توده های مردم اکنون تجزیه يك انقلاب و شکست آن را دارند. در آن زمان خلق آگاهی سیاسی نازلی داشت و بدین دلیل ثمرات مبارزه اش پراحتی بدست دیگران افتاد؛ نیروهای کمونیست اصیل دوران کودکی خود را طی میکردند و آمادگی کافی برای مقابله با امراض سیاسی - ایدئولوژیک و پیچ و خمهای مبارزه طبقاتی و توطئه ها و حملاتی که رژیم جمهوری اسلامی آغاز کرد را نداشتند. از این رو دستاوردهای انقلاب سریعآ نابود شد و مشقات طولانی نصیب خلق گشت. اما اکنون کمونیستها بصورت دسته ای فشرده با پختگی سیاسی و دیدی روشن از قله اهداف و راه رسیدن به آن درآمده اند و توده ها نیز تجارب فراوانی کسب کرده اند. در انقلاب قبل بسیاری فریب شعار «وحدت کلمه» را خوردهند؛ آنها ضرورت و اهمیت انتخاب آگاهانه از میان ایدئولوژی ها و احزاب سیاسی گوناگون را نفهمیدند و نتیجتا بطور خودبخودی در پی ایدئولوژیهای پوسیده غالب در جامعه مانند اسلام روان شدند. این درس حیاتی و خونینی بود که نشان داد انتخاب پرچم ایدئولوژیک و سیاسی حقیقتا انقلابی، مهمترین نیاز کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان است. توده های خلق باید بدانند که در برابر جامعه و معضلات کنونی آن بیش از دو برنامه نمیتواند وجود داشته باشد: دو برنامه متضاد و کیفیتا متفاوت. در یکطرف، برنامه امپریالیستی است که مجموعه ای از طرح ها و ترفندها و تدابیر سیاسی و اقتصادی برای تداوم نظام و دولت کهنه را در برمیگیرد. استثمار هر چه شدیدتر اکثریت جامعه، گسترش و تعمیق فقر و فلاکت، تورم و گرانی، تیز تر کردن تیغ استبداد، محکمر کردن بندهای وابستگی بقیمت داغان کردن بخشهای بیشتری از اقتصاد و غارت منابع کشور، نتایج اجرای چنین برنامه ای خواهد بود. سایر برنامه های بینابینی و بیراهه های توهم آفرین بورژوازی که از سوی نیروهای ناسیونالیست، رویزیونیست و امثالهم طرح میشود، همگی بی سرانجام بوده و در خدمت همین برنامه امپریالیستی قرار میگیرند. در طرف دیگر، برنامه پرولتاریا قرار دارد که

اجرای آن با برپائی جنگ درازمدت خلق آغاز میشود و دگرگونی ریشه ای در مناسبات اقتصادی - سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موجود را بدنبال می آورد. این برنامه انقلاب دمکراتیک نوین است که به برقراری دولت کارگر - دهقان می انجامد و راه سوسیالیسم را می گشاید. با وجودیکه رقبا و دشمنان برنامه پرولتری از حیث نام و تعداد، بسیار بنظر میرسند اما از لحاظ استراتژیک ضعیفند؛ زیرا منافع اقلیت جامعه را نمایندگی میکنند. حال آنکه برنامه انقلاب دمکراتیک نوین از پایه مادی قدرتمندی برخوردار است؛ ضامن منافع اکثریت اهالی است و متکی بر نیروی لایزال توده های تحتانی جامعه می باشد. ●

### زهر امپریالیسم

مراکز صنعتی که طبق منافع و منطق سرمایه امپریالیستی ایجاد شده را از میان بردارد و تکامل موزون کشاورزی و صنعت را تضمین کند. اینچنین است که توده های خلق یعنی نیروی عظیم و تاریخسازي که توانائی و خلاقیتش بر اثر شرایط استثمار وحشیانه تحلیل رفته یا در چنبره مناسبات عقب مانده عاطل و باطل مانده است، آگاهانه و داوطلبانه درگیر مبارزه طبقاتی، تولید و آزمونهای علمی خواهند شد. این نیرو، اراضی و منابع را کد، متروکه یا غارت زده را برای بهروزی و شکوفائی اکثریت جامعه و در خدمت به انقلاب در سراسر جهان بکار خواهد گرفت. اینهاست خطوط و جهت گیری های اصلی اقتصاد دمکراسی نوین که با قطع چنگال امپریالیسم، نابود کردن سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم، موجب جهشی در رشد نیروهای مولده خواهد شد و راه را برای گذار به سوسیالیسم هموار خواهد کرد. این احکام در تجربه عظیم انقلاب چین به رهبری مائوتسه دون به اثبات رسید و ای حیات صدها میلیون انسان را بطور ریشه ای دگرگون نمود. پیش شرط همه اینها پیشبرد انقلاب قهر آمیز است. زیرا دولت کهنه به نیابت و با حمایت امپریالیسم و ید و بیضای نظامی و سیاسی اش مانع اصلی پیشبرد چنین تحولاتی می باشد. راه دگرگونی اوضاع فقط از لوله تفنگ می گذرد. تفنگی که به برقراری دیکتاتوری طبقات انقلابی تحت رهبری طبقه کارگر یاری رساند. فقط با سرنگونی کل نظم بورژوا ملاکی وابسته به امپریالیسم از طریق جنگ درازمدت خلق می توان نیروی لایزال توده ها را رها ساخت، ستم و استثمار را از میان برداشت و در مسیر امحاء جامعه طبقاتی و کمونیسم جهانی گام زد. ●



## صدمین سالگرد

# تولد مائوتسه دون را جشن می گیریم!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی



سال ۱۹۹۳، صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون رهبر و آموزگار کبیر پرولتاریای بین المللی و توده های ستمدیده سراسر جهان است. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، احزاب و سازمانها و هواداران این جنبش و مردم انقلابی را فرامیخواند که صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را بطریقی عظیم و فراموش نشدنی جشن بگیرند. باید از این مناسبت استفاده کرده و ضد حمله ایدئولوژیک قدرتمندی را علیه امپریالیستها و مرتجعین جهان به پیش بریم. مائوتسه دون معتقد به مبارزه سازش ناپذیر و متکی بخود توده های خلق است. نام او کماکان در دل دشمنان طبقاتی هراس می افکند. او مظهر خواست رهایی ستمدیدگان از کثافات ستم طبقاتی و گسست از کل نظامی است که بر منافع تنگ نظرانه فردی مبتنی است. او مظهر هدف والای رهایی کل نوع بشر است.

روز ۲۴ سپتامبر ۹۲ رفیق گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو که در اسارت بسر می برد، در یک قفس برابر جمعی از خبرنگاران دشمن قرار گرفت. در این فرصت او به دفاعی شورانگیز از کمونیسم انقلابی پرداخت و از مردم جهان خواست که صدمین سالگرد تولد مائو را به یک جشن یکساله فراموش نشدنی تبدیل کنند. ما با پذیرش این فراخوان، صدر گونزالو را هم بزرگ میداریم و جشن صدمین سالگرد تولد مائو را با مبارزه جاری برای دفاع از جان صدر گونزالو پیوند میدهیم.

امروز امپریالیستهای غربی اعلام میکنند که شکست سوسیال امپریالیستهای رویزیونیست شوروی در «جنگ سرد» بمعنای «مرگ کمونیسم» است. بسیاری از مبارزات خلقهای تحت ستم منحرف شده و دچار اخلال میشود و این بخشی از تعرض ایدئولوژیک علیه کمونیسم و انقلاب است. درست در مقابل این مسئله، جنگ خلق در پرو را می بینیم که طی تاریخ ۱۲ ساله اش پیشرویهایی عظیمی کرده، توده های میلیونی را برانگیخته و بسیج نموده و ضربات شدیدی بر دشمن وارد آورده است. این پیشرویهها بخاطر رهبری صحیح حزب کمونیست پرو، یک حزب راستین مارکسیست - لنینیست - مائوئیست است. این یکی از دلایل مهمی است که قدرتهای امپریالیستی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا حمله ای را علیه جنگ خلق در پرو و صدر گونزالو رهبر این جنگ، متمرکز نموده اند. امروزه امپریالیستهای آمریکایی برقراری یک «نظم نوین جهانی» را اعلام کرده اند که قرار است صد سال تحت حاکمیت شان دوام یابد. برای تحقق این مسئله، آنها به زور اسلحه به خلقها حمله میبرند و همچنین بر روحیه و امیدهای توده ها میتازند. آنها امیدوارند نسل نوین پرولتاریا و خلق انقلابی را از تاریخ شکوهمند و درسهای عظیم مبارزات انقلابی ستمدیدگان در یک قرن و نیم اخیر (از کمون پاریس گرفته تا انقلاب اکتبر، تا انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی) محروم کنند. آنها از دستگاه تبلیغاتی قدرتمند خود بقصد محروم کردن انقلابیون از ایدئولوژی شکست ناپذیری که توسط مارکس، لنین و مائو طی این مبارزات عظیم تکوین یافته، سود می جویند. همانطور که رفیق گونزالو گفت «بگذار به همین خیال باشندا»

جنايات امپریالیستها و بویژه امپریالیستهای آمریکایی و نوکرانشان در سراسر جهان چنان آشکار و عریان است و عواقب روزمره اش چنان دردناک که تنفر اکثریت مردم جهان را برانگیخته است؛ حتی درون کشورهای امپریالیستی که قطب بندی طبقاتی، مبارزه طبقاتی و بحران در حال افزایش است این تنفر اشاعه می یابد.

ولی تنفر و رنج خلق باید به قدرت و اراده تبدیل شود تا یک مبارزه انقلابی برپا گردد. مبارزه ای که امپریالیستها و نوکرانشان را بهمراه نظام اجتماعی پوسیده موجود سرنگون کند و ساختن جهانی نوین عاری از بیعدالتی، فریب و استثمار انسان توسط انسان را آغاز کند. این مبارزه در صورتی پیروز میشود که توسط ایدئولوژی انقلابی پرولتری مارکس و لنین و مائوتسه دون هدایت شود. با این روحیه ما باید حقیقت مائوتسه دون را در دست گرفته و در میان میلیون ها میلیون توده اشاعه دهیم. در این پروسه میتوانیم گردانهای نوین انقلابیون پرولتر را در کشورهای مختلف تربیت کنیم. باشد تا صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون، بذرهای سرخ انقلاب را در چار گوشه جهان بیفشاند.

درفش های سرخ مارکس، لنین و مائو را هر چه رفیعتر به اهتزاز در آورید!

از جان صدر گونزالو به دفاع برخیزید!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

باشد تا جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را بطریقی فراموش نشدنی برگزار کنیم!